## پيشگفتار

بدون ترديد همه انسانها در جستجوى رسيدن به كمال و سعادت هستند اما در اينكه كمال و سعادت انسان در چيست گروهى زيادى از انسانها به خاطر عدم اعتقاد به مبانى دينى سعادت خويش را در محدوده نظام مادى و دنيوى از قبيل كسب ثروت يا شهرت يا قدرت مى دانند كه بدان اشاره مى شود.

برخى كمال خود را در امكانات مادى مى دانند مانند گروهى از قوم موسى عليه‌السلام كه گفتند: (يا ليت لنا مثل ما اوتى قارون انه لذو حظّ عظيم )(1)

بعضى مانند منافقان سعادت خود را در دوستى با بيگانگان مى دانند. (الذين يتخذون الكافرين اولياءمن دون المؤمنين ايبتغون عندهم العزّه )(2)

گروهى عزّت و كمال خويش را در محور دانشهاى مادى مى دانند و به آن شادمانند (فرحوا بما عندهم من العلم )(3)

عدّه اى شرافت خود را در ثروت فراوان و جمعيت زياد مى دانند (انا اكثر منك مالاً و اعزّ نفرا)(4)

بعضى فلاح و رستگارى خود را در محور زورگويى و برترى جويى مى دانند چنانكه فرعون مى گويد: (قد افلح اليوم من استعلى )(5)

امّا از نظر اسلام بهترين و بالاترين راه سعادت تربيت و تزكيه نفس است (قد افلح من زكيّها)(6)

و بعثت پيامبران الهى و پيشوايان دينى به همين منظور است (لقد منّ اللّه على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلّمهم الكتاب و الحكمة )(7)

جالب اينكه خود پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين حقيقت تصريح مى كند و مى فرمايد: (انّى بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق و محاسنها) (8)

و امام صادق عليه‌السلام به قسمتى از مكارم اخلاق و فضائل نفسانى آن حضرت اشاره مى كند و مى فرمايد خداوند اوصاف برجسته انسانى را به پيامبر مرحمت نمود شما نيز خود را آزمايش كنيد اگر داراى اين كمالات هستيد خداوند را سپاس كنيد و در افزودن شدن آن رغبت بورزيد. خصّ رسول اللّه بمكارم الاخلاق فامتحنوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا اللّه عزوجل و ارغبوا اليه فى الزيادة منها فذكرها عشرة اليقين و القناعة و الصبّرو الشكر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغيرة و الشجاعة و المروّة (9)

در قرآن كريم دستورات فراوانى كه نشانه كرامت اخلاقى است وجود دارد كه به نمونه اى از آن اشاره مى شود.

1. با كفارى كه با شما سر جنگ ندارند نيكى كنيد و عدالت ورزيد (لاينهاكم اللّه عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرّوهم و تقسطوا اليهم )(10)

2. با بت پرستان به بدى و زشتى سخن نگوئيد (و لا تسبّوا الذين يدعون من دون اللّه )(11)

3. با اهل كتاب به طرز شايسته سخن بگوئيد (قولواللنّاس حسنا)(12)

4. در مقام بحث و مجادله با اهل كتاب به طرز نيكو مجادله كنيد (و لا تجادلوا اهل الكتاب الاّ بالّتى هى احسن )(13)

5. نسبت به افراد جاهل (تحمّل داشته ) و از آنها اعراض كنيد (و اعرض عن الجاهلين )(14)

6. با پدر و مادر مشرك مصاحبت نيكو داشته باشيد (و صاحبهما فى الدنيا معروفا)(15)

7. نسبت به بينوايان بى اعتنا نباشيد و آنان را طرد نكيند (و لاتطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشىّ يريدون وجهه )(16)

8. نسبت به افرادى كه به شما محبت مى ورزند پاسخ بهتر بدهيد. (و اذا حيّيتم بتحيّة فحيّوا باحسن منها)(17)

9. افرادى كه با شما بدرفتارى مى كنند به طرز نيكو بدى آنها را از بين ببريد (ادفع بالتى هى احسن السّيئة )(18)

10. از خداوند بخواهيد كينه اى در دل شما نسبت به برادران دينى نباشد. (و لا تجعل فى قلوبنا غلاً للذين آمنوا)(19)

نكته قابل توجه اينكه اين سلسله از دستورات اخلاقى و نظائر آن به منظور تربيت و تزكيه روح انسانى و تكامل يافتن در مسير عبادت و بندگى خداوند متعال است.

موضوعاتى كه در اين نوشتار مطرح شده قسمتى از مسائل اخلاقى و تربيتى است كه روش هاى تربيت وتزكيه نفس واهداف آن در 30 موضوع مورد تحقيق قرار گرفته وبا الهام از آيات وروايات وبرخى از نكات جالب، با دسته بندى خاصى ارائه گرديده و از شرح و تفصيل زائد كه ملال آور است پرهيز شده تا بيشتر مورد استفاده خوانندگان عزيز قرار گيرد.

لازم به ذكر است كه اين اثر رساله فوق ليسانس اينجانب در دوره اوّل تربيت مدرس حوزه علميه قم بوده كه در سال 1371 آن را به رشته تحرير درآورده و در سال 1379 پس از بازنگرى مجدد، برخى از مطالب را حذف و قسمتى ديگر به آن افزودم.

اكبر دهقان

حوزه علميه قم

1/2/79

فصل اوّل: تربيت در اسلام

## مفهوم تربيت

تربيت از ماده (ربو) مصدر باب تفعيل، به معناى پرورش دادن است كه در آن نموّ و زيادتى ملاحظه شده است؛ مانند تزكيه كه آن نيز به معناى نمو و رشد است. راغب گويد: (ربّ) در اصل به معناى تربيت است و ربّ به طور مطلق فقط بر خداوند اطلاق مى گردد كه متكفّل اصلاح موجودات است.

در قران كريم، مشتقّات تربيت چند بار به كار رفته است از جمله:

الف ) (و ترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزّت و ربت )(20) زمين را خشك و بى حاصل مى بينى، پس هنگامى كه باران فرو مى فرستيم تكانى مى خورد و رشد و نموّ گياهان در آن آغاز مى شود.

ب ) (و قل ربّ ارحمهما كماربّيانى صغيرا)(21) بگو خدايا والدينم را مورد رحمت خود قرار ده همان طورى كه آنان مرا در كودكى مورد لطف و رحمت خويش قرار دادند.

بعضى از محققّين گويند: ربّ در جمله (ربّيانى صغيرا) از مادّه (ربو) است نه از مادّه (ربب ) چون معناى تربيت، در نوع مواردى كه به كار رفته عبارت است از نموّ و زيادت جسمانى و پرورش مادّى؛ و تربيت و سوق دادن به كمال و سعادت معنوى در اغلب موارد ملاحظه نشده است البتّه تربيت يك مفهوم عامّى دارد كه جميع مراتب حصول نشو و نما و زيادتى را به هر كيفيتى كه باشد اعم از مادى و معنوى شامل مى شود(22) بنابراين واژه تربيت، - با توجه به ريشه آن - به معناى فراهم آوردن موجبات فزونى و پرورش است. علاوه بر اين، تربيت به معناى تهذيب نيز استعمال شده كه به معناى از بين بردن صفات ناپسند اخلاقى است. گويا در اين استعمال نظر به آن بوده است كه تهذيب اخلاقى مايه فزونىِ مقام و منزلت معنوى است و از اين حيث مى توان تهذيب را تربيت دانست.

## قرآن، كتاب تربيت

قرآن كريم، كتاب هدايت، نور، شفاء، رحمت، تذكّر، موعظه، بصيرت و برنامه زندگى و داروى مؤ ثّر براى همه دردها معرّفى شده است كه در سايه عمل به دستورات آسمانى آن، انسان مى تواند به سعادت ابدى برسد. (يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم و شفاء لما فى الصدور و هدى و رحمة للمؤمنين )(23) علاّمه طباطبايى قدس سره مى فرمايد: اگر چهار صفتى كه در اين آيه براى قرآن آمده با خود قرآن سنجيده شود آيه شريفه به صورت جامعى در مى آيد كه تمامى آثار پاكيزه و زيبائى قرآن را در بر دارد. قرآن در روحيّه مردم مؤمن چنان اثر مى كند كه دل ها بارور مى شود و نقش پاكى ها در آن ها ترسيم مى گردد.(24) در واقع آيه شريفه چهار مرحله از مراحل تربيت و تكامل انسان را در سايه پيروى از قرآن بيان مى كند.

1) موعظه و اندرز.

2) پاكسازى روح انسان از انواع رذايل اخلاقى.

3) هدايت؛ كه پس از پاكسازى انجام مى گيرد يعنى تكامل و پيشرفت انسان در تمام جنبه هاى مثبت.

4) شايستگى انسان براى رسيدن به رحمت و نعمت پروردگار. هر يك از اين مراحل به دنبال ديگرى قرار داردو همه آن ها در پرتوپيروى از قرآن كريم به دست مى آيد.(25)

قرآن كريم انسان ها را اندرز مى دهد و زنگار گناه و صفات زشت را از قلب ها مى زدايد و نور هدايت را بر دل ها مى تاباند و نيز قرآن است كه نعمت هاى الهى را بر فرد و جامعه نازل مى گرداند.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (فاستشفوه من ادوائكم و استعينوا به على لا وائكم فان فيه شفاء من اكبر الداء و هو الكفر والنفاق و الغى و الضلال) (26) از قرآن براى بيمارى هاى خود شفا بطلبيد و به آن براى حل مشكلاتتان استعانت جوييد زيرا قرآن، شفاى بزرگ دردهاست كه آن درد كفر و نفاق و گمراهى و ضلالت است.

## تعليم مقدّم است يا تربيت؟

در چهار مورد از قرآن كريم موضوع تعليم و تربيت به عنوان هدف

بعثت انبيا با هم ذكر شده است. در سه مورد تربيت و تزكيه بر تعليم مقدّم شده است.(27) و تنها در آيه 129 بقره تعليم بر تربيت و تزكيه مقدم شده است.

سرّ اين كه تزكيه در آن آيات مقدم شده اين است كه تزكيه و تربيت، علت نهايى براى رسالت است و علت غايى در قصد و تصور، مقدم است و لكن چون در عمل و وجود خارجى، مساءله تعليم بر تربيت مقدّم است، در اين آيه تعليم مقدم بيان شده است.(28)

## امكان تربيت

راه تربيت نفس و تهذيب اخلاق منحصر به مجاهدت و سعى و تلاش است و تا انسان كوشش نكند نمى تواند نفس سركش را رام كند. بعضى افراد تن پرور كه روزگار را به بطالت گذرانده اند و از جهاد با نفس فرار مى كنند، معتقدند كه اصلاح اخلاق امرى غير ممكن است و امور طبيعى اصولاً قابل تغيير نيست و براى اثبات اين انديشه باطل خود به دو امر استدلال مى كنند:

1) اخلاق، صورت باطنى است؛ چنان كه خلقت، صورت ظاهرى است و همان طورى كه خلقت ظاهرى، قابل تغيير نيست اخلاق هم كه خلقت باطنى است، قابل تغيير نمى باشد.

2) اخلاق حسنه زمانى حاصل مى شود كه انسان بتواند به طور كلّى خشم و شهوت و دنياطلبى و مانند آن را ريشه كن سازد و اين امر غير ممكن است و اشتغال به اين كار تضييع عمر و بدون فايده است.

در پاسخ اين گروه بايد گفت: اگر اخلاق قابل تغيير و تبديل نباشد اين همه سفارش واندرز و راهنمايى هايى كه رهبران دينى داشته اند، لغو خواهد بود. علاوه آنكه خداوند نمى فرمود: (قد افلح من زكيها و قد خاب من دسيها)(29) رستگار شد كسى كه تزكيه نفس كرد و زيان كرد كسى كه خود را فريب داد. اينان چگونه معتقدند كه انسان تربيت پذير نيست، با اين كه حيوانات وحشى وقتى با انسان انس مى گيرند، تربيت مى شوند، مانند آهو وسگ كه تعليم ديده و صيد مى كنند واسبى كه چموش است بر اثر تربيت، رام ومنقاد مى گردد.(30)

## راه تربيت

علامه طباطبايى قدس سره مى فرمايد: يكى از راه هاى اصلاح اخلاق، كه در قرآن ديده مى شود اين است كه انسان را از نظر روحى و عملى طورى تربيت كند و چنان علوم و معارفى در وجود او بپروراند كه با وجود آن جايى براى رذايل اخلاقى باقى نماند و ريشه رذايل اخلاقى سوزانده شود. اين روش، در هيچ يك از كتاب هاى آسمانى و تعليمات انبيا كه به دست ما رسيده وجود ندارد و در هيچ يك از آثار فكرى و حكماى الهى نيز ديده نمى شود.

مثلاً انسانى كه ريا مى كند و كارى براى غير خدا انجام مى دهد يكى از دو علت بيشتر ندارد، يا مى خواهد از اين راه، شخصيّت و عزتى كسب كند، يا از قدرت ديگران مى هراسد، چنين كسى وقتى متوجّه شود كه قرآن مى فرمايد: (انّ العزة للّه جميعا)(31) و (انّ القوّة للّه جميعا)(32) بايد به راستى به اين دو حقيقت، ايمانِ راسخ داشته باشد و بداند كه عزّت و قدرت، تنها از آن خداست و اين جاست كه ديگر زمينه اى براى ريا و ظاهر سازى در او باقى نمى ماند. نه به كسى اميد دارد و نه از كسى مى ترسد اگر اين دو حقيقت، به يقين در دل انسان جاى گيرد، تمام رذايل اخلاقى را از دل مى زدايد و به جاى آن ها صفات كريمه را قرار مى دهد- مانند ترس از خدا، عزّت نفس، مناعت طبع، استغنا.

خداوند در قرآن كريم چندين بار فرمود: مالكيّت، تنها از آنِ خداست، هر چه در آسمان ها و زمين است از اوست. كسى كه به حقيقت اين مالكيت واقف باشد و بداند هيچ يك از موجودات، استقلالى از خود ندارند و هرگز از ذات مقدّس او بى نياز نيستند و خداوند مالك حقيقى ذات هر چيز و آنچه مربوط به ذات اوست مى باشد و به اين حقيقت ايمان داشته باشد، در نظر چنين كسى همه موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال از درجه استقلال مى افتند واضح است چنين كسى ممكن نيست غير خدا را طالب باشد و خضوع يا خوفى و رجايى نسبت به ديگرى پيدا كند يا از غير خدا لذّت ببرد يا بر غير او تكيه كند يا كار خود را به ديگرى واگذارد؛ او جز حق نمى خواهد و جز خدا نمى جويد خدايى كه ذات مقدّسش باقى و همه چيز جز او فانى است.

آياتى كه اين روش را در تربيت و اخلاق تعقيب مى كند فراوان است از جمله: (اللّه لا اله الاهوله الاسماء الحسنى )(33) او خداوندى است كه معبودى جز او نيست و براى او نام هاى نيك است.

(ذلكم اللّه ربكم لا اله الاهو خالق كل شئ )(34) اين است خداوند، پروردگار شما، هيچ معبودى جز او نيست، آفريدگار همه چيز است.

(الذى احسن كل شى ءٍ خلقه )(35) (خداوند) همان كسى است كه همه چيز را نيكو آفريد.

(و عنت الوجوه للحىّ القيّوم )(36) و همه چهره ها در آن روز (قيامت ) در برابر خداوند حىّ قيوم، خاضع مى شود.

(كل له قانتون )(37) همه موجودات در برابر او خاضعند.(38)

## تشويق به تربيت

تعاليم اسلام، به تربيت جان و پرورش روح بسيار توجّه دارد؛ زيرا انسان در پرتو تربيت نفس و تزكيه روح، به مراحل كامل انسانيت دست مى يابد و عاقبت به فلاح و سعادت ابدى نايل مى شود؛ چنان كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: (لو كنّا لا نرجوا جنة و لا نخشى نارا و لا ثوابا و لا عقابا لكان ينبغى لنا ان نطلب مكارم الاخلاق فانّها تدّل على سبيل النجاح).(39) اگر فرضا به بهشت اميد نداشتيم و از آتش دوزخ نمى ترسيديم و به ثواب هم عقيده نداشتيم، باز هم سزاوار بود كه در جستجوى مكارم اخلاق باشيم، زيرا مكارم اخلاق، راه پيروزى و سعادت را به انسان نشان مى دهد.

از سوى ديگر لازم است انسان در امور مادّى و جسمى غرق نباشد بلكه احيانا رياضت جسمى بكشد تا بتواند دقيقا در مسير تربيت روح قدم بردارد چنان كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: (اسهروا عيونكم و اضمروا بطونكم و استعملوا اقدامكم و خذوا من اجسادكم فجودوا بها على انفسكم).(40) چشمان خود را بيدار نگه داريد و شكم خويش را لاغر كنيد و قدم هاى خود را به كار گيريد، از جسمتان بكاهيد و بر جان و روح و تربيت نفس خويش بيفزاييد.

به قول مولوى:

در زمين ديگران خانه مكن

كار خود كن كار بيگانه مكن

كيست بيگانه تن خاكى تو

كز براى اوست غمناكى تو

تاتوتن راچرب و شيرين مى دهى

گوهر جان را نيابى فربهى

## رستگارى در پرتو تربيت

قرآن كريم مى فرمايد: رستگارى و فلاح از آنِ كسى است كه نفس خويش را تربيت و روح خود را تزكيه كند و جنبه معنوى را رشد و تعالى بخشد و از آلودگى به خلق و خوى شيطانى و گناه پاك سازد. در عظمت تربيت نفس، همين بس كه قرآن كريم در سوره شمس، پس از ذكر يازده سوگند مى فرمايد: (قدافلح من زكيّها و قد خاب من دسّيها)(41)

درباره هيچ موضوعى در قرآن اين طور سوگند ياد نشده و طبيعى است هر قدر سوگندهاى قرآن در يك زمينه بيشتر و محكم تر باشد، دليل بر اهميّت موضوع است. رستگارى انسان، در گرو پندارهاى خام و در سايه مال و ثروت و مقام نيست، بلكه در گرو پاكسازى و تعالى روح در پرتو ايمان و عمل صالح است چنان كه قرآن مى فرمايد: (قد افلح من تزكى )(42) هر كس موفق به تزكيه نفس شود، سعادت ابدى خود را تأ مين كرده و به خويشتن خدمت نموده است (و من تزكى فانّما يتزكى لنفسه و الى اللّه المصير)(43).

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: (بهترين نفس ها پاك ترين آن هاست.( خير النفوس ازكاها)(44) و نيز مى فرمايد: نفس خويش را از بدى و آلودگى شهوات پاكيزه سازيد، تا به بالاترين درجات انسانى نايل شويد. (طهّروا انفسكم من دنس الشهوات تدركوا رفيع الدرجات.)(45)

## اسناد تربيت به خداوند و انسان

قرآن كريم گاهى مساءله تربيت و تزكيه روحى را به خود انسان نسبت مى دهد (قد افلح من تزكّى )(46) و گاهى مى فرمايد: (و لولا فضل اللّه عليكم و رحمته ما زكى منكم من احد ابدا)(47) مساءله تربيت و تزكيه را به فضل الهى مستند مى سازد؛ يعنى اگر فضل و رحمت پروردگار نبود هيچ كس به تزكيه و تربيت خويش قادر نبود. بدون شك فضل و رحمت الهى است كه موجب نجات انسان ها از آلودگى هاست و توفيقات خاص اوست كه شامل حال انسان هاى آماده و مستعد مى گردد كه مهم ترين عامل، تزكيه و تربيت است. لذا رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگامى كه آيه (قد افلح من زكيها)(48) را تلاوت مى نمود چنين دعا مى كرد: (اللّهم آت نفسى تقواها انت وليها و مولاها و زكها انت خير من زكاها)(49) پروردگارا! به نفس من تقوا مرحمت فرما وتو ولى و مولاى آن هستى، آن را تزكيه فرما كه تو بهترين تزكيه كنندگانى. اين سخن نشان مى دهد كه پيمودن اين راه پر پيچ و خم و گذشتن از اين گردنه صعب العبور، حتى براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جز به توفيق وفضل الهى ممكن نيست.

از طرفى هم مسئوليت تربيت معنوى و اصلاح نفس و پرورش جان، بر عهده خود انسان است زيرا هيچ كس بهتر از خود انسان قادر بر تربيت نيست. اوست كه با حسن انتخاب و اختيار مصالح و مفاسد خويش را تشخيص مى دهد و مى تواند در مسير تربيت روح خود قدم بردارد.

## انسان مسئول تربيت نفس

قرآن كريم مى فرمايد: (بل الانسان على نفسه بصيرة و لو القى معاذيره )(50) بلكه انسان بر نيك و بد خويش آگاه است گرچه عذرى آورد.

پيامبران و ائمه معصومين عليهم السلام گر چه مربى انسان ها و هاديان بشر به سوى سعادت و كمال انسانى هستند لكن مسئوليت اصلى در اصلاح نفس و تربيت روح بر عهده خود انسان هاست. زيرا به قول قرآن كريم هيچ كس بهتر از خود انسان نمى تواند بيماريش را تشخيص دهد و در صدد علاج و مداوا بر آيد انسان بيمارى ها و امراض روحى را از لسان وحى و شرع مقدس مى شنود ولى آن كس كه در نهايت بايد به بيمارى خود پى برد و داروى مخصوص را به كار گيرد خود انسان است.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (انّك قد جعلت طبيب نفسك و بيّن لك الدّاء و عرّفت آية الصّحة و دُللت على الدّواء فانظر كيف قيامك على نفسك )(51)

يعنى: تو طبيب نفس خودت قرار داده شده اى، درد برايت بيان شده و علامت صحت را برايت بيان كرده اند دواهم به تو معرفى شده است پس ببين چگونه در معالجه نفس خود قيام مى كنى.

حضرت باقر عليه‌السلام مى فرمايد: (من لم يجعل له من نفسه واعظا فانّ مواعظ الناس لن تغنى عنه شيئا)(52) هر كس كه در نفس خويش واعظى نداشته باشد، پندهاى ديگران برايش سودى نخواهد داشت.

## محور تربيت نفس انسان

تربيت همان طورى كه از ريشه لغوى آن استفاده مى شود عبارت است از پرورش استعدادهاى درونى وقواى انسان و مركز ثقل آن نفس و باطن بشر است. واگر نسبت به بدن و قواى ظاهرى انسان هم تعلق مى گيرد جنبه مقدماتى وتبعى دارد تا آن را براى دسترسى به كمالات وفضايل انسانى آماده نمايد.

ريشه همه فضايل و رذايل معنوى، نفس انسان است كه با تربيت صحيح و مناسب، به عالم ملكوت عروج مى كند و به مقام قرب الهى مى رسد و با ناپاكى و معصيت سقوط مى كند. از نظر اسلام لازم است هر مسلمانى نفس خويش را به وسيله علم و دانش و عمل تغذيه و تكريم كند.

## تغذيه نفس به وسيله علم

قال على عليه‌السلام: (مالى ارى الناس اذا قربّ اليهم الطعام ليلاً تكلّفوا انارة المصابيح ليبصروا ما يدخلون بطونهم و لا يهتمّون بغذاء النفس بان ينيروا مصابيح البابهم بالعلم ليسلموا من لواحق الجهالة و الذنوب فى اعتقاداتهم و اعمالهم.)(53)

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (چرا مردم موقع غذا خوردن در شب، چراغ روشن مى كنند تا با چشم خود ببينند چه طعامى مى خورند ولى در تغذيه روانى خود همّت ندارند كه چراغ عقل را با شعله علم روشن كنند تا از غذاى آلوده مصون بمانند و دچار عوارض نادانى و گناه در عقايد و اعمال خود نشوند؟)

## كرامت نفس

قال على عليه‌السلام: (و اكرم نفسك عن كل دنية و ان ساقتك الى الرغائب فانّك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك اللّه حرّا)(54)

حضرت على عليه‌السلام به فرزندش امام مجتبى عليه‌السلام مى گويد: (كرامت نفس خود را محافظت نما و از هر خوارى و ذلّتى بپرهيز، هر چند آن پستى و زبونى وسيله رسيدن به آرزوهايت باشد، زيرا در برابر آنچه از سرمايه نفس خود مى دهى، هرگز عوضى كه با آن مساوى باشد به دستت نخواهد رسيد و بنده دگرى مباش كه خداوند تو را آزاد آفريده است.

## حساسيت تربيت

در حساسيت تربيت همين بس كه بدانيم سرو كار ما با نفسى است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نيمه هاى شب با چشم گريان عرض مى كرد:( الهى لا تكلنى الى نفسى طرفة عين ابدا)(55). و حضرت سجاد عليه‌السلام از شرّ نفس، به درگاه الهى شكايت مى كرد و مى گفت: (الهى اليك اشكو نفسا بالسوء امّاره) (56) (خدايا از دست نفسى كه به بديها سوق مى دهد به درگاه تو شكايت مى برم.)

حال جاى اين سؤال است كه آيا با نفسى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك لحظه خود را از شر آن در امان نمى بيند و امام سجاد عليه‌السلام از آن شكايت مى كند مى توان در تربيت آن سعى و كوشش نكرد و او را رها نمود يا اين كه لازم است براى مهار كردن و تربيت آن نهايت تلاش را انجام داد؟

## اهميت معرفت نفس

بدون شك كليد معرفت ذات اقدس پروردگار و شناخت همه موجودات خود شناسى است چنان كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: (افضل المعرفة معرفه الانسان نفسه اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه) (57). برترين شناسايى آن است كه بشر خود را بشناسد و بزرگ ترين نادانى آن است كه انسان خود را نشناسد و از مسايل مربوط به نفس بى خبر باشد. آغاز هر معرفت و قدم اول براى رسيدن به خداوند، پى بردن به وجود نفس و خودى خود است و تا مادامى كه انسان خود را پيدا نكند هم چنان در بند شهوت ها اسير است. در بيان ديگر مى فرمايد: (معرفة النفس انفع المعارف )معرفت نفس بهترين معرفت هاست.

قرآن كريم مؤمنان را امر مى كند كه خود را دريابند و معرفت و شناخت نفس پيدا كنند و راه هدايت خود را ادامه دهند و از فتنه هاى فتنه گران و مناديان گمراهى وحشت و هراس به دل راه ندهند؛ زيرا خداى بزرگ بر جميع امور و اعمال ما حاكم است. (يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضّركم من ضّل اذا اهتديتم الى اللّه مرجعكم جميعا فيّنبئكم بما كنتم تعملون )(58) در اهميت خودشناسى همين بس كه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) هر كس نفس خود را بشناسد خداى خود را شناخته است.

## ارتباط معرفت نفس با معرفت خداوند

در اينكه چه ارتباطى ميان معرفت نفس با معرفت خداوند وجود دارد نظريّات مختلفى بيان شده كه به قسمتى از آن اشاره مى شود:

1. حديث فوق، به (برهان نظم ) اشاره مى كند. يعنى هر كس شگفتى هاى روح وجسم خود را بداند، راهى به سوى خدا به رويش گشوده مى شود؛ زيرا اين نظمِ عجيب نمى تواند از غير خداوند عالم و قادر سرچشمه گيرد.

2. ممكن است اشاره به برهان (وجوب و امكان ) باشد چرا كه اگر انسان در وجود خويش دقّت كند، مى بيند وجودى است وابسته و نيازمند و بدون تكيه به قدرت لايزال امكان بقا براى او معنايى ندارد.

3. حديث مذكور مى تواند اشاره به برهان (علت و معلول ) باشد براى اين كه هرگاه انسان، اندكى دقت كند مى فهمد كه وجود او معلول علّت ديگرى است كه او را در زمان خاصى به وجود آورده و هنگامى كه سراغ علت وجود خويش - فى المثل پدر و مادر - مى رود، باز آن ها را معلول علت ديگرى مى يابد و هنگامى كه سلسله اين علت و معلول را سراغ مى گيرد به اين جا مى رسد كه آن ها نمى توانند تا بى نهايت پيش روند زيرا بطلان تسلسل نزد همه دانشمندان مسلّم است؛ بنابراين بايد اين سلسله علل به علتى ختم شوند كه معلول نباشد و آن واجب الوجود است.

4. اين حديث مى تواند اشاره به (برهان فطرت ) باشد يعنى هرگاه انسان به اعماق روح خود پى ببرد نور الهى توحيد كه در درون فطرت اوست بر او آشكار مى شود.

5. اين حديث مى تواند ناظر به مساءله صفات خدا باشد، به اين معنا كه هر كس خويشتن را با صفات ويژه ممكنات كه در او هست بشناسد، به صفات الهى پى مى برد و از محدوديت خويش به نامحدوديت خدا مى رسد زيرا اگر او هم محدود باشد، مخلوق است و از فناى خويش به بقاى خداوند پى مى برد زيرا اگر او هم فانى باشد مخلوق است نه خالق. لذا حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (و كمال الاخلاص له نفى الصفات عنه) (59)

مرحوم علامه مجلسى قدس سره مى گويد: اين حديث از چند طريق بريگانگى و ربوبيت خداوند دلالت دارد:

1. از آن جا كه روح، مدبّر بدن است پس جهان هستى هم مدبّرى دارد.

2. از آن جا كه روح، يگانه است بر يگانگى خدا دلالت دارد.

3. از آن جا كه بر حركت دادن تن قدرت دارد، دليل برقدرت خداست.

4. از آن جا كه از بدن آگاه است، دليل بر آگاهى خداوند است.

5. از آن جا كه روح براعضاى بدن تسلّط دارد، دليل سلطه خداوند بر مخلوقات است.

6. چون روح، قبل از بدن بوده و بعد از آن نيز خواهد بود، دليل بر ازليّت و ابديّت خداست.

7. از آن جا كه انسان، از حقيقت نفس آگاه نيست، دليل بر اين است كه احاطه بر كنه ذات خدا ممكن نيست.

8. از آن جا كه روح را نمى توان لمس كرد، دليل بر اين است كه خداوند لمس كردنى نيست.

9. از آن جا كه روح و نفس آدمى ديده نمى شود، دليل بر اين است كه خالقِ روح، ديدنى نيست.(60)

## تجليل نفس و تحقير آن

در آيات و روايات در بعضى از موارد از نفس، تجليل و در برخى موارد از آن تحقير ونكوهش شده. در بعضى از تعبيرها آمده است: قدر و منزلت نفس خود را بدانيد كه به اندازه بهشت ارزش دارد و در بعضى تعبيرها آمده است: با نفس خويش به مجاهدت و مبارزه برخيزيد چون او دشمن شماست.

در اين جا ممكن است سؤالى مطرح شود كه آيا به راستى انسان داراى يك نفس است كه صفات مختلف كسب مى كند يا اين كه داراى دو نفس است كه يك نفس صفات خوب كسب مى كند و يك نفس صفات زشت و بد را تحصيل مى كند؟ قبل از پاسخ اين سؤال ابتدا نمونه اى از آيات و روايات را در مدح و ستايش و نكوهش نفس مطرح نموده و بعد پاسخ را ذكر مى كنيم.

## نكوهش از نفس

قرآن كريم مى فرمايد: (وما ابرّئ نفسى انّ النّفس لامّارة بالسّوء)(61) حضرت يوسف عليه‌السلام مى گويد: من هرگز نفس خودم را تبرئه نمى كنم كه نفس به بدى ها بسيار فرمان مى دهد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (المؤمن لايمسى و لا يصبح الاونفسه مظنون عنده) (62) مؤمن صبحى را به شام نمى آورد و شبى را به صبح نمى آورد مگر اين كه به نفس خويش بدگمان است. و نيز مى فرمايد: (املكوا انفسكم بدوام جهادها)(63) به وسيله مبارزه با هواى نفس مالك خودتان شويد.

## ستايش از نفس

قرآن مى فرمايد: (من تزكى فانما يتزكى لنفسه )(64) هر كس تزكيه نفس كرد به سود نفس خويش قدم برداشت (ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات اللّه )(65) بعضى از مردم جان خود را در برابر خشنودى خداوند مى فروشند.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: (الا انّه ليس لانفسكم ثمن الا الجنه فلا تبيعوها الاّ بها)(66) آگاه باشيد كه ارزش جان و نفس شما به اندازه بهشت است پس نفس خود را نفروشيد مگر به بهشت. و نيز مى فرمايد: (من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصيه) (67) آن كس كه كرامت نفس خود را پاس مى دارد هرگز به گناه پست و موهونش نمى سازد.

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد (من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا)(68) كسى كه به كرامت نفسانى خود توجه دارد دنيا و ماديات نزد او بى ارزش است.

پاسخ: اكنون به پاسخ سؤالى كه قبلاً مطرح كرده ايم مى پردازيم و مى گوييم:

انسان دو نفس و دو خود دارد:

1. خود اصلى و (من ) اصيل و واقعى.

2. خود فرعى (من ) طفيلى به تعبير ديگر انسان يك نفس انسانى و جان روحانى و روح ملكوتى دارد كه تعظيم و تجليل از نفس در قرآن و روايات راجع به اين نفس و خود است و يك نفس و خود حيوانى و شهوانى دارد و دستوراتى كه درباره جهاد و مبارزه با نفس يا توبيخ از نفس آمده راجع به اين خود حيوانى است در واقع انسان بيش از يك حقيقت و يك نفس نيست كه نفس او ملهم به فجور و تقواست كه اگر تقوا را كسب كرد به سعادت مى رسد و اگر فجور را كسب كرد به بدبختى مى رسد و اين حالات مختلف نفس است.(و نفس و ما سوّايها فالهمها فجورها و تقويها)(69)

براى اينكه روشن تر شود كه بشر يك نفس انسانى و يك نفس حيوانى دارد دو آيه از قرآن كريم را بيان مى كنيم:

قرآن كريم در برخى از آيات مى فرمايد: گروهى از مردم تنها مواظب نفس خويش هستند (قد اهمّتهم انفسهم )(70)

و بعضى از آيات مى فرمايد: از كسانى مباشيد كه خدا را فراموش كرده و در نتيجه خود را فراموش كنيد. (ولاتكونوا كالّذين نسوا اللّه فانسيهم انفسهم )(71)

بنابراين اگر انسان مواظب نفس خود باشد ديگر خود را فراموش نمى كند. و اگر خود را فراموش كند طبعا مواظب و مراقب نفس خويش نيست تعارض ظاهرى اين دو آيه با توجه به اين حقيقت حل مى شود كه منظور از مواظبت بر نفس نفس حيوانى و خود طفيلى است و مقصود از فراموشى نفس، نفس انسانى و اصيل است.

## جهاد با نفس

نفس بزرگ ترين دشمن ماست و همواره با عقل در جنگ و ستيز است و از وسوسه هاى شيطان الهام مى گيرد. سركوب كردن اين دشمن خطرناك كار آسان و ساده اى نيست قاطعيت و پايدارى لازم دارد آن هم نه يك مرتبه و دو مرتبه، يا يك روز و دو روز يا يك سال و دو سال بلكه جهاد مداوم و هميشگى براى مهار كردن نفس بر هر مسلمانى لازم است. قرآن كريم مى فرمايد: (و من جاهد فانما يجاهد لنفسه )(72) كسى كه جهاد و تلاش كند همانا براى نفع خويش كمك نموده است. در پرتو جهاد با نفس و مبارزه با اين دشمن است كه سعادت دنيا و آخرت حاصل مى شود.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (جاهد نفسك على طاعة اللّه مجاهدة العدوّ عدوّه و غالبها مغالبة الضد ضده فانّ اقوى الناس من قوى على نفسه) (73). به وسيله جهاد با نفس او را به اطاعت خدا وادار كن همانند جهادى كه دشمن، با دشمن مى كند و بر او غلبه كن مانند غلبه ضدى بر ضد ديگر زيرا قوى ترين مردم كسى است كه بر نفس خويش پيروز گردد.

## جهاد اكبر

جهاد با نفس و تهذيب آن از رذايل آنقدر مهم است كه پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به عنوان جهاد اكبر معرفى نموده است و آنقدر عظمت دارد كه حتى از جهاد مسلحانه هم بزرگ تر شمرده شده است.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل كرده كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاهى را به جنگ دشمن فرستاد هنگامى كه از جنگ برگشتند به آن ها فرمود: آفرين بر كسانى كه جهاد كوچك را انجام دادند ولى جهاد اكبر هنوز بر آن ها واجب است گفته شد: يا رسول اللّه! جهاد اكبر كدام است؟ فرمود: جهاد با نفس.

عن اميرالمؤمنين عليه‌السلام قال: (ان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعث سرّية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول اللّه و ما الجهاد الاكبر فقال جهاد النفس )(74)

## تفاوت هاى جهاد اصغر با جهاد اكبر

1. انجام هر عبادت به طور كامل و با جميع شرايط حتى جهاد مسلّحانه در راه خداوند نيازمند به جهاد با نفس است آيا اداى نماز با حضور قلب و رعايت جميع شرايط به طورى كه ناهى از فحشا و منكر باشد بدون جهاد با نفس ممكن است؟ آيا بدون جهاد با نفس، انسان مى تواند جان بر كف در ميدان نبرد حاضر گردد و با دشمنان اسلام بجنگد؟

2. جهاد اصغر واجب كفايى است يعنى اگر به اندازه لازم، گروهى شركت كردند از ديگران ساقط است. امّا جهاد اكبر واجب عينى است و هيچ فردى از آن معاف نيست.

3. جهاد اصغر، در زمان و مكان و با شرايط خاصى انجام مى پذيرد امّا جهاد اكبر به زمان و مكان خاصى محدود نخواهد بود.

4. در جهاد اصغر دشمن ظاهر است لكن در جهاد اكبر، دشمن مخفى و پنهان است.

5. در درگيرى با دشمن ظاهر انسان يك مرتبه از دنيا مى رود؛ آن هم احتمالاً. امّا در جهاد اكبر مبارزه با نفس هر روز انسان چندين مرتبه معنويت انسان در خطر قرار مى گيرد. در حديث معراج مى خوانيم: (يموت الناس مرّة و يموت احدهم فى كل يوم سبعين مرّة من مجاهدة انفسهم و مخالفة اهوائهم) (75)

6. در جهاد اكبر چون نفس انسان، خارج از منطقه جغرافيايى است هيچ سنگر و دژ كارساز نيست، حتى در شب تاريك و در منزل خلوت انسانى كه در حال اشك ريختن و سجده و مناجات است نفس او را رها نمى كند.

7. شكست در جهاد اصغر زود آشكار مى شود ولى شكست در جهاد اكبر به زودى آشكار نمى شود زيرا گاهى انسان يك عمر انسان از هوى نفس خود شكست مى خورد امّا توجّه ندارد.

8. هجوم در جهاد اصغر، و مبارزه با دشمن ظاهرى زمان و برنامه و بودجه لازم دارد. ولكن وسوسه نفس فورى و مجانى صورت مى گيرد.

9. از دشمن ظاهرى، در جهاد اصغر فرار ممكن است امّا در جهاد اكبر از دشمن باطن فرار ممكن نيست.

10. در جهاد اكبر، مباشرت لازم است ولى در جهاد اصغر با اموال نيز مى توان جبهه را كمك نمود.

11. در جهاد اصغر، وسيله هاى جنگى در هر زمان محدود است و به تناسب آن، بايد اسلحه هايى به دست گرفت، ولى جهاد اكبر وسيله مخصوصى ندارد بايد از كلمات انبيا و اوليا و تاريخ گذشتگان و نيز گريه بر حال خويشتن وسيله جنگى براى مبارزه با نفس امّاره استخدام كرد. (وسلاحه البكاء).

12. جنگ با دشمن داخلى وجهاد نفسانى پشتوانه جهاد خارجى است. آن كه بر خصم درون پيروز شد مبارزه با خصم برون برايش آسان تر است ولى كسى كه اسير زن وفرزند وثروت است نمى تواند آن طور كه لازم است بجنگد.

13. اهميت جهاد، به اهميت و قدرت دشمن است جنگ با يك كشور كوچك آسان تر است تا با يك كشور بزرگ؛ زيرا دشمن هر چه قوى تر باشد جنگ با آن مشكل تر است و نفس و شيطان قوى ترين دشمنان انسان هستند.

## آثار جهاد با نفس

1- سلامتى عقل. قال على عليه‌السلام: (مخالفة الهوى شفاء العقل) (76) مخالفت با هواى نفس مايه شفاى عقل و خرد است.

2- دستيابى به خير دنيا و آخرت. قال الرضا عليه‌السلام (ساءلنى رجل عما يجمع خير الدنيا والاخرة فقلت خالف نفسك )(77) امام رضا عليه‌السلام فرمود: مردى از من پرسيد: كدام عمل است كه باعث حصول خير دنيا و آخرت است؟ گفتم: به مخالفت با نفس خود بپرداز كه خير دنيا و آخرت تو در آن است.

3- بى نيازى درونى و تضمين رزق. قال الباقر عليه‌السلام (ان اللّه عزوجل يقول و عزّتى و جلالى و عظمتى و بهائى و علوّ ارتفاعى لا يؤ ثر عبد مؤمن هواى على هواه فى شئ من امر الدنيا. الاّ جعلت غناه فى نفسه و همّته فى آخرته و ضمنت السموات والارض رزقه و كنت له من وراء تجارة كل تاجر)(78)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: (خداوند متعال مى فرمايد: به عزت و جلال و عظمت و اُبهّت و بلندى شاءن خودم سوگند كه بنده اى در امور زندگى خواست مرا برخواست خود ترجيح ندهد، جز آن كه من بى نيازى درونى به او عطا مى كنم و همّت وى را در رابطه با امور اخروى بلند گردانم و پشتوانه كسب و تجارت وى خواهم بود و آسمان و زمين روزى وى را تضمين مى كنند.

4- حفظ ايمان. قال على عليه‌السلام: (راءس الدين مخالفة الهوى) (79) اساس دين مخالفت با هواى نفس است.

5 گوارا شدن زندگى. قال على عليه‌السلام: (و طلبت العيش فما وجدته الاّ بترك الهوى فاترك الهوى ليطيب عيشكم) (80) در جستجوى زندگى شتافتم و آن را جز در ترك هواى نفس نيافتم.

## آثار پيروى از هواى نفس در قرآن

از نظر قرآن كريم هواپرستى آثار و پيامدهاى بسيار خطرناكى دارد كه به بعضى از آن ها اشاره مى شود:

1. سرچشمه غفلت وبى خبرى: (ولا تطع اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبّع هواه )(81) و از كسانى كه قلبشان را از ياد خود غافل ساختيم، اطاعت نكن همان هايى كه از هواى نفس پيروى كردند.

2. سرچشمه كفر و بى ايمانى: (فلا يصّدنك عنها من لا يؤ من بها و اتّبع هواه )(82) و هرگز نبايد افرادى كه به قيامت ايمان ندارند و از هوس هاى خويش پيروى كردند تو را از آن (قيامت ) باز دارند كه هلاك خواهى شد.

3. بدترين گمراهى: (و من اضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من اللّه )(83) آيا گمراه تر از آن كس كه پيروى هواى نفس كرده و هيچ هدايت الهى را نپذيرفته پيدا مى شود؟

4. انحراف از راه حق: (فاحكم بين الناس بالحق و لا تتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل اللّه )(84) در ميان مردم به حق داورى كن و از هواى نفس پيروى مكن كه تو را از راه خدا منحرف مى سازد.

5. فساد و تباهى نظام هستى: (و لو اتّبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فيهنّ)(85) و اگر حق از هوس هاى آن ها پيروى كند، آسمان ها و زمين و تمام كسانى كه در آن هستند تباه خواهند شد.

6. اعراض از معجزات و تكذيب انبيا: (و ان يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمرّ و كذّبوا و اتّبعوا اهوائهم )(86) و هرگاه معجزه اى را ببينند، اعراض كرده، مى گويند: اين سحرى مستمر است آن ها آيات خدا را تكذيب كرده و از هواى نفس خود پيروى كردند.

7. عدم اجابت سخن پيامبر: (فان لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهوائهم )(87) اگر تو را اجابت نمى كنند بدان كه از هواى نفسشان پيروى مى كنند.

8. عدم اجراى عدالت: (فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا)(88) از هواى و هوس پيروى نكنيد كه از حق منحرف خواهيد شد.

9. سقوط انسان از مقام والا: (ولو شئنا لرفعناه بها و لكنّه اخلد الى الارض و اتّبع هواه )(89) اگر مى خواستيم مقام او را با اين آيات و علوم و دانش ها بالا مى برديم، ولى او به پستى گراييد و پيروى از هواى نفس كرد.

10. محروميت از ولايت و نصرت حقّ: (و لئن اتبعت اهوائهم بعد الذى جاءك من العلم مالك من اللّه من ولىّ و لا نصير)(90) اگر از هواى نفس مردم پيروى كنى بعد از آن كه علم براى تو حاصل شده ديگر هيچ كمكى و ياورى از طرف خداوند براى تو نخواهد بود.

## آثار پيروى از هواى نفس در احاديث

1. بيمارى هميشگى: قال على عليه‌السلام: (من لم يداو شهوته بالترك لها لم يزل عليلاً)(91) كسى كه با ترك شهوت، خود را درمان نكند هميشه بيمار خواهد بود.

2. كورى و كرى باطنى: قال على عليه‌السلام: (ان اطعت هواك اصمّك و اعماك )(92) اگر از هواى نفس پيروى كنى؛ كرى و كورى باطنى نصيبت خواهد شد.

3. پيروزى دشمن: قال الجواد عليه‌السلام: (من اطاع هواه اعطى عدوّه مناه) (93) كسى كه ازهواى نفس خودپيروى كندآرزوى دشمن خودرا برآورده است.

4. اسارت عقل: قال على عليه‌السلام: (كم من عقل اسير تحت هوى امير)(94). در بسيارى از موارد عقل آدمى اسير هواى نفس اوست و هواى نفس او امير بر عقل اوست.

5. دورى از حق: قال على عليه‌السلام: (انّ اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى و طول الامل امّا اتباع الهوى فيصّد عن الحق و طول الامل فينسى الاخرة) (95) مهم ترين امرى كه از آن بر شما مى ترسم دو چيز است: پيروى از هواى نفس و آرزوى دراز امّا پيروى از هواى نفس شما را از حق باز مى دارد امّا آرزوى دراز موجب فراموشى آخرت است.

6. مردود شدن اعمال سالم: قال الكاظم عليه‌السلام: (يا هشام قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف و كثير العمل من اهل الهوى و الجهل مردود)(96) امام كاظم عليه‌السلام فرمود: اى هشام! عمل اندك، از انسان عاقل دو چندان محسوب مى شود؛ ولى اعمال زياد از آدم هواى پرست و جاهل مردود است.

## تربيت به معناى تزكيه نفس و اخلاق

تربيت نفس عبارت است از آراستن نفس به نيكى ها و پيراستن آن از بدى ها و آلودگى ها به تعبير ديگر تربيت و تزكيه نفس، يكى از اهداف بزرگ رسالت انبياست كه قرآن مى فرمايد: (و لقد منّ اللّه على المؤمنين اذبعث فيهم رسولاً من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة )(97) يعنى همانا خداوند بر افراد با ايمان منت نهاد و نعمت سنگينى را بر آن ها ارزانى داشت كه بر آنان پيامبرى را مبعوث نمود تا بر آنان آيات خداوندى را تلاوت كند و آنان را از آلودگى ها پاك سازد و به آن ها كتاب و حكمت تعليم دهد.

اخلاق كه ناظر بر جنبه هاى معنوى و روحى شخصيت انسان و ارائه طريق به سوى كمالات و خوبى ها و فضايل است در ابتدا اصطلاحى براى علم اخلاق نبوده است وضع اوليه اخلاق به صورتى بوده است كه شامل همه خصوصيات باطنى و شخصيتى فرد مى گرديده است. اخلاق جمع (خُلق ) و به معناى خصوصيات و اوصاف باطنى و درونى انسان است حديث معروف نبوى (انما بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق) (98) يعنى من براى به اتمام رساندن خوبيهاى اخلاق مبعوث شده ام. ناظر به تكميل و كمال رساندن ابعاد معنوى و شخصيتى انسان ها و بيان و تعبيرى از تربيت است. سيرى در كتاب هاى اخلاق از قبيل جامع السعادات، معراج السعاده، اخلاق ناصرى، محجّة البيضاء، احياء العلوم، اين حقيقت را به خوبى روشن مى سازد كه اخلاق و تربيت سابقا از يكديگر جدا نبوده اند. اين كتاب ها مملوّ از رهنمودهاى تربيتى است. دانشمندان اسلامى مطالب تربيتى را ضمن مباحث اخلاقى مورد بحث قرار دادند و اين امر دلالت مى كند كه تربيت و اخلاق در نظر آنان به يك معنا بوده و در يك بخش مورد بررسى قرار گرفته است. به نظر فارابى سعادت آخرين هدفى است كه انسان براى وصول به آن مى كوشد. سعادت جز با ممارست كارهاى نيك به دست نمى آيد. ابن سينا معتقد است كه پدر و مادر بايد براى فرزندان خود نام نيكو انتخاب كنند و آن گاه كه كودك براى هرگونه تربيتى آمادگى و قابليت دارد به تربيت او بپردازند و سختى و نرمى و تشويق و ترهيب را به هم آميزند. براى طفل، معلمى را در نظر بگيرند كه ديندارو خردمند و داراى اخلاق پسنديده باشد.(99)

تربيت از نظر غزالى براى اين است كه:

الف: كودك سعادت دين و دنيا را حاصل كند.

ب: خوشنودى خداوند را به دست آورد.

ج: نفس امّاره را مطيع و اخلاق خود را مهذّب نمايد.

همان گونه كه بدن انسان با غذا رشد و كمال مى يابد، نفس انسان نيز در ابتدا ناقص و پذيراى كمال است. كمال نفس، به تربيت و تهذيب اخلاق و تغذيه آن به علم است.(100)

اخلاق

چون تربيت نفس به معناى تزكيه اخلاقى وبُعد روحى انسان است مناسب است معناى چند اصطلاح را درباره مفهوم اخلاق، فلسفه اخلاق، اصول فضايل اخلاقى، مكتب اخلاقى قرآن، معيار فضيلت اخلاقى و... را ذكر كنيم:

## مفهوم اخلاق

برخى دانشمندان، مانند غزالى در (احياء العلوم ) و فيض كاشانى در (محجة البيضاء) و خواجه نصيرالدّين طوسى در (اخلاق ناصرى ) گويند: اخلاق حالتى است، راسخ و مؤ ثّر در روان انسان كه در سايه آن بدون انديشه و تاءمل افعال و رفتار از بشر ظاهر مى گردد و ملكه اى است نفسانى، كه موجب صدور فعل به سهولت و آسانى است كه نيازى به فكر و انديشه ندارد.(101) و هرگاه اين حالت مزبور و هيئت راسخه در نفس به طورى ظهور پيدا كند كه افعال پسنديده از آن ناشى شود چنان كه مورد رضايت عقل و شرع باشد آن را خوى نيك و اخلاق فاضله نامند اگر بر خلاف انتظار از آن كارهاى نكوهيده سرزند آن را خوى زشت و اخلاق رذيله نامند و جهت اين كه اخلاق بايستى راسخ و ثابت در نفس باشد آن است كه هرگاه تصادفا يكى از افراد دست بذل و بخشش از كيسه بيرون آورد و مبلغى پول به يكى از همنوعان خود داد نمى توان گفت نامبرده حاتم زمان و سخاوتمند است؛ بلكه موقعى انسان سخاوت دارد كه هنگام بخشش، دچار ترديد و شك نگردد و خود به خود جهت فعل را رجحان دهد.(102)

## علم اخلاق

علم اخلاق علمى است كه بحث مى كند از انواع صفات خوب و بد صفاتى كه ارتباط با افعال اختيارى انسان دارد و كيفيت اكتساب اين صفات و يادور كردن صفات رذيله را بيان مى دارد. پس موضوعش صفات فاضله و رذيله است از آن جهت كه براى انسان قابل اكتساب است يا قابل اجتناب.

## فلسفه اخلاق

قبل از آن كه در بحث اخلاق وارد شويم و ببينيم كدام كار خوب است و كدام كار بد است اين مطلب را به عنوان اصل موضوعى پذيرفته ايم كه كارهاى خوب و بد وجود دارد وملاك هايى براى تقسيم كارها به خير و شر يا نيك و بد وجود دارد در فلسفه اخلاق از همين اصول موضوعه بحث مى شود كه از كجا ما كار خوب و بد داريم و ملاك تقسيم كار به خوب و بد چيست؟ خوبى و بدى از كجا ناشى مى شود؟

## اخلاق نظرى و اخلاق عملى

(اخلاق نظرى ) آن است كه از اساس خير و شر با قطع نظر از مصداق ها و افراد بحث مى كند مانند گفتگو درباره عبادت و نماز و تقوا و محبت و عدالت (من حيث هو) از جهت عبادت بودن و نماز بودن، تقوا بودن و محبت داشتن و عدالت ورزيدن نه از جهت اين كه عبادت روزه است يا نماز است يا اين كه تقوا به چه چيزى حاصل مى شود؟

(اخلاق عملى ) از خير مطلق و يا رذيلت و فضيلت سخن نمى گويد بلكه از مصداق هاى خير و شر كه در قلمرو حواس قرار مى گيرند و از صفات برونى انسان مانند وفاى به عهد و احسان و امانت دارى سخاوت... و در جهت منفى خلف وعده و ظلم و ريا گفتگو مى كند.(103)

## رابطه تربيت و اخلاق

اگر اخلاق را كه صفات نفسانى و اعمال و رفتار عالى انسانى است در جهت صحيح و مثبت لحاظ كنيم اخلاق در اين معنا يكى از ثمرات بلكه مهمترين ثمره تربيت است. بر اين اساس؛ تربيت، فعلى است كه اخلاق حاصل آن است، اگر چه تمامى آن نيست پرورش استعدادهاى فكرى و ذهنى و ذوقى و غيره كه همگى در دايره تربيت و از موضوعات آن هستند؛ به جهت اين كه به طور مستقيم با ملكات نفسانى و خصوصيات اخلاقى مرتبط نيستند جزء اخلاق محسوب نمى گردند. مثلاً پرورش حافظه و قدرت استنتاج و استعدادهاى هنرى و ذوقى اگرچه در محدوده تربيت قرار مى گيرند ولى چون مستقيما با صفات اخلاقى مرتبط نيستند جزء اخلاق محسوب نمى گردند.

## اصول فضايل اخلاقى

ريشه تمام مسايل اخلاقى را سه قوّه تشكيل مى دهد:شهوت، غضب و تفكر. اين سه نيرو نفس را به اّتخاذ علوم وادارمى كند كه افعال مناسب آن قوه از آن سرچشمه مى گيرد

توضيح اين كه: كليه افعال انسانى يا به جلب منفعت بازگشت مى كند، مانند خوردن و آشاميدن و لباس پوشيدن و امثال اين ها. يا به دفع ضرر باز مى گردد مانند دفاع از جان و مال و حيثيت و مانند آن و يا از قبيل افعالى است كه به تصور و تصديق فكرى مربوط است، مانند تشكيل قياس و اقامه دليل براى مطالب گوناگون. قسم اول از قوّه شهويّه و قسم دوم از قوّه غضبيّه و قسم سوم از قوه فكريه سرچشمه مى گيرد و چون ذات انسان از تركيب و اّتحاد اين قواى سه گانه حاصل شده وبر اثر اين تركيب مى تواند مبداء افعال خاصى شود ودر سايه آن به سعادتى كه اين تركيب به خاطر آن قرار داده شده نايل گردد لذا همواره بايد مواظب باشد هيچ يك از اين سه قوه از مسير اعتدال خارج نشود زيرا اگر افراط و تفريطى در يكى از اين ها رخ دهد سعادت حاصل نمى شود.

در علم اخلاق حد اعتدال هر يك از قواى سه گانه را روشن كردند به اين ترتيب كه حد اعتدال قوه شهويه عفت و حد افراط و تفريط آن حرص و تنبلى است حد اعتدال قوه غضبيه شجاعت و افراط و تفريط آن تهور و ترس است حد اعتدال قوه فكريه حكمت و افراط و تفريط آن جربزه و كودن بودن است از مجموع اين ملكات معتدله در نفس ملكه چهارمى به وجود مى آيد كه عدالت ناميده مى شود.

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد: مجموعه اين چهار اصل (عفت، شجاعت، حكمت، عدالت ) اصول اخلاق فاضله را تشكيل مى دهد كه دانشمندان ذكر كردند و لكن سه مكتب و مسلك در اينجا وجود دارد:

1. مكتبى كه مى گويد: انسان بايد حد اعتدال اين قوا و نيروهاى سه گانه را بشناسد و رعايت كند تا بتواند صفات فاضله را كسب كرده و از رذايل بپرهيزد و بدين وسيله سعادت علمى خود را تكميل نموده و اعمالى از او سر زند كه موجب ستايش اجتماع و محبوبيت جامعه گردد.

2. مكتب پيامبران الهى: اين مكتب نيز از جهاتى شبيه مكتب اول است ولى فرقى كه در ميان اين دو وجود دارد از نظر هدف ونتيجه است؛ چون در مكتب انبيا هدف سعادت حقيقى انسان، يعنى تكميل ايمان به خدا وآيات او وآسايش اخروى است كه يك سعادت حقيقى وواقعى باشد نه اين كه فقط از نظر مردم سعادت است ولى در مكتب اول، هدف از اصلاح اخلاق كسب محبوبيت در نظر مردم ودارا بودن صفاتى كه مورد ستايش جامعه است مى باشد.

3. مكتب اخلاقى قران؛ كه با دو مكتب سابق يك فرق اساسى دارد و آن اين كه هدف در اين جا ذات خداوند است نه كسب فضيلت انسانى و به همين دليل بسا مى شود كه طرز مشى آن با دو مكتب سابق فرق مى كند.

توضيح اين كه هنگامى كه انسان رو به كمال مى رود و ترقياتى در اين زمينه نصيب وى مى شود دل او مجذوب تفكر درباره خدا و توجه به اسما و صفات عاليه حق كه از هر نقصى منزه و مبر است مى گردد و اين حالت جذبه و كشش روز به روز زيادتر و شديدتر و توجه به خداوند عميق تر مى گردد و به آنجا مى رسد كه خدا را چنان عبادت مى كند كه گويا او را مى بيند و خداوند او را مى بيند همواره جلوه او را در تجليات جذبه و شوق و توجه مشاهده مى كند. در اين هنگام محبت و شوق او روز افزون مى گردد زيرا عشق به كمال و جمال جزء فطرت انسان و خميره اوست قرآن مى فرمايد: (والذين امنوا اشدّ حبّا للّه )(104) آن ها كه به خدا ايمان دارند محبتشان به خداوند شديدتر است.

همين معنى او را به پيروى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تمام افعال و حركات وادار مى كند زيرا عشق به يك چيز، مستلزم عشق به آثار آن است و پيامبر هم از آثار و آيات اوست چنان كه جهان و آن چه در جهان است از آثار و آيات اوست. آتش اين شوق و محبت باز تيزتر مى گردد و به جايى مى رسد كه از همه چيز صرف نظر كرده، تمام توجهش به ذات او مى شود فقط او را دوست مى دارد دلش تنها براى او خاضع است... در اين حال طرز تفكر و عمل او با سايرين فرق مى كند هيچ چيز را نمى بيند مگر آن كه خدا را پيش از آن و با آن مشاهده مى كند همه چيز در نظر او از درجه استقلال ساقط شود. بنابراين جز او نمى خواهد و جز او نمى جويد و از غير او طلب نمى كند و از غير او نمى ترسد فعل و ترك و انس و وحشت و خشنودى او فقط به خاطر خداست؛ تاكنون دنبال هر كار و فضيلتى مى رفت به خاطر اين بود كه فضيلت انسانى است ولى اكنون جز خدا نمى خواهد سر منزل مقصود او خدا؛ زاد و توشه او ذلت و بندگى در پيشگاه الهى و راهنماى او شوق و محبت الهى است.(105)

## معيار فضيلت اخلاقى

يكى از مسايل اساسى فلسفه اخلاق، اين است كه ملاك ومعيار فضيلت اخلاقى چيست و چگونه مى توان فعل اخلاقى را از فعل طبيعى باز شناخت؟ بعضى عملى را فعل اخلاقى دانسته اند كه به انگيزه ديگرخواهى صورت پذيرد و بعضى ديگر ملاك فعل اخلاقى را در اين دانسته اند كه از وجدان انسان سرچشمه گيرد وبرخى عقلى بودن فعل را لازم اخلاقى بودن آن معرفى كرده اند.

استاد شهيد مطهرى مى فرمايد: كارهايى كه ما به آن ها مى گوييم كار اخلاقى؛ مى بينيم فرقشان با كار عادى اين است كه قابل ستايش و آفرين و تحسين اند. به عبارت ديگر: بشر براى اين گونه كارها ارزش قايل است. تفاوت كار اخلاقى با كار طبيعى در اين است كه كار اخلاقى در وجدان هر بشرى داراى ارزش است و يك كار ارزشمند و گران بهاست و بشر براى اين كار قيمت وارزش قايل است آن هم نه قيمت مادى بلكه مافوق ارزش هاى مادى.(106)

آنچه مسلم است اين است كه فعلى را مى توان اخلاقى ناميد كه انسان را در رسيدن به كمال يارى كند، يعنى فعلى و صفتى كه به هر اندازه كه انسان را در رسيدن به كمال نهايى (قرب به خداوند) يارى كند يا زمينه را براى رسيدن به مقام قرب الهى فراهم آورد به همان اندازه از ارزش اخلاقى برخوردار است. با توجه به اين كه كمال نهايى انسان، رسيدن به مقام قرب الهى است. در نتيجه هر فعل و صفتى كه انسان را در رسيدن به اين مرتبه يارى كند و سبب ارتقاى انسان در مراتب قرب به پروردگار باشد فضيلت محسوب مى شود.(107)

## اهمّيت تربيت اخلاقى

آن قدر كه قرآن كريم و روايات اسلامى به مساءله تربيت اخلاقى انسان ها اهميت قايل شده اند نسبت به كمتر موضوعى اين طور توجه كرده اند چون رعايت اين مساءله باعث يك زندگى آرامبخش در جامعه مى شود مساءله حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترك خشونت در معاشرت و احترام افراد مختلف را در نظر گرفتن و به شخصيت و حقوق ديگران ارج قايل شدن، از جمله صفات عالى و روحى هر انسان خود ساخته و تربيت شده است.

قرآن كريم دستورات فراوانى در زمينه عفو و بخشش، مدارا كردن، مهربان بودن و برادرى و اخوّت بين مؤمنين را توصيه فرموده و پيامبر اكرم را صاحب خلق عظيم معرفى نموده است، تا رفتار و گفتار او سرمشق و الگوى همه مسلمان ها باشد. در روايات به مساءله تربيت اخلاقى عنايت خاصّى شده است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (ما يوضع فى ميزان امرء يوم القيمة افضل من حسن خلق).(108) در روز قيامت چيزى برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوى عمل كسى نهاده نمى شود و نيز مى فرمايد: (اكثر ما تلج به امتى الجنة تقوى اللّه و حسن الخلق).(109) بيشترين چيزى كه سبب مى شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقواى الهى و حسن خلق است. و نيز مى فرمايد: (حسن الاخلاق نصف الدين) (110) اخلاق نيك نصف دين است.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (ربّ عزيز اذلّه خلقه و ذليل اعزّه خلقه) (111) بسا انسان بلند پايه اى كه اخلاق وى موجب سقوط او گرديد و بسا انسان ضعيفى كه اخلاق او مايه عزت و سربلندى او مى شود.

## آثار سوء خلق

1. مايه فشار قبر وعذاب روح: قال رسول اللّه: (عندما دفن سعد بن معاذ قد اصابته ضمّة. فسئل عن ذلك فقال: انّه كان فى خُلقه مع اهله سوء(112) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هنگام دفن سعد بن معاذ فرمودند: فشارى براو وارد شد علّت آن را جويا شدم. فرمود: زيرا با خانواده خود بدرفتار بود.

2. سختى زندگى: قال على عليه‌السلام: (سوء الخلق نكد العيش و عذاب النفس (113) بداخلاقى مايه دشوارى زندگى و عذاب انسان است.

3. فساد ايمان و عمل: قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الخلق السيى ء يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل) (114) اخلاق بد، عمل انسان را تباه مى سازد چنان كه سركه عسل را فاسد مى كند.

4. دوام ناراحتى: سئل عن على عليه‌السلام: (من ادوم الناس غما قال اسؤ هم خلقا)(115) از حضرت على عليه‌السلام پرسيدند چه كسى غم و غصّه او هميشگى است؟ فرمود: كسى كه بدرفتار باشد.

5. عذاب نفس: قال على عليه‌السلام: (من ساء خلقه عذّب نفسه) (116) هر كس اخلاقش تند گردد نفس خويش را به عذاب افكنده است.

6. دورى از مردم: قال على عليه‌السلام: (سوءالخلق يوحش القريب وينفر البعيد)(117) بداخلاقى، باعث وحشت افراد نزديك و انزجار افراد دور، از انسان مى شود.

## آثار حسن خلق

1. لذت روحى: قال المجتبى عليه‌السلام: (لا عيش الذّ من حسن الخلق) (118) لذيذترين و سودمندترين چيز در زندگى، اخلاق نيك است.

2. جلب دوستى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (حسن الخلق يثبت المودّة و حسن البشر يذهب بالسخيمة) (119) اخلاق نيك باعث دوستى امت و خوشرويى، عامل از بين رفتن كدورت و كينه است.

3. نابودى گناهان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ان الخلق الحسن يذيب الذنوب كما تذيب الشمس الجمد)(120) اخلاق خوب باعث نابود شدن گناهان است همان گونه كه آفتاب برف و يخ را آب مى كند.

4. قرب به پيامبر اكرم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اقربكم منّى غدا احسنكم اخلاقا و اقربكم من الناس )(121) نزديك ترين شما به من، در فرداى قيامت كسانى اند كه اخلاقشان نيكوتر و به مردم نزديكتر باشند.

5. پاداش برتر: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ان العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم) (122) انسان از راه حسن خلق به درجات و پاداش روزه دار و شب زنده دار مى رسد.

6. افزايش روزى: قال الصادق عليه‌السلام: (حسن الخلق من الدين وهويزيدفى الرزق) (123) اخلاق نيك از دين است و اخلاق نيك روزى آدمى را زياد مى كند.

7. تكميل ايمان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اكمل المؤمنين ايمانا احسنهم خلقا و انّما المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده) (124) كامل ترين انسان ها از نظر ايمان كسانى اند كه اخلاق آنان نيكوتر باشد و مسلمان كسى است كه مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

8. آبادانى شهرها و طول عمر: (انّ البر و حسن الخلق يعمران الديار و يزيدان فى الاعمار)(125) نيكى كردن و اخلاق شايسته داشتن مايه آبادانى شهرها و باعث طول عمر مى شود.

## تفاوت محاسن اخلاق با مكارم اخلاق

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (بعثت بمكارم الاخلاق ومحاسنها)(126) من از طرف خداوند براى مكارم اخلاق ومحاسن آن مبعوث شده ام.

راوى گويد: قلت لابى عبداللّه عليه‌السلام: (ماحدّ حسن الخلق؟ قال: تلين جانبك و تطيب كلامك و تلقى اخاك ببشر حسن) (127)به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: حدّ حسن خلق چيست؟ فرمود: با مردم به نرمى برخورد كن و پاكيزه سخن بگو و با برادرت گشاده رو باش.

قد سئل الصادق عليه‌السلام: عن مكارم الاخلاق؟ فقال العفو عمّن ظلمك وصلة من قطعك و اعطاء من حرمك و قول الحقّ و لو على نفسك.(128)

از حضرت صادق عليه‌السلام از مكارم اخلاق سؤ ال شد. حضرت فرمود: نسبت به كسى كه به تو ظلم كرده عفو كنى و با كسى كه با تو قطع رابطه كرده ارتباط بر قرار كنى و كسى كه تو را محروم كرده به او عطا كنى و سخن حق بگويى گرچه بر ضرر تو باشد.

در اين كه ميان محاسن اخلاق و مكارم آن چه تفاوتى وجود دارد شايد در تعريف محاسن اخلاق بتوان گفت: محاسن اخلاق عبارت است خوى و خصلت هاى پسنديده و مكارم اخلاق عبارت است از بزرگوارى و كرامت نفس و به تعبير ديگر آن قسم خلق و خويى كه در شرع مقدس پسنديده شناخته شده و با غرايز حيوانى و تمايلات نفسانى هماهنگ است يا لااقل با آنها تضادى ندارد حسن خلق است و مكارم اخلاق عبارت است از آن قسم خلقيّات عالى و رفيعى كه اگر كسى بخواهد انجام دهد يا بايد با هواى نفس و غرايز حيوانى خود بجنگد و در جهت مخالف آن ها قدم بردارد يا لااقل بايد نداى آن ها را ناديده بگيرد و نسبت به آن بى اعتنا باشد.

صفاتى را كه امام عليه‌السلام در تعريف حسن خلق فرموده با تمايلات نفسانى هماهنگ است يعنى انسان ذاتا ميل دارد محبوب مردم باشد و با مردم مؤ دّب سخن بگويد. امّا در مكارم اخلاق آدمى به طور طبيعى مايل نيست آن طور عمل كند كه مى خواهد بلكه مى خواهد در جهت مخالف مكارم اخلاق قدم بردارد مثلاً اگر كسى به شما اهانت كرد غريزه انتقامجويى مى گويد: بايد عمل او را تلافى كرد امّا امام صادق مى فرمايد: مكارم اخلاق اقتضا مى كند او را ببخشى.(129)

فصل دوّم: روش هاى تربيت و تزكيه نفس

روشهاى تربيت و تزكيه نفس در اسلام به طور كلى بر دو قسم است:

قسمتى از آنها مربوط به خود انسان است مانند ياد مرگ و قيامت و مراقبه و محاسبه و انجام عبادات مانند نماز و روزه و تفكر و انديشيدن در موجودات نظام هستى و... كه تمام اينها تاءثير خاص خود را در جهت تزكيه روح بشر دارد.

و بخشى از آن مربوط به افرادى است كه مى خواهند انسان را تربيت و هدايت كنند مانند رهبران دينى كه از روشهاى مختلفى از قبيل انذار و تبشير نصحيت، موعظه بهره مى گيرند گرچه اين قسمت با قسم اول بى ارتباط نخواهد بود زيرا روشهاى ياد شده در قسم اول را (مانند ياد مرگ مراقبه، محاسبه، تفكر) انسان به وسيله آموزشهاى انبياء و اولياء الهى مى آموزد.

و از سويى تصميم گيرنده در جهت تزكيه و تربيت خود انسان است كه قابليت لازم را براى بهره گيرى از نصايح و مواعظ رهبران الهى فراهم مى كند. حضرت باقر عليه‌السلام مى فرمايد: (من لم يجعل له من نفسه واعظا فانّ مواعظ الناس لن تغنى عنه شيئا)(130) در اين فصل به هر دو روش اشاره مى شود:

## انذار و تبشير

يكى از روش هاى مؤثر در تربيت نفس كه در قرآن بدان اشاره شده است انذار و تبشير است. مقصود از انذار بيم دادن و ترسانيدن از عواقب گناهان و اعمال زشت است و منظور از تبشير نويد دادن به رحمت و فضل الهى است.

## انذار و تبشير دو اصل مهم تربيتى

بشارت و انذار يا تشويق و تهديد، بخش مهمى از انگيزه هاى تربيتى را تشكيل مى دهد. آدمى هم بايد در برابر انجام كار نيك تشويق شود و هم در برابر كار بد كيفر ببيند تا آمادگى بيشترى براى پيمودن مسير اول و گام نگذاردن در مسير دوم پيدا كند. تشويق به تنهايى براى رسيدن به تكامل اخلاقى فرد يا جامعه كافى نيست؛ زيرا انسان در اين صورت مطمئن است كه انجام گناه براى او خطرى ندارد. از طرفى انذارِ تنها هم براى تربيت اخلاقى افراد مؤثر نيست، چون ممكن است روحيّه ياءس و نااميدى به وجود آورد.

## بشارت و انذار هدف بعثت پيامبران

قرآن كريم در وصف انبيا مى فرمايد: (فبعث اللّه مبشرين و منذرين )(131) خداوند پيامبران را نويد دهنده و بيم دهنده برانگيخت و نيز مى فرمايد: (و ما نرسل المرسلين الا مبشرين و منذرين )(132) ما انبيا را نفرستاديم مگر در حالى كه نويد دهنده و بيم دهنده بودند. آرى، انبيا و رسولان الهى كه مربيان حقيقى و معلمان دلسوز بشر بودند از اين دو روش براى تربيت اخلاقى و روحى مردم استفاده كرده اند.

## تاءثير انذار در تربيت

قرآن كريم رسالت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در بعضى موارد در روش انذار خلاصه مى كند و به صورت حصر و اختصاص بيان مى كند كه اى پيامبر! تو فقط بيم دهنده هستى. نظير (ان انت الا نذير)(133)، (ان هو الا نذير)(134) درست است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسالت بشارت را نيز به عهده دارد ولى آن چه بيش تر انسان را به حركت وادار مى كند و از گناه و معصيت پرهيز مى دهد انذار است لذا در آغاز رسالت، پيامبر ماءمور به انذار مى شود نه تبشير (يا ايها المدّثّر قم فانذر)(135) اى جامه به خود پيچيده برخيز و انذار كن. روشن است كه انذار در شروع كار تاءثير عميق ترى در بيدار كردن جان هاى خفته دارد.

## تاءثير انذار در افراد حق طلب

از نظر قرآن كريم انذار و ترسانيدن تنها در افرادى كه روح حقيقت طلبى و حق جويى در آن هاست اثر مى كند و در افراد معاند و لجوج تاءثير ندارد. قرآن مى فرمايد: (انما انت منذر من يخشيها)(136). همانا كسانى كه خشيت الهى دارند آن ها را مى ترسانى و نيز مى فرمايد: (لينذر من كان حيّا)(137) پيامبر به وسيله قرآن، كسانى را كه حيات انسانى دارند و قلب آن ها سالم و پاك است مى ترساند. اين حقيقت شبيه مطلبى است كه در آغاز سوره بقره آمده است: (ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين )با اين كه قرآن براى همه مردم هدايت است (هدى للناس )(138) امّا كسانى كه تقواى قلبى و پاكيزگى دل دارند، از حقايق و معارف قرآن بهره مى برند. در جاى ديگر به پيامبر گويد: (قل انما انذركم بالوحى )(139) بگو من تنها به وسيله وحى شما را انذار مى كنم. اگر در دل سخت شما اثر نمى كند جاى تعجب نيست و دليل بر نقصان وحى آسمانى نمى باشد. بلكه به خاطر آن است كه افراد كر و ناشنوا وقتى سخنان حق را مى شنوند و انذار مى شوند توجه نمى كنند و شنوايى معنوى ندارند؛ گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود نه گوش هايى كه پرده هاى گناه وغفلت و غرور بر آن ها افتاده وشنوايى حق را به كلى از دست داده اند (لايسمع الصّم الدعاء اذا ما ينذرون )(140) ولى آنها كه گوششان كر است هنگامى كه انذار مى شوند سخنان را نمى شنوند.

## موعظه

قرآن كريم، يكى از روش هاى مؤثر در تربيت روحى انسان ها را موعظه مى داند و در بسيارى از آيات به آن سفارش نموده گرچه خود قرآن كتاب موعظه و اندرز است كه از ناحيه پروردگار براى شفاى بيمارى هاى درونى انسان و كسب فضايل اخلاقى آمده است (يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم و شفاء لما فى الصدور)(141) اى مردم! اندرزى از سوى پروردگارتان براى شما آمده و درمان آن چه در سينه هاست؛ گرچه از اين موعظه قرآن فقط اهل تقوا و بهره مند مى شوند(و موعظة للمتقين )اين تعبير در چهار مورد از قرآن آمده است: بقره 66، آل عمران 138، مائده 46، نور 34.

## محور موعظه توحيد در اعتقاد و اخلاص در عمل

لقمان حكيم براى تربيت فرزندش او را موعظه مى كند(اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه )زمانى كه لقمان به فرزندش گفت و حال اينكه او را موعظه مى كرد اين چنين موعظه نمود(يا بنى لاتشرك باللّه ان الشرك لظلم عظيم )(142) پسرم! براى خدا شريكى مگير، زيرا شرك ستمى بزرگ است.

پيامبر گرامى اسلام ماءمور به موعظه نمودن است (قل انمّا اعظكم بواحدة ان تقوموا للّه مثنى و فرادى )(143) يعنى بگو: كه من شما را به يك موضوع پند مى دهم و آن اين كه چه دو نفر باشيد چه يك نفر براى خداوند كار كنيد.

## شيوه موعظه

طريقه و شيوه موعظه كردن، در قرآن بيان شده است. وقتى موسى و هارون ماءمور شدند كه براى ارشاد و هدايت فرعون بروند؛ به آن ها گفته شد: (فقولا له قولاً لينا لعله يتذكر او يخشى )(144) يعنى وقتى با فرعون روبرو شديد با او به نرمى سخن بگوييد شايد متذكّر شود و از عاقبت كار خود بترسد.

## نياز به موعظه در تمام عمر

از نظر قرآن كريم، انسان در تمامى عمر، به موعظه و پند و اندرز نيازمند است، چه نوجوان باشد چه عمر او زياد باشد لذا قرآن كريم موعظه لقمان به فرزند نوجوانش را چنين بيان مى كند (و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بنىّ لا تشرك باللّه )(145) چه اين كه موعظه خداوند به حضرت نوح را كه عمر طولانى داشت نيز بيان مى كند (انّى اعظك ان تكون من الجاهلين )(146)

## دعوت به خداوند به وسيله موعظه

به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب مى شود (ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن )(147) يعنى مردم را به اين طريق به راه خداوند بخوان كه اولاً سخن تو سنجيده و تواءم با حكمت باشد ثانيا پند نيكو در آن باشد و ثالثا با آن چه كه بهترين است با آن ها به بحث بپرداز.

## سيماى موعظه در روايات

1. بهترين هديه: قال على عليه‌السلام: (نعم الهدية الموعظة) (148)

2. موعظه بودن مرگ: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (كفى بالموت واعظا)(149)

3. موعظه بودن هر چيز: قال على عليه‌السلام: (ان فى كل شى ء موعظة و عبرة لذوى اللبّ و الاعتبار)(150) به درستى كه در هر چيزى موعظه و عبرتى است براى صاحبان خرد.

4. حيات روح در پرتو موعظه: قال على عليه‌السلام: (احى قلبك بالموعظة) (151) و عنه عليه‌السلام: (المواعظ حياة القلوب )(152)

5. واعظ بودن انسان براى خويشتن: قال الباقر عليه‌السلام: (من لم يجعل الله له من نفسه واعظا فانّ مواعظ الناس لن تغنى عنه شيئا)(153) هر كس واعظ خود نباشد موعظه هاى مردم در او تاءثير ندارد.

6. عمل به علم، شرط تاءثير موعظه: قال الصادق عليه‌السلام: (ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلّت موعظته عن القلوب كما يزلّ المطر عن الصفا)(154) به درستى كه دانشمند هرگاه عمل به دانش خويش نكند موعظه او از جانها لغزش پيدا مى كند (تاءثير نمى كند) همان طورى كه باران روى سنگ قرار نمى گيرد.

## نمونه اى از موعظه هاى رهبران الهى

1. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مالى ارى حب الدنيا قد غلب على كثير من الناس حتّى كانّ الموت فى هذه الدنيا على غيرهم كتب...)(155) چرا علاقه به دنيا در اكثر مردم غلبه پيدا كرده به طورى كه گويا مرگ در اين دنيا براى غير اين ها لازم شده است.

2. امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام در پاسخ شخصى كه از آن حضرت درخواست موعظه نمود، فرمودند: (لا تكن ممن يرجوا الاخرة بغير العمل و يرجى التوبة بطول الامل يقول فى الدنيا بقول الزاهدين و يعمل بعمل الراغبين ان اعطى منها لم يشبع و ان منع منها لم يقنع يعجز عن شكر ما اوتى و ينبغى الزيادة فيما بقى...)(156) آن كس مباش كه به آخرت و نتيجه كار اميدوار است ولى كار نمى كند و چون آرزوى طولانى دارد توبه را به تاءخير مى اندازد، گفتارش در دنيا گفتار پارسايان است ولى نحوه رفتارش مانند كسانى است كه خواستار دنيا هستند. اگر از مال دنيا به او داده شود سير نمى شود و اگر به او نرسد قناعت نمى كند؛ نمى تواند شكر آن چه را كه دارد ادا كند و براى زياد كردن سرمايه خود تلاش مى كند.

3. امام مجتبى عليه‌السلام: (اعلموا انّ اللّه لم يخلقكم عبثا و ليس بتارككم سدى كتب اجالكم و قسم بينكم معايشكم ليعرف كل ذى لب منزلته و انّ ما قدّر له اصابه و ما صرف عنه فلن يصيبه.) بدانيد كه خداوند شما را بيهوده خلق نكرده و رها نساخته، مرگ را براى شما لازم دانسته و روزى شما را تقسيم نموده تا اين كه هر خردمندى منزلت خود را بيابد و بداند كه آن چه را براى او تقدير نموده به او مى رسد و آن چه را كه از او باز داشته به او نخواهد رسيد.

4. امام حسين عليه‌السلام: (اياك و ما تعتذر منه فانّ المؤمن لا يسيئ ولا يعتذر و المنافق كل يوم يسيئ و يعتذر)(157) بپرهيز از اين كه كارى انجام دهى تا معذرت بخواهى؛ مؤمن كار ناشايست انجام نمى دهد تا معذرت بخواهد، لكن منافق هر روز عمل زشت انجام مى دهد و عذر خواهى مى كند.

5. امام زين العابدين عليه‌السلام: (ثلاث منجيات للمؤمن كفّ لسانه عن الناس و اغتيابهم و اشغاله نفسه بما ينفعه لاخرته و دنياه و طول البكاء على خطيئته) (158) سه چيز عامل نجات مؤمن است: الف: نگه داشتن زبان از مردم و دورى از غيبت. ب: مشغول بودن به امرى كه منافع دنيوى و اخروى دارد. ج: برگناهان زياد گريه كردن.

6. امام باقر عليه‌السلام: (صانع المنافق بلسانك واخلص مودّتك للمؤمن وان جالسك يهودى فاحسن مجالسته) (159) به وسيله زبان با منافق بساز ومحبّت خود را براى مؤمن خالص گردان واگر با يهودى همنشين شدى به طرز نيكو و معاشرت كن.

7. امام صادق عليه‌السلام: (من غضب عليك من اخوانك ثلاث مرّات فلم يقل فيك مكروها فاعدّه لنفسك )(160) هر كس از برادران دينى سه مرتبه بر تو خشم كرد و سخنى كه تو را بد آيد بر زبان جارى نكرد او را براى خود دوست اختيار كن.

8. امام كاظم عليه‌السلام: (يا هشام ان العاقل لا يحدّث من يخاف تكذيبه و لا يساءل من يخاف منعه و لا يعد ما لا يقدر عليه...)(161) عاقل كسى است كه سخنى را كه مى ترسد او را تكذيب كنند، نمى گويد و از چيزى كه مى ترسد او را محروم كنند سؤال نمى كند و به چيزى كه قدرت وفاى به آن را ندارد وعده نمى دهد.

9. امام رضا عليه‌السلام: (صاحب النعمة يجب ان يوسّع على عياله) (162) كسى كه داراى امكانات مادى است، لازم است كه بر زن و فرزنش توسعه دهد.

10. امام جواد عليه‌السلام: (المؤمن يحتاج الى ثلاث خصال توفيق من اللّه واعظ من نفسه و قبول ممّن ينصحه) (163) هر مؤمنى به سه صفت نياز دارد: توفيق الهى و موعظه از ناحيه خودش و پذيرش نصيحت ديگران.

11. امام هادى عليه‌السلام: (من رضى عن نفسه كثر الساخطون عليه) (164) هر كس از خودش راضى باشد مردم از او ناراضى هستند.

12. امام عسكرى عليه‌السلام: (لا تكرم الرجل بما يشقّ عليه) (165) اكرام از اشخاص نبايد آن ها را به مشقّت و زحمت بياندازد.

## نصيحت و خيرخواهى

يكى از روش هاى مؤثر براى تربيت نفس كه قرآن بدان اشاره نموده است؛ روش نصيحت و خيرخواهى است. نصيحت از ماده (نُصح ) به معناى خلوص و بى غل و غش بودن است (ناصح العسل ) به معنى عسل خالص است و اين تعبير در مورد سخنانى كه از روى نهايت خلوص و خيرخواهى گفته مى شود به كار رفته است. قرآن كريم انبيا و پيشوايان دينى را نصيحت كنندگان و خيرخواهان بشر معرفى مى نمايد كه در سوره اعراف قرآن كريم از چهار نفر آن ها ياد مى نمايد: 1. حضرت نوح عليه‌السلام 2. حضرت هود عليه‌السلام 3. حضرت صالح عليه‌السلام 4. حضرت شعيب عليه‌السلام

حضرت نوح عليه‌السلام گويد: (ابلغكم رسالات ربى و انصح لكم )(166) پيام هاى پروردگار را به شما مى رسانم و شما را نصيحت مى كنم.

حضرت هود عليه‌السلام گويد: (ابلّغكم رسالات ربى واءنالكم ناصح امين )(167) رسالت هاى پروردگارم را به شما ابلاغ مى كنم وخيرخواه امينى براى شما هستم.

حضرت صالح عليه‌السلام گويد: (ياقوم لقد ابلغتكم رسالة ربى ونصحت لكم و لكن لا تحبون الناصحين )(168) اى قوم! من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ كردم و براى شما خيرخواهى را انجام دادم ولى شما خيرخواهان را دوست نداريد.

حضرت شعيب عليه‌السلام گويد: (لقد ابلغتكم رسالات ربى ونصحت لكم )(169) من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ كردم و براى شما خيرخواهى نمودم.

آرى، پيامبران براى آگاهى و آشنايى مردم به وظايف خويش و تربيت اخلاقى آنان، از نصيحت وخيرخواهى به عنوان يك روش استفاده نموده اند.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را به نصيحت كردن يكديگر تشويق مى نمايد. (ان اعظم الناس منزلة عندالله يوم القيمه امشاهم فى ارضه بالنصيحة لخلقه) (170) بزرگ ترين مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قيامت كسى است كه براى نصيحت خلق در زمين بيشتر سعى و تلاش نمايد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له فى المشهد و المغيب )(171) بر مؤمن واجب است كه در حضور و غياب، خيرخواه مؤمن باشد و نيز مى فرمايد: (عليكم بالنّصح لله فى خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه) (172) بر شما باد به نصيحت كردن مخلوق براى رضاى الهى كه خدا را به عمل بهتر از آن ملاقات نكنى.

## وصيت به خير و حق

قرآن كريم، يكى از روش هاى مؤثر و مفيد در تربيت نفس را مساءله وصيت دانسته است. وصّيت به عنوان يك روش تربيتى منحصرا در وقت مرگ و آن هم براى تقسيم اموال و تعيين تكاليف به كار نمى رود وصيت كه به معناى سفارش و خواستن بعضى از امور است به صورت گسترده در اسلام براى بيان وظايف فردى و اجتماعى و رعايت مسايل اخلاقى به كار رفته است.

قرآن از حضرت عيسى عليه‌السلام نقل مى كند: (و اوصانى بالصلوة و الزكوة ما دمت حيا)(173) خداوند به من وصيت و سفارش كرد كه تا وقتى زنده هستم نماز بخوانم و زكات بپردازم. خداوند به انسان سفارش مى كند كه (ووصيّنا الانسان بوالديه حسنا)(174) با پدر و مادر خود به خوبى رفتار كند ولى اگر آنها فرزندان خود را وادار كنند كه: (لتشرك بى ما ليس لك به علم فلا تطعهما)(175) آن چه را كه نمى دانند شريك خدا قرار دهند در اين صورت نبايد از آنان اطاعت كند.

قرآن كريم مى فرمايد انسان ها در قيامت در خسران و زيان هستند مگر كسانى كه اهل ايمان و عمل صالح باشند و مردم را به حق و حقيقت و صبر و استقامت و فضايل اخلاقى و مكارم نفسانى توصيه و سفارش كنند: (ان الانسان لفى خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)(176) يعنى همه انسان ها در زيان هستند مگر اهل ايمان و عمل صالح و كسانى كه به حق و صبر سفارش مى كنند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسيارى از مسايل تربيتى و اخلاقى را به صورت وصيت بيان داشته اند. وصيّت هاى آن حضرت به تفصيل در كتاب مكارم الاخلاق طبرسى درج شده است. از جمله وصيّت هاى آن حضرت به على عليه‌السلام اين است كه چهار چيز را قبل از چهار چيز درياب: (شبابك قبل حرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و حياتك قبل مماتك )1. جوانى را قبل از پيرى 2. سلامتى را قبل از بيمارى 3. بى نيازى را قبل از فقر 4. زندگى را قبل از مرگ.

## ياد مرگ و قيامت

قرآن كريم يكى از روش هاى مؤثر در تربيت را ياد قيامت مى داند. قرآن وقتى پيامبران را به عظمت و بزرگى ياد مى كند مى فرمايد: ياد قيامت و سراى آخرت بود كه آن ها را به اين مرتبه والا و مقام و منزل عالى انسانى رسانيد. (واذكر عبادنا ابراهيم و اسحق و يعقوب اولى الايدى و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار و انّهم عندنا لمن المصطفين الاخيار)(177) به خاطر بياور بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را صاحبان (دست هاى نيرومند) و (چشمان بينا) ما آن ها را با خلوص ويژه اى خالص كرديم و آن يادآورى سراى آخرت بود و آن ها نزد ما از برگزيدگان و نيكانند.

قرآن كريم علت تباهى و سقوط افراد گنهكار را فراموشى قيامت و روز حساب مى داند. (انّ الذين يضلون فى سبيل اللّه لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب )(178) كسانى كه از راه خداوند گمراه شوند عذاب شديدى به خاطر فراموش كردن روز حساب دارند.

ياد مرگ و قيامت در تربيت و تهذيب روح انسان تاءثير فراوان دارد و در روايات بدان اشاره شده است؛ امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (ذكر الموت يميت الشهوات فى النفس و يقلع منابت الغفلة و يقوّى القلب بمواعد اللّه و يرق الطبع و يكسر اعلام الهوى و يطفئ نار الحرص و يحقّر الدنيا)(179) ياد مرگ شهوتها در نفس را مى ميراند و غفلت انسان را از بين مى برد و باعث قوت قلب انسان به وعده هاى الهى مى شود، طبيعت انسان را نرم مى كند و هوس را مى شكند و آتش حرص را خاموش و دنيا را در نظر انسان كوچك و حقير مى كند.

رسول گرامى اسلام مى فرمايد: (اكثروا ذكر هادم اللّذات )(180) زياد به ياد از بين برنده لذّت هاى مادى باشيد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (اكثروا ذكر الموت تهوّن عليكم المصائب )(181) زياد به ياد مرگ باشيد تا مصيبت ها و سختى هاى روزگار بر شما آسان شود.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (افضل الزهد فى الدنيا ذكر الموت و افضل العبادة ذكر الموت و افضل التفكر ذكر الموت )(182) برترين زهد در دنيا ياد مرگ است و برترين عبادت ياد مرگ است و برترين انديشه ياد مرگ است. و نيز فرمود: (اكيس الناس من كان اشد ذكرا للموت )(183) زيرك ترين مردم كسى است كه بيش تر به ياد مرگ باشد. (من اكثر ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير)(184) هر كس زياد به ياد مرگ باشد به اندك سرمايه دنيا راضى مى شود. (من اكثر ذكر الموت احبه اللّه) (185) هر كس زياد به ياد مرگ باشد خداوند او را دوست دارد.

## ياد مرگ و قيامت در ابعاد مختلف

قرآن وروايات براى تهذيب روح بشر وتربيت انسان، موضوع ياد مرگ و قيامت را در ابعاد مختلفى مطرح كرده اند كه به نمونه اى از آن ها اشاره مى شود:

1. در طهارت: در دعاى وضو مى خوانيم: خداوندا! صورت مرا سفيد گردان در روزى كه صورت ها سياه خواهد بود. (اللّهم بيّض وجهى يوم تسودّ فيه الوجوه)

2. در نماز: در نماز مى خوانيم: (مالك يوم الدين )از اين كه مساءله مالك و صاحب اختيار بودن خداوند در قيامت، در نماز مطرح شده، روشن مى شود كه انسان نمازگزار در نماز بايد به ياد قيامت باشد.

3. در انفاق: (انما نطعمكم لوجه اللّه... انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا)(186)

4. در روزه: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (و اذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيمة و عطشه) (187) به وسيله گرسنگى و تشنگى روزه، از گرسنگى و تشنگى روز قيامت ياد كنيد.

5. در جهاد: قرآن كريم به كسانى كه به بهانه گرمى هوا به جهاد نمى رفتند مى فرمايد: (قل نار جهنم اشدّ حرّا لو كانوا يفقهون )(188) اى پيامبر به آنان بگو آتش دوزخ از اين هم گرمتر است اگر مى دانستيد.

6. مبارزه با طاغوت: قوم فرعون وقتى مؤمن شدند و از فرعون برگشتند، فرعون آنان را به كشتن تهديد كرد آن ها براى ادامه مبارزه با او موضوع قيامت را مطرح كردند:(انما تقضى هذه الحيوة الدنيا انا الى ربّنا لمنقلبون )(189)

7. در حمام: قال الصادق عليه‌السلام: (نعم البيت الحمام يذكر فيه حرّ جهنم) (190)حمّام خوب خانه اى است زيرا انسان گرما و حرارت جهنم را در آن به ياد مى آورد.

8. در كار و كسب: قرآن كريم، به كسانى كه كم فروش هستند مى گويد آيا اين ها گمان نمى كنند كه در روز قيامت (براى محاسبه ) مبعوث نمى شوند. (ويل للمطففين... الا يظنّ اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم )(191)

9. هنگام خواب: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (اذا اويت الى فراشك فانظر ما كسبت فى يومك و اذكر انك ميت و انّ لك معادا)(192) هر گاه به طرف رختخواب رفتى، فكر كن در روز چه كارى انجام دادى و مرگ و قيامت را يادآور.

10. عيادت مريض. 11. تشييع جنازه. 12. زيارت قبور.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (عودوا المرضى و اتبعوا الجنائز يذكّركم الاخرة) (193) (فزوروا القبور تذكر الموت )(194)

## مراقبه و محاسبه

يكى از روش هاى تربيت در قرآن مراقبه و محاسبه است كه علماى اخلاق و ارباب معرفت درباره اين موضوع تاءكيد و توصيه فراوان نموده اند.

(معنى محاسبه و مراقبه ) مرحوم نراقى در جامع السعادات مى فرمايد: محاسبه عبارت است از اين كه انسان در هر شبانه روز يك وقتى را معين كند كه به حساب نفس خويش برسد كه چه اعمالى را انجام داده و طاعت ها و گناهانش را موازنه و سنجش نمايد و نفس خويش را سرزنش كند اگر در طاعت الهى تقصير نموده يا مرتكب معصيت شده، و شكر نمايد خداوند را اگر واجبات را انجام داده و معصيتى از او صادر نشده و شكر زيادترى نمايد اگر موفق به بعضى اعمال خير و مستحبى شده است و مراقبه آن است كه هميشه ملاحظه كند ظاهر و باطن خود را تا اين كه اقدام به معاصى نكند و واجبات از او ترك نشود تا اين كه در موقع محاسبه ملامت و ندامت متوجه او نشود.(195)

## اهميّت محاسبه نفس

قال على عليه‌السلام: (و على العاقل ان يحصى على نفسه مساويها فى الدين و الراءى و الاخلاق و الادب فيجمع ذلك فى صورة او فى كتاب و يعمل فى ازالتها)(196) لازم است انسان عاقل به حساب خود رسيدگى كند و تمام عيب ها و زشتى هايى را كه دارد نسبت به دين و راءى و اخلاق و ادب اينكه ثبت و ضبط كند و آنها را به ذهن خود بسپارد يا آن كه در صفحه كاغذى بنويسد و براى برطرف نمودن آن ها فعاليت كند.

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: (ليس منّا من لم يحاسب نفسه فى كل يوم) (197) آن كس كه همه روزه به حساب خويشتن رسيدگى نكند از ما نيست.

## راه محاسبه نفس

كنترل و اداره نفس كار آسان و ساده اى نيست بلكه به تدبير، بردبارى و تلاش فراوان نياز دارد مگر نفس امّاره به اين سادگى تسليم مى شود؟ و مگر به آسانى پاى ميز محاكمه و حساب رسى حاضر مى گردد؟

در اينكه چگونه به حساب خود بپردازيم بايد گفت: يكى از راه هايى كه در حساب رسى نفس، مؤثر و مفيد است اين است كه انسان به ياد محاسبه شديد و سخت قيامت بيافتد كه در قيامت از جن و انس حساب رسى دقيق مى كنند. قرآن مى فرمايد: (سنفرغ لكم ايّه الثقلان )(198) به زودى به حساب شمامى پردازيم اى دوگروه انس و جن!

اميرالمؤمنين مى فرمايد: (حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبواو زنوها قبل ان توازنوا)(199) قبل از آن كه در قيامت به حساب شما برسند در دنيا به حساب خود بپردازيد و قبل از آنكه كارهاى شما رابسنجند خود رابسنجيد.

قرآن در آيات متعدد موضوع حسابرسى قيامت رامطرح نموده از جمله:

1.(و ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به اللّه )(200) اگر آنچه را در نفس داريد ظاهر سازيد يا مخفى كنيد خدا شما را به آن حساب خواهد كرد.

2. (و نضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا و ان كان مثقال حبة من خردل اتينابها و كفى بناحاسبين )(201) ميزان هاى عدالت را در قيامت برپا مى داريم پس هيچ كس مورد ستم قرار نخواهد گرفت و اگر به مقدار يك مثقال از دانه خردل، عمل داشته باشد آن را براى حساب خواهيم آورد و خود ما براى حساب گرى كافى هستيم.

3. (ان اللّه كان على كل شئٍ حسيبا)(202) همانا خدا حساب همه چيز را دارد.

4. (يومئذ الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرّة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرّة شرا يره )(203) در قيامت مردم دسته دسته خارج مى شوند تا اعمالشان را مشاهده كنند پس هر كسى ذرّه اى كار خير انجام داده باشد آن را خواهد ديد و هر كس ذرّه اى كار شر انجام داده باشد آن را مشاهده خواهد نمود.

شخصى آمد خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: (علمنّى مما علّمك اللّه) از آنچه خداوند به تو تعليم داده به من بياموز، پيامبر او را به مردى از يارانش سپرد تا به او قرآن بياموزد. معّلم سوره (اذا زلزلت )را به او تعليم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: همين مرا كافى است. (يكفينى هذه الاية) وقتى از محضر پيامبر مرخص شد پيامبر فرمود آن مرد فقيه شد و بازگشت (رجع فقيها)

دليل اين سخن روشن است زيرا كسى كه مى داند اعمال انسان حتى به اندازه خردل و ذرّه هم مورد محاسبه قرار مى گيرد و در دنيا به حساب خود مى رسد و اين بزرگ ترين اثر تربيتى روى او دارد.(204)

## سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اباذر درباره محاسبه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابى ذر مى فرمايد: اى اباذر! قبل از آن كه در قيامت به حساب تو برسند در همين دنيا به حساب خود برس، چون حساب رسى امروز از فرداى قيامت آسان تر است و نفس خود را توزين كن، قبل از توزين قيامت و به اين وسيله براى قيامت آماده باش براى روزى كه عمل ها بر خدا عرضه مى شود و كوچك ترين چيزى بر او مخفى نخواهد بود.اى اباذر! انسان اهل تقوانيست مگر اين كه به حساب خود برسد شديدتر از محاسبه شريك با شريكش. بايد انسان بفهمد كه خوردنى ها، نوشيدنى ها و پوشيدنى ها خود را از چه راهى به دست آورده از حلال يا حرام اگر انسان باك نداشته باشد از چه راهى كسب مى كند خداوند هم باك ندارد از چه راهى داخل دوزخش نمايد.

(حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا و زن نفسك قبل ان توزن و تجهّز للعرض الاكبر يوم لا يخفى على اللّه خافية الى ان قال يا اباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اشدّ من محاسبة الشريك فيعلم من اين مطعمه و من اين مشربه و من اين ملبسه امن حلال او حرام يا اباذر من لم يبال من اين اكتسب المال لم يبال اللّه من اين ادخله النار)(205)

## آثار محاسبه

قال على عليه‌السلام: (من حاسب نفسه ربح) (206) هركس به حساب خود برسد در دنيا سود مى برد. و نيز مى فرمايد: (من حاسب نفسه وقف على عيوبه و احاط بذنوبه فاستقال الذنوب و اصلح العيوب )(207) هر كس به حساب نفس خويش برسد عيوبش را درك مى كند و به گناهانش احاطه پيدا مى كند پس از گناهان توبه مى كند و عيوبش را اصلاح مى نمايد.

## چرا به محاسبه نفس اهميّت نمى دهيم؟

الف ) به دليل فراموشى خدا و از خودبيگانگى:

ترديدى نيست كه منشاء عدم توجه به اين موضوع مهم غفلت از خداوند است و از نظر قرآن كسانى كه خداوند را فراموش كنند، خداوند نيز آن ها را از خودشان بيگانه نموده است. (و لاتكونوا كالذين نسوا للّه فانسيهم انفسهم )(208) لذا خداوند خطاب به پيامبر مى فرمايد از آن كسى كه قلبش را از ياد خود غافل ساختيم اطاعت مكن چرا كه چنين فردى پيرو هواى نفس است. (ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هويه )(209)

ب ) به دليل غرور و اميد بى جا:

يكى ديگر از عوامل ترك محاسبه نفس، غرور و خود فريبى است: حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (يا ايها الانسان ما جرّاك على ذنبك و ما غرّك بربك و ما آنسك بهلكة نفسك؟ اما من دائك بلول ام ليس من نومتك يقظه؟ اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك )(210) اى انسان! چه چيز تو را به گناهت جراءت داده؟ چه چيز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ چه چيز تو را بر هلاكت خويش علاقمند كرده است؟ آيا اين بيمارى تو بهبودى ندارد؟ آيا اين خوابت بيدارى ندارد؟ چرا همان گونه كه به ديگران رحم مى كنى به خودت رحم نمى كنى؟

## مراقبه

قرآن كريم براى تربيت بشر در چند مورد مى فرمايد: خداوند رقيب و عالم به اعمال شما است (ان اللّه كان عليكم رقيبا)(211) همانا خداوند بر اعمال شما مراقب و حافظ و آگاه است. (و كان اللّه على كل شئ رقيبا)(212). خداوند ناظر و نگهدار هر چيز است. (فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم )(213) حضرت عيسى عليه‌السلام مى گويد: هنگامى كه مرا از ميانشان گرفتى تو خود مراقب آن ها بودى. و از آيات قرآن به دست مى آيد كه همه اعمال و حركات و گفتار و حتى نفس كشيدن ها و افكار و نيت هاى انسان در نامه عملش ثبت وضبط مى شود و براى حساب قيامت باقى مى ماند. بنابر اين بر هر انسان مؤمن لازم است مواظب و مراقب نفس خويش باشد كه گناه نكند و فرائض الهى از او ترك نشود. قرآن مى فرمايد: (و وضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه و يقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لايغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا يظلم ربك احدا)(214) و كتاب نهاده مى شود پس مجرمين را مى بينى كه از آنچه در نامه عملشان به ثبت رسيده ترسانند و مى گويند: اى واى اين كتاب چگونه هيچ امر كوچك و بزرگ را فرو نگذاشته مگر آنكه آن را به شمار آورده است و همه اعمالشان را حاضر مى يابند و پروردگارت به هيچ كس ظلم نمى كند. (يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تودلو انّ بينها و بينه امدا بعيدا)(215) روز قيامت هر كسى هر عمل خيرى را انجام داده حاضر مى يابد و نيز هر عمل بدى را مرتكب شده حاضر مى يابد و آرزو مى كند كه بين او و عملش فاصله زيادى باشد. (ما يلفظ من قول الالديه رقيب عتيد). هيچ سخنى را بر زبان نياورده جز اين كه (براى ثبت آن ) فرشته اى حاضر و مراقب است.

قال على عليه‌السلام: (رحم اللّه عبدا راقب ذنبه و خاف ربّه) (216) خداوند رحمت كند بنده اى را كه مواظب نفس خويش باشد (گناه نكند) و از خداوند خود بترسد.

غزالى گويد: شخص مراقب بايد به حركات و سكنات خود توجه كند ببيند آيا كارهاى او براى خداوند است يا براى هوا و هوس، و كم ترين چيزى كه به آن مى رسد اين است كه بداند اگر آن كار مباح است و لكن مقصود نيست آن را ترك كند چرا كه پيامبر مى فرمايد: (من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه) (217)

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (عّودوا قلوبكم الترقب و اكثروا التفكر و الاعتبار)(218) دل هايتان را به انتظار و مراقبت عادت دهيد و بسيار بيانديشيد و پند گيريد.

مرحوم فيض كاشانى مى فرمايد مراقبت دو قسم است:

1. مراقبت كسانى كه به پايه تقرب رسيده اند و از مقربين محسوب مى شوند؛ به اين است كه از عظمت و جلال خدا كاملا مراقبت مى كنند و قلب را مستغرق جلال او مى دانند و از هيبت او شكسته حالند و نمى توانند به ديگرى توجه كنند و اين افراد كسانى اند كه به غير از خدا نظرى ندارند و خداوند كارهاى ديگر آنان را كفايت مى كند.

2. مراقبت مردم پرهيزكار كه اصحاب يمين اند و آن ها مردمى هستند كه كاملاً مى دانند خدا از ظاهر و باطنشان با خبر است و ملاحظه جلال و جمال او آنان را به وحشت نيانداخته و دل هاشان به حد اعتدال باقى است و از هر عملى كه باعث افتضاح عالم آخرت آن ها مى شود خوددارى مى نمايند.(219)

## تاءثير عبادات در تربيت

انسان وقتى عبادتى را خالصانه و با حضور قلب انجام مى دهد بعد از آن، نورانيت و صفاى ديگرى در قلب خويش احساس مى كند. ميل او به خوبى ها بيشتر مى شود و تنفّر او از بدى ها افزون مى گردد خود را به خوبى ها نزديك تر مى بيند و روح خضوع و تواضع و عبوديت و تسليم در برابر حق را در خود زنده مى بيند. عبادات يك اثر مشترك دارند و هر كدام يك تاءثير خاص دارند اثر مشترك آن ها پرورش روح خضوع و تزكيه جان انسان است.

حضرت رضا عليه‌السلام درباره آثار عبادت به طور كلى مى فرمايد: (فان قال فلم تعبّدهم؟ قيل لئلاّ يكونوا ناسين لذكره و لا تاركين لادبه و لا لاهين عن امره و نهيه اذا كان فيه صلاحهم و قوامهم فلو تركوا بغير تعبّد لطال عليهم الامد فقست قلوبهم )(220) اگر كسى بگويد: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادت داده، آيا نياز به عبادت آنها دارد؟ در پاسخ گفته مى شود: اين به خاطر آن است كه ياد خدا را به فراموشى نسپارند و ادب را در پيشگاه او ترك نكنند و از امر و نهى او غافل نشوند چرا كه در آن صلاح و قوام آن هاست و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند مدّت زيادى به آن ها مى گذرد(221). (و از ياد خدا غافل مى شوند) و در نتيجه دل هاى آن ها قساوت پيدا مى كند.

عن ابى عبداللّه قال: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اعمل بفرائض اللّه تكن اتقى الناس )(222). امام صادق از پيامبر نقل مى كند كه فرمود: به واجبات خدا عمل كن تا پرهيزكارترين مردم باشى.

عن ابى عبداللّه قال: قال تبارك و تعالى: (ما تحبّب الّى عبدى باحبّ ممّا افترضت عليه) (223) امام صادق فرمود: خداى تبارك و تعالى مى فرمايد: بنده من با چيزى محبوب تر از انجام آنچه بر او واجب كرده ام به دوستى من نگرايد.

بنابراين عبادت و بندگى براى خداوند و عمل به دستورات سازنده اسلام كه روشهاى عملى است از بهترين روشهاى تربيت نفس و تزكيه روح آدمى است. براى نمونه به بعضى از عبادات مانند نماز، روزه، زكات، حج، جهاد و امر به معروف و نهى از منكر كه تاءثير فراوانى در تهذيب انسان و اجتماع بشرى دارد از نظر قرآن و حديث مطالبى را ذكر مى كنيم:

نماز

از نظر قرآن، نماز انسان را از لحاظ روحى و معنوى تربيت مى كند؛ زيرا نماز بين انسان و خالق هستى، پيوند برقرار مى كند و روحيه اطاعت و سپاسگزارى را در برابر منعم حقيقى به بشر مى آموزد. نماز تاءثيرات فراوانى در تهذيب نفس دارد و انسان را از فساد و گناه باز مى دارد (ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر)(224)بلكه اثر مهم ترى در نماز وجود دارد كه همه مردم به دنبال آن هستند و آن آرامش قلب است با توجه به دو آيه قرآن، اين حقيقت (آرامش قلب ) كه از نماز حاصل مى شود براى ما روشن مى شود (اقم الصلوة لذكرى )(225) نماز را به خاطر ياد من به پادار. (الا بذكر اللّه تطمئن القلوب )(226) ياد من مايه آرامش قلب هاست.

## نماز در قرآن

1. مطرح بودن نماز در تمام اديان:

حضرت ابراهيم گويد: خداوندا! مرا برپا دارنده نماز قرارده. (رب اجعلنى مقيم الصلوة )(227) حضرت اسماعيل اهل خويش را به نماز فرمان مى داد (و كان ياءمر اهله بالصلوة )(228) خداوند خطاب به حضرت موسى گويد نماز را به خاطر ياد من برپادار. (اقم الصلوة لذكرى )(229) قوم شعيب به او گفتند: آيا نماز تو ما را وادار مى كند كه آنچه را پدران ما مى پرستيدند ترك كنيم؟ (يا شعيب اصلوتك تاءمرك ان نترك ما يعبد اباؤ نا)(230) حضرت عيسى عليه‌السلام گويد: خداوند مرا مادامى كه زنده هستم سفارش به نماز و زكات كرده است (و اوصانى بالصلوة و الزكوة ما دمت حيّا)(231)

2. نماز در رديف ايمان به غيب: (الذين يؤ منون بالغيب و يقيمون الصلوة )(232) متقين كسانى هستند كه داراى ايمان به غيب هستند و نماز را بر پا مى دارند.

3. برپا داشتن نماز هدف هجرت ابراهيم: (ربنا انى اسكنت من ذريتى بواد غير ذى ذرع ربّنا ليقيموا الصلوة )(233)

پروردگارا! من ذريه خويش را در وادى اى كه گياه در آن نمى رويد ساكن گردانيدم تا نماز برپا داشته شود.

4. استمداد از نماز در مشكلات: (و استعينوا بالصبر و الصلوة )(234) از صبر (روزه ) و نماز در (مشكلات ) كمك بگيريد.

5. برپا داشتن نماز از اوصاف ابرار: (و لكن البرّ من امن باللّه... و اقام الصلوة و اتى الزكوة )(235)

6. خشوع در نماز از اوصاف مؤمنان: (قد افلح المؤمنون الذينهم فى صلوتهم خاشعون )(236)

## نماز در احاديث

1. نماز ستون دين: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الصلاة عماد الدين) (237) (ان عمودالدين الصلاة) (238) بدرستى كه نماز ستون دين است.

2. نماز معيار سنجش: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الصلاة ميزان) (239) نماز وسيله سنجش و ارزيابى است.

3. نماز وسيله تقرب به خدا: عن الرضا عليه‌السلام: (الصلاة قربان كل تقىّ)(240) نماز وسيله تقرب هر انسان پرهيز كار است.

4. نماز چهره دين: قال على صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (لكلّ شى وجه و وجه دينكم الصلاة) (241) هر چيزى چهره اى دارد و چهره دين نماز است.

5. نماز سفره مهمانى خدا: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الا ان الصلاة ماءدبة اللّه فى الارض قد هناءها لاهل رحمته فى كل يوم خمس مرّات )(242) نماز سفره مهمانى خدا است در روى زمين كه آن را در هر روزى پنج بار براى مستحقّان رحمت خود آماده و گوارا ساخته است.

6. نماز كليد بهشت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مفاتيح الجنّة الصلاة) (243) كليدهاى بهشت نماز است.

7. نماز دژ محكم الهى: قال على عليه‌السلام: (الصلاة حصن الرحمن ومدحرة الشيطان) (244) نماز قلعه ودژ محكم خداوند رحمان ووسيله راندن شيطان است.

8. نماز نور چشم پيامبر: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (جعل اللّه جلّ ثناؤ ه قرّة عينى فى الصلاة) (245) خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده است.

9. نماز بهترين عمل: قال على عليه‌السلام: (اوصيكم بالصلاة و حفظها فانّها خيرالعمل و هى عمود دينكم) (246) شما را سفارش به نماز و حفظ آن مى كنم زيرا نماز بهترين عمل و ستون دين شماست.

10. نماز معيار قبولى ساير اعمال: قال الباقر عليه‌السلام: (انّ اوّل ما يحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها)(247) اولين چيزى كه انسان به آن بازخواست مى شود نماز است؛ اگر پذيرفته شود ساير اعمال نيز پذيرفته خواهد شد.

11. نماز مايه خروج از كبر: قال على عليه‌السلام: (فرض اللّه الايمان تطهيرا من الشرك و الصلاة تنزيها عن الكبر)(248) خداوند ايمان را واجب كرد از جهت پاك شدن از شرك و نماز را از جهت منزّه شدن از كبر و غرور لازم ساخت.

12. خشوع در نماز: كان على بن الحسين عليهماالسلام: (اذا توضّاء للصلاة و اخذ فى الدخول فيها اصفّر وجهه و تغيّر لونه فقيل له مرة فى ذلك فقال انى اريد الوقوف بين يدى ملك عظيم) (249) حضرت على بن الحسين عليهما‌السلام وقتى وضو مى گرفت و وارد نماز مى شد رنگ مباركش تغيير مى كرد و زرد مى شد. از حضرت علت آن را پرسيدند، فرمود: به خاطر اين كه در محضر خداوند بزرگ مى ايستم چنين حالتى به من دست مى دهد.

13. نماز اوّل وقت خواندن: قال على عليه‌السلام: (ليس عمل احبّ الى اللّه عزوجل من الصلاة فلايشغلّنكم عن اوقاتها شئ من امور الدنيا فان اللّه عزوجل ذمّ اقواما فقال: )(الذين هم عن صلاتهم ساهون )(يعنى انّهم غافلون استهانوا باوقاتها)(250)

هيچ عملى محبوب تر از نماز نزد خداوند نيست بنابراين امور دنيا شما را از نماز اول وقت باز ندارد و لذا خداوند گروهى را در قرآن كريم نكوهش كرد و فرمود: از نماز خود سهو دارند يعنى غفلت دارند و نسبت به اول وقت سهل انگارى مى كنند.

روزه

از نظر قرآن كريم و روايات، روزه يكى از بهترين روش هاى عملى براى تربيت و تزكيه روح است زيرا با اجتناب از يك سلسله امور مانند غذا خوردن، نوشيدن و لذايذ مادى ديگر، انسان بر شهوت هاى نفسانى تسلّط پيدا مى كند و بدين وسيله اراده و عزم او تقويت مى شود. علاوه بر احساس گرسنگى و تشنگى در يك مدت معين انسان يادآور گرسنگى و نياز مستمندان در جامعه مى گردد چه اين كه ياد گرسنگى و تشنگى در روز قيامت نيز از حكمت هاى روزه شمرده شده است. جالب اين كه براى پذيرش روزه در درگاه الهى علاوه بر امساك از مفطرات مادى انسان لازم است زبان و دست و چشم و ساير اعضاى خود را نيز از گناه و معصيت باز دارد.

## روزه در قرآن

1. تشريع روزه: (يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلّكم تتقون )(251) اى اهل ايمان روزه بر شما نوشته شد همان گونه كه بر كسانى كه قبل از شما بودند نوشته شده تا پرهيزگار شويد.

2. وجوب روزه در ايام معين (ايّاما معدودات )

3. وجوب قضاى روزه رمضان براى معذورين: (فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدّة من ايّام اخر) كسانى از شما كه مريض هستند يا مسافر باشند روزهاى ديگرى را روزه بگيرند.

4. خير بودن روزه براى مردم: (و ان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون )(252) روزه گرفتن براى شما بهتر است اگر بدانيد.

5. وجوب روزه از سپيده صبح تا آغاز شب: (ثم اتمّوا الصيام الى الليل )(253) پس روزه را از صبح تا شب تكميل كنيد.

6. هدف از تشريع روزه: (و لتكملوا العدّة و لتكبروا اللّه على ما هديكم و لعلكم تشكرون )(254) هدف از وجوب روزه اين است كه اين روزها را تكميل كنيد و خدا را بر اين كه شما را هدايت كرده بزرگ شماريد وشايد شكرگذارى نماييد.

7. عدم وجوب روزه در حال سختى: (يريد اللّه بكم اليسر ولايريد بكم العسر)(255) خداوند راحتى و آسانى شما را مى خواهد و نه سختى شما را.

## روزه در احاديث

1. اهميّت روزه: قال الصادق عليه‌السلام: (بنى الاسلام على خمس دعائم على الصلوة و الزكوة و الصوم و الحجّ و الولاية) (256) اسلام بر پنج پايه استوار است: نماز، زكات، روزه، حج و ولايت.

2. فضيلت روزه داران: قال الصادق عليه‌السلام: (نوم الصائم عبادة و صمته تسبيح و عمله متقبّل و دعاؤ ه مستجاب عند افطاره دعوة لا تردّ)(257) خواب روزه دار عبادت و سكوت او تسبيح و عمل او پذيرفته است و دعاى او به اجابت خواهد رسيد و هنگام افطار دعاى او ردّ نخواهد شد.

3. حكمت روزه: قالت فاطمة الزهرا عليهاالسلام: (فرض اللّه الصيام تثبيتا للاخلاص )(258) خداوند روزه را واجب كرد تا اخلاص را در انسان ها تثبيت نمايد.

4. روزه زكات بدن: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (لكل شئ زكوة و زكوة الابدان الصيام) (259) براى هر چيزى زكاتى است و زكات بدن انسان ها روزه است.

5. روزه عبادت خالص: قال على عليه‌السلام: (الصوم عبادة بين العبد و خالقه لايطلع عليها غيره و كذلك لا يجازى عنها غيره) (260) روزه عبادتى است بين خداوند و انسان كه جز خداوند بر آن آگاه نيست و لذا غير از خداوند كسى پاداش روزه را عطا نمى كند.

6. روزه سپر آتش: قال الصادق عليه‌السلام: (الا اخبرك بابواب الخير؟ الصوم جنّة من النار)(261) آيا خبر دهم شما را به درهاى نيكى؟ بعد فرمود: روزه سپر آتش است.

7. روزه محبوب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (انا من الدنيا احبّ ثلاثة اشياء الصّوم فى الصيف و الضرب بالسيف و اكرام الضيف )(262) پيامبر اكرم فرمود: من از دنيا به سه چيز علاقه دارم. روزه در تابستان، شمشير زدن در راه خدا و گرامى داشتن مهمان.

8. استمداد از روزه در مشكلات: فى الحديث فى قوله تعالى: (و استعينوا بالصبر و الصلوة )قال: الصبر الصوم اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فليصم (263) امام عليه‌السلام در ذيل آيه مى فرمايد: منظور از صبر، روزه است. هرگاه گرفتارى اى در زندگى براى شما پيش آمد پس روزه بگيريد و از آن كمك بجوييد.

9. برترين روزه: قال على عليه‌السلام: (صوم القلب خير من صيام اللسان و صوم اللسان خير من صيام البطن) (264) روزه جان برتر از روزه زبان و روزه زبان بهتر از روزه شكم است.

10. روزه حقيقى: قال على عليه‌السلام: (الصيام اجتناب المحارم كما يمتنع الرجل من الطّعام و الشّراب )(265) روزه عبارت است از پرهيز از محرمات الهى چنان كه انسان از طعام و شراب پرهيز مى كند.

11. روزه بى ارزش: قال الصادق عليه‌السلام: (لاصيام لمن عصى الامام و لاصيام لعبدابق حتى يرجع و لا صيام لامراءة ناشزه حتى تتوب و لا صيام لولد عاق حتى يبرّ)(266) روزه چند گروه صحيح نخواهد بود: كسى كه امام معصوم عليه‌السلام را نافرمانى كند. بنده اى كه از مولاى خود بگريزد. زنى كه در انجام وظيفه همسرى كوتاهى كند و فرزندى كه عاق والدين خود شود مگر آن كه عبد، بر گردد و زن، توبه كند و فرزند، نيكى كند.

12. روزه يك چهارم ايمان: مرحوم فيض كاشانى گويد: (فان الصوم ربع الايمان بمقتضى قوله عليه‌السلام: الصوم نصف الصبر و بمقتضى قوله: الصبر نصف الايمان) (267) در حديث داريم: صبر نصف ايمان است. در حديث ديگر آمده است: روزه نصف صبر است از اين دو استفاده مى شود كه روزه يك چهارم ايمان است.

## فوايد و آثار روزه

1. تقويت اخلاص: قالت فاطمه عليهاالسلام: (فرض اللّه الصيام تثبيتا للاخلاص )(268) خداوند روزه را واجب كرد تا اخلاص را در انسان ها تثبيت كند.

2. رهايى از عذاب الهى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الصوم جنة من النار)(269) روزه سپر آتش جهنم است.

3. پاداش برتر: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الصوم لى و انا اجزى به) (270) روزه مال من است و من پاداش روزه را خواهم داد. يا اين كه من پاداش روز هستم.

4. سياه شدن روى شيطان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الصوم يسّود وجهه (الشيطان ))(271) روزه صورت شيطان را سياه مى كند.

5. تندرستى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اغزوا تغنموا و صوموا تصحّوا سافروا تستغنوا)(272) به جنگ برويد تا غنيمت و بهره ببريد و روزه بگيريد تا سلامت بدن يابيد و به مسافرت رويد تا بى نياز شويد.

6. آمرزش: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (يا جابر هذا شهر رمضان من صام نهاره و قام وردا من ليله و عفّ بطنه و فرجه و كفّ لسانه خرج من ذنوبه كخروجه من الشهر فقال جابر يا رسول اللّه ما احسن هذا الحديث فقال رسول اللّه يا جابرو ما اشدّ هذا الشروط).(273) اى جابر! اين ماه مبارك رمضان است؛ هر كس روزه بگيرد و شب را به دعا بپردازد و عفت شكم و فرج داشته باشد و زبانش را نگه دارد، از گناهان خود بيرون مى رود، همان طورى كه از ماه رمضان خارج مى شود. جابر عرض كرد اى پيامبر خدا! اين سخن چقدر نيكوست. پيامبر فرمود: چقدر رعايت شرايط روزه كامل، دشوار است.

7. همدردى با مستمندان: قال الصادق عليه‌السلام: (انما فرض اللّه عزوجل الصيام ليستوى الغنىّ و الفقير... و ان يذيق الغنىّ مسّ الجوع و الالم ليرقّ على الضعيف و يرحم الجائع) (274) خداوند روزه را بر مسلمانان واجب ساخت تا فقير و غنى همسان گردند... و خداوند اراده كرد به اغنيا سختى گرسنگى و درد تشنگى را بچشاند تا آنان به ضعيفان و گرسنگان ترحّم كنند.

8. از بين رفتن شهوات نفسانى: قال الصادق عليه‌السلام قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (فالصوم يميت مراد النفس و شهوة الطبع فيه صفاء القلب و طهارة الجوارح و عمارة الظاهر و الباطن و الشكر على النعم و الاحسان الى الفقراء و زيادة التضرع و الخشوع و البكاء و حبل الالتجاء الى اللّه و سبب انكسار الشهوة و تخفيف الحساب و تضعيف الحسنات و فيه من الفوائد مالا يحصى )(275) روزه، خواست هاى نفسانى و طبيعت شهوانى را تضعيف مى كند و موجب صفاى قلب و پاكى جوارح بدن مى گردد و مايه آبادانى ظاهر و باطن انسان مى شود و نيز باعث شكر نعمت و احسان به فقرا و عامل كثرت تضرع و خشوع و ناله به درگاه پروردگار است، همچنين سبب تمسك و روى آوردن به ريسمان محكم الهى و مايه شكسته شدن و تخفيف در حساب و مضاعف گشتن حسنات مى شود.

در اين روايت چهارده فائده و اثر ارزشمند براى روزه بيان شده است كه مجموعه اى از فضايل نفسانى است.

## درجات روزه

روزه داراى سه مرتبه و درجه است: 1. روزه عوام مردم 2. روزه خواص 3. روزه خواص الخاص.

درجه اوّل: عبارت است از نگهدارى جسم از مفطرات، مانند غذا خوردن و آشاميدن و.... درجه دوّم: عبارت است از نگهدارى چشم، گوش، زبان، دست، پا و ساير جوارح از گناه. لذا امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (اذا صمت فليصم سمعك و بصرك و شعرك و جلدك و عدّد اشياء غير هذا و قال لا يكون يوم صومك كيوم فطرك )(276). درجه سوّم عبارت است از: نگه داشتن فكر و قلب از افكار دنيوى و به تعبير ديگر نگه داشتن نفس از تفكر و انديشه در ماسوى اللّه.

## اخلاق روزه داران

روزه دارى تنها به معناى نخوردن و ننوشيدن نيست بلكه روزه كامل داراى شرايطى است كه بايد مراعات شود امام صادق عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد: روزه دار بايد به امور ذيل توجه داشته باشد:

1. دروغ نگويد 2. چشمش را از گناه حفظ كند 3. دعوا نكند 4. حسادت نورزد 5. غيبت نكند 6. با حق مخالفت نكند 7. خشمگين نشود 8. فحش ندهد 9. سرزنش نكند 10. طعنه نزند 11. مجادله ننمايد 12. ستم ننمايد 13. ديگران را به زحمت نياندازد 14. از ياد خدا غافل نشود 15. توجه به نماز زياد داشته باشد 16. زياد سكوت كند 17. بردبار باشد 18. راستگو باشد 19. از افراد بد دورى جويد 20. از موسيقى اجتناب نمايد 21. از دشمنى پرهيز كند 22. سخن چينى نكند 23. آماده قيامت باشد 24. زاد و توشه ديدار خداوند را مهيا كند 25. در عبادات و رفتار روزانه، خضوع و خشوع را انتخاب كند 26. اسرار خود را حفظ كند 27. دل را پر از اطاعت خدا نمايد 28. بدن خود را از حرام و نجس ها پاك كند 29. دلى ترسان و اميدوار به خدا داشته باشد(277).

زكات

زكات، يكى از عباداتى است كه پرداخت آن به قصد قربت نياز دارد و اثر تربيتى عميقى در روح انسان مى گذارد. لذا قرآن كريم بعد از آن كه دستور گرفتن زكات را به پيامبر اكرم مى دهد در بيان فلسفه آن مى فرمايد: تو با اين كار، آن ها را پاك مى كنى و رشد و نمو مى دهى (خذ من اموالهم صدقة تطهّرهم و تزكيهم بها)(278) يعنى آن ها را از رذايل اخلاقى، از دنيا پرستى و دنيا دوستى پاك مى كنى و نهال نوع دوستى و سخاوت و توجه به حقوق مستمندان را در آن ها پرورش مى دهى. اگر مسلمانان اين فريضه الهى را بر پا كنند فقر و بدبختى از ميان جوامع اسلامى از بين مى رود.

## زكات در قرآن

1. مطرح بودن زكات در اديان سابق: (و جعلنا هم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة (279) و آن ها را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما مردم را هدايت كنند و انجام كارهاى نيك و برپا داشتن نماز و پرداخت زكات را به آن ها وحى كرديم.

2. احياى زكات وظيفه مسئولين حكومت اسلامى: (الذين ان مكنّاهم فى الارض اقاموا الصلوة و ءَاتوا الزكوة )(280) ياوران خدا كسانى هستند كه هرگاه در زمين به آن ها قدرت بخشيديم نماز را بر پا دارند و زكات را ادا مى كنند.

3. زكات برنامه مستمر مؤمنان: (قد افلح المؤمنون... والذينهم للزكوة فاعلون )(281) به تحقيق مؤمنان رستگار شدند... مؤمنان داراى اوصافى هستند. از جمله؛ زكات را مى پردازند.

4. زكات كفّاره گناهان: (لئن اقمتم الصلوة واتيتم الزكوة لاكفّرنّ عنكم سيئّاتكم )(282) اگر نماز را برپا داريد وزكات را بپردازيد گناهان شما را از بين مى بريم.

5. خداوند گيرنده زكات: (الم يعلموا ان اللّه يقبل التوبة عن عباده و ياءخذ الصدقات )(283) آيا نمى دانند كه خداوند توبه را از بندگانش مى پذيرد و صدقات را نيز قبول مى كند؟

## مصارف زكات

(انما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤ لّفة قلوبهم و فى الرقاب و الغارمين و فى سبيل اللّه و ابن السبيل فريضة من اللّه و اللّه عليم حكيم )(284)

منحصرا زكات مخصوص فقرا و مساكين و كاركنانى است كه براى جمع آورى آن كار مى كنند و كسانى كه براى جلب محبتشان اقدام مى شود و براى آزادى بردگان و بدهكاران و در راه (تقويت آيين ) خداوند و واماندگان در راه، اين يك فريضه (مهم ) الهى است؛ و خدا دانا و حكيم است.

در اين آيه شريفه خداوند به روشنى مصارف واقعى زكات را بيان كرده و آن را با كلمه (انّما) كه دلالت بر حصر دارد آغاز نموده و اين نشان مى دهد كه بعضى از افراد خودخواه، يا بى خبر، انتظار داشتند بدون هيچ گونه استحقاق، سهمى از زكات دريافت دارند كه با كلمه (انّما) دست ردّ به سينه همه آن ها زده شده است. به هر حال خداوند مصارف زكات را در هشت مورد خلاصه مى كند:

1. فقرا

2. مساكين (فقير) يعنى كسى كه در زندگى خود كمبود مالى دارد هر چند مشغول كسب و كارى باشد و هرگز از كسى سئوال نكند امّا (مسكين ) كسى است كه نيازش شديدتر است و دستش از كار كوتاه است و به همين جهت از اين و آن سئوال مى كند.

3. گروهى كه براى جمع آورى زكات و اداره بيت المال، سعى وكوشش مى كنند.

4. (مؤ لّفة قلوبهم ) كسانى كه براى پيشبرد اهداف اسلامى انگيزه معنوى ندارند و با تشويق مالى مى توان تاءليف قلب و جلب محبت آنان نمود مانند كفار و غير مسلمانان كه به خاطر استفاده از همكارى آن ها در جهاد از طريق كمك مالى تشويق مى شوند.

5. آزاد ساختن بردگان.

6. پرداخت دين بدهكاران

7. در راه خداوند: منظور از آن تمام راه هايى است كه به گسترش و تقويت آيين الهى منتهى مى شود اعم از مساءله جهاد و تبليغ و مانند آن.

8. واماندگان: يعنى مسافرانى كه بر اثر علتى در راه مانده اند، زاد و توشه و مركب كافى براى رسيدن به مقصد ندارند هر چند افراد بى بضاعتى نيستند ولى بر اثر دزدزدگى يا بيمارى يا گم كردن اموال خود يا علل ديگر به چنين وضعى افتاده اند اين چنين اشخاص را بايد از طريق زكات به مقدارى كه براى رسيدن به مقصد لازم است بى نياز ساخت.

## آثار و فوائد زكات در روايات

1. زيادى رزق: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اذا اردت ان يثرى اللّه مالك فزّكه) (285) هرگاه اراده كردى خداوند ثروت تو را زياد نمايد زكات آن را بپرداز.

2. نگهداشتن نفس از بخل: قال الصادق عليه‌السلام: (من ادّى الزكوة فقد وقى شحّ نفسه) (286) هر كس زكات را بپردازد بخل شديد خود را نگاه داشته است.

3. خاموش كردن غضب الهى: قال على عليه‌السلام: (اللّه اللّه فى الزكوة فانّها تطفئ غضب ربّكم) (287) خدا را خدا را (در نظر داشته باشيد) در پرداخت زكات زيرا زكات دادن خشم الهى را خاموش مى كند.

4. زندگى سعادتمند داشتن: قال الصادق عليه‌السلام: (ولو انّ الناس ادوّا حقوقهم لكانوا عايشين بخير)(288) اگر مردم حقوق خود را بپردازند هر آينه در خير و سعادت به سر خواهند برد.

5. مايه قرب الهى 6. كفاره گناهان 7. مانع از آتش دوزخ: قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام:.(.. ثمّ انّ الزّكوة جعلت مع الصّلوة قربانا لا هل الاسلام فمن اءعطاها طيّب النفس بها فانّها تجعل له كفّارة و من النار حجابا و وقاية) (289)

## زكات در نعمت هاى مادّى و معنوى

وقتى كه سخن از زكات به ميان مى آيد همان زكات معروف كه به اموال تعلق مى گيرد به ذهن انسان تبادر پيدا مى كندامّا با توجه به معناى واقعى زكات كه عبارت است از پاك كردن و رشد و نموّ پيدا كردن، مى بينيم كه به نعمت هاى مختلف مادى و معنوى در شرع مقدس زكات تعلق گرفته كه نمونه اى از آن ها را بيان مى كنيم:

1. زكات علم بذل آن است: قال على عليه‌السلام: (زكوة العلم بذله لمستحقّه و اجهاد النفس بالعمل به)

2. زكات جاه و مقام، بذل آن است: (زكوة الجاه بذله)

3. زكات زيبايى، عفت است: (زكوة الجمال العفاف )

4. زكات پيروزى، احسان است: (زكوة الظفر الاحسان)

5. زكات جسم وبدن، جهادوروزه است: (زكوة البدن الجهادو الصيام)

6. زكات قدرت، انصاف است: (زكوة القدرة الانصاف )

7. زكات سلامتى، تلاش در راه اطاعت خداوند است: (زكوة الصحة السّعى فى طاعة اللّه)

8. زكات شجاعت، جهاد در راه خداست: (زكوة الشجاعة الجهاد فى سبيل اللّه)

9. زكات نعمت ها، نيكى به كار بستن است: (زكوة النعم اصطناع المعروف )

10. زكات چشم، نظر به عبرت نمودن و نگهداشتن چشم از شهوات است:( زكوة العين النظر بالعبرة و الغضّ عن الشهوات )

11. زكات گوش، شنيدن مسايل علمى و حكمت آميز است: (زكات الاذن استماع العلم و الحكمة...)

12. زكات زبان، نصحيت كردن مسلمانان است: (زكوة اللسان النّصح للمسلمين و التيقّظ للغافلين) (290)

حج

يكى از راه هاى تربيت نفس از نظر اسلام حج و زيارت خانه خداوند است كه ابعاد مختلفى از تربيت (روحى، بدنى، اخلاقى، اجتماعى و سياسى ) در آن منظور شده است. حج از آن جهت كه متضمّن اطاعت و بندگى خداست و قصد قربت در اعمال آن لازم است و از سويى انسان بايد رنج و مشقت هاى ديگر از قبيل بذل مال و پرهيز از يك سلسله مباحات در زمان مخصوص (حال احرام ) را رعايت كند داراى چنين امتيازى است چه اين كه لغو امتيازات مادى و ظاهرى از نظر رنگ و نژاد و قبيله و ثروت و منصب، در حج مايه تطهير نفس از غرور و تكبر و تهذيب روح از ساير رذايل اخلاقى است.

## حج در قرآن

1. تشريع وجوب حج: (وللّه على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً)(291) براى خدا بر مردم است كه به سوى خانه او روند كسانى كه توانايى رفتن به سوى آن دارند.

2. انجام مناسك حج در زمان مخصوص: (الحج اشهر معلومات )(292) (انجام فريضه ) حج در ماه هاى معينى است.

3. اعلام حج توسط حضرت ابراهيم عليه‌السلام: (و اذنّ فى الناس بالحج ياءتوك رجالاً و على كل ضامر ياءتين من كلّ فّج عميق )(293) و مردم را دعوت عمومى به حج كن تا پياده و سواره بر مركب هاى لاغر از هر راه دور به سوى خانه خدا بيايند.

4. فوايد مادى و معنوى حج: (ليشهدو امنافع لهم )(294)

تا شاهد منافع گوناگون خويش باشند.

5. مساوات در حج: (سواء العاكف فيه و الباد)(295) (مسجد الحرام را) براى همه مردم مساوى قرار داديم و اعم از كسانى كه در آن جا زندگى مى كنند و يا از نقاط دور وارد مى شوند.

6. انگيزه حج و عمره قرب به خداوند: (واتمّوا الحجّ و العمرة للّه )(296) حج و عمره را براى خدا به اتمام برسانيد.

7. ياد خدا در طول مناسك وبعد از آن: (فاذا قضيتم مناسككم فاذكروا اللّه )(297) هنگامى كه مناسك حج خود را انجام داديد ذكر خدا گوييد و به ياد او باشيد.

8. بهره بردارى از توشه معنوى در حج: (الحج اشهر معلومات... تزوّدوا فانّ خير الزّاد التقوى )(298) زاد و توشه تهيه كنيد كه بهترين زاد و توشه پرهيزكارى است.

9. طهارت ظاهرى و باطنى در حج: (ثم ليقضوا تفثهم )(299) قرآن كريم در آيه فوق به يكى از مناسك حج كه تحصيل طهارت از آلودگيهاست اشاره مى كند.

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم كه آن حضرت جمله فوق را به ملاقات امام عليه‌السلام تفسير كرد و هنگامى كه راوى درباره اين مساءله توضيح خواست و به تفسير اين آيه در مورد گرفتن ناخن و مانند اشاره آن كرد. امام عليه‌السلام فرمود: قرآن ظاهر و باطنى دارد يعنى مساءله ملاقات امام در اينجا به باطن آيه مربوط است.

اين حديث ممكن است اشاره به يك نكته لطيف باشد كه زائران خانه خدا بعد از انجام مناسك حج همان گونه كه آلودگى هاى بدن را برطرف مى سازند بايد آلودگى هاى روح و جان خود را با ملاقات امام عليه‌السلام و پيشواى خود برطرف سازند و لذا در حديث ديگرى از امام باقر عليه‌السلام مى خوانيم: (تمام الحج لقاء الامام) تكميل حج به آن است كه انسان امام را ملاقات كند. در واقع هر دو تطهير است يكى تطهير ظاهر از چرك ها و آلودگى ها و ديگرى تطهير باطن از ناآگاهى و مفاسد اخلاقى (300)

## حج در احاديث

1. حج جهاد ضعيفان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (افضل الجهاد حج مبرور و هو احد الجهادين و هو جهاد الضعفاء)(301) برترين جهاد در راه خدا، حج پذيرفته شده به درگاه الهى است و آن يكى از دو جهاد است يعنى جهاد ضعيفان است.

2. عدم تعطيل حج: قال الصادق عليه‌السلام: (لو عطّل الناس الحج لوجب على الامام ان يجبرهم على الحج) (302) اگر مردم حج را تعطيل كردند بر امام مسلمين لازم است آنها را وادار به رفتن حج نمايد.

3. انفاق در مسير حج: قال الصادق عليه‌السلام: (من انفق درهما فى الحج كان خيرا له من ماءة الف درهم ينفقها فى حقّ)(303) كسى كه يك درهم درباره حج خانه خدا انفاق كند، از صد هزار درهمى كه در راه حق انفاق گردد، برتر است.

4. قناعت براى سفر حج: (ان استطعت ان تاءكل الخبز والملح وتحجّ فى كل سنة فافعل) (304) اگر با قناعت مى توانى نان ونمك بخورى وحج بروى اين كار را بكن.

5. برترين عبادت: قال الصادق عليه‌السلام: (ما عبداللّه بشئ افضل من الصّمت و المشى الى بيته) (305) خداوند متعال به چيزى برتر از سكوت و حركت به سوى خانه او عبادت نشده است.

6. حج بهترين راه براى تربيت وخودسازى: قال الصادق عليه‌السلام: (اذا اردت الحج فجّرد قلبك للّه تعالى من كل شئ شاغل و حجاب و فوّض امورك كلّها الى خالقك و توكلّ عليه فى جميع مايظهر من حركاتك وسكناتك وسلّم لقضائه وحكمه وقدره و دع الدنيا و الراحة و الخلق و اخرج من حقوق تلزمك من جهة المخلوقين) (306) هرگاه اراده كنى كه به حج روى پيش از آن كه از خانه بيرون شوى خود را از هرگونه توجّه و تعلّق به غير خدا دور كن و در جميع حركات و سكنات توكّل به خداوند داشته باش و تسليم قضا و قدر الهى باش و دست از دنيا و آسايش بردار و حقوق مردم را كه از تو طلبكار هستند ادا كن.

## آثار و فوايد حج

1. تقويت دين: قال على عليه‌السلام: (الحج تقوية للدين) (307) حج مايه تقويت دين است.

2. سلامتى بدن و فزونى رزق: قال زين العابدين عليه‌السلام: (حجّوا و اعتمروا تصّح اجسامكم و تتسّع ارزاقكم و يصلح ايمانكم) (308) به حج و عمره برويد تا بدن شما سلامتى يابد و رزق شما فراوان گرديده، ايمان شما اصلاح و كامل شود.

3. استجابت دعا: (ثلاثة دعوتهم مستجابة الحاج و الغازى و المريض )(309) سه نفرند كه دعاى آنان در درگاه الهى مستجاب است: حاجى، رزمنده، بيمار.

4. دچارفقرنشدن: قال ابوعبداللّه: (من حجّ ثلاث حجج لم يصبه فقر ابدا)(310) هر كس سه مرتبه به حج برود فقر به او نمى رسد.

5. در خير و خوبى به سر بردن: قال الصادق عليه‌السلام: (من حجّ حجّتين لم يزل فى خير حتّى يموت )(311) هر كس دو بار به حج برود در تمام عمر درخير و بركت به سر مى برد تا از دنيا برود.

6. ايمنى از حساب در قيامت: قال الصادق عليه‌السلام: (من حجّ عشر حجج لم يحاسبه اللّه ابدا)(312) كسى كه ده مرتبه به حج برود خداوند از او حساب نمى كشد.

7. آرامش جان: قال الباقر عليه‌السلام: (الحج تسكين القلوب )(313) حج مايه آرامش قلب ها است.

## فلسفه حج

1. از بين رفتن غرور و تكبر: قال على عليه‌السلام: (و اخراجا للتكّبروا سكانا لتذلّل) (314) حج مايه خروج انسان از تكبر و غرور و باعث آرامش روح است.

2. روى آوردن به خدا و بيرون آمدن از گناه:

قال الرضا عليه‌السلام: (علة الحج الوفادة الى اللّه عزوجل و طلب الزيادُة و الخروج من كل ما اقترف و ليكون تائبا ممّا مضى مستاءنفا لما يستقبل و مافيه من استخراج الاموال و تعب الابدان و حظرها عن الشهوات و اللذات...)(315) علت رفتن حج، روى آوردن به خدا و طلب نمودن ثواب بسيار و بيرون رفتن از جميع گناهان است كه از او صادر شده است و از جهت اين كه از گذشته خود توبه كند و نسبت به آينده عمل را آغاز كند و نيز علت حج يك سلسله لوازم آن است كه عبارت است از خرج كردن اموال و تحمّل رنج بدن و منع كردن بدن از شهوت ها و لذّت هاى مادّى است.

3. شناخت آثار پيامبر وشناخت اقوام وملل: (فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب ليتعارفوا... و لتعرف آثار رسول اللّه و تعرف اخباره و يذكر و لاينسى) (316) يكى از علل حج آن است كه مردم از شرق وغرب عالم جمع شوند و يكديگر را بشناسند. آثار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بشناسند وسخنان واحاديث پيامبر شناخته شود و مردم آشنا گردند به طورى كه به ياد آن ها باشد ومورد فراموشى قرار نگيرد.

جهاد

يكى از راه هاى تربيت نفس و تهذيب اخلاق فريضه جهاد است. جهاد جنگ مقدّس مسلمانان براى دفاع از استقلال نظام اسلامى است. در پرتو جهاد انسان مسلمان بر شهوات مادى و طبيعى مسلّط مى شود چرا كه بايد از علاقه هاى نفسانى و از جان و مال خويش صرف نظر كند.

در بيش از سيصد آيه از آيات قرآن كريم احكام مربوط به جهاد و ديگر امور مربوط به جنگ از قبيل اسيران و شهيدان، آماده ساختن نيروى رزمى براى جنگ و... مطرح شده است. و در حدود هشتاد آيه از آيات كريمه قرآن خداوند مؤمنان را به جهاد دعوت كرده است و اين امر دلالت بر اهميّت جهاد مى كند كه چند مطلب مهمّ آن را ذكر مى كنيم.

## جهاد در قرآن

1. برترى مجاهدان: (فضل اللّه المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما)(317) خداوند مجاهدانى را كه با مال و جان جهاد مى كنند بر قاعدان و كسانى كه در جنگ شركت نكردند برترى بخشيده است.

2. جهاد با كفار و شدّت برخورد با آن ها: (يا ايها النبى جاهد الكفار و المنافقين واغلظ عليهم )(318) اى پيامبر! با كفار و منافقان پيكار كن و بر آن ها سخت بگير.

3. همراهى خداوند با مجاهدان: (فلا تهنوا و تدعوا الى السلم و انتم الاعلون واللّه معكم و لن يتركم اعمالكم )(319) هرگز سست نشويد و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نكنيد در حالى كه شما برتريد و خداوند با شماست و چيزى از ثواب اعمالتان را هرگز كم نمى كند.

4. محبوبيت اهل جهاد نزد خداوند: (ان اللّه يحبّ الذين يقاتلون فى سبيله صفّا كانّهم بنيان مرصوص )(320) خداوند كسانى را كه در راه او پيكار مى كنند و همچون بنايى آهنين هستند دوست مى دارد.

5. خير بودن جهاد براى مسلمانان: (كتب عليكم القتال و هو كره لكم و عسى ان تكرهوا شيئا و هو خير لكم )(321) جنگ با دشمنان اسلام بر شما واجب شده و حال آن كه مورد كراهت شماست چه بسا چيزى را كراهت داشته باشيد لكن براى شما خير باشد.

6. نهى از تجاوز به دشمنان: (و قاتلوا فى سبيل اللّه الذين يقاتلونكم و لا تعتدوا ان اللّه يحبّ المعتدين )(322) با كسانى كه با شما جنگ مى كنند، در راه خدا بجنگيد و تجاوز نكنيد زيرا خداوند تجاوز كاران را دوست ندارد.

## اهداف جهاد

1. ترساندن دشمنان خداوند و امّت اسلام: (و اعدّوا لهم مااستطعتم من قوّة و من رباط الخيل ترهبون به عدوّ اللّه و عدوّكُم )(323) در برابر آن ها (دشمنان ) آنچه توانايى داريد، از نيرو آماده سازيد و همچنين اسب هاى ورزيده (براى ميدان نبرد) تا به وسيله آن دشمن خدا و دشمن خويش را بترسانيد.

2. حفظ مراكز عبادى: (ولو لا دفع اللّه بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم اللّه )(324) اگر خداوند (رخصت جنگ ندهد و) دفع شرّ بعضى از مردم را به بعض ديگر نكند همانا صومعه ها و ديرها و مساجدى كه در آن نام خدا و نماز بسيار مى شود هر آيينه خراب مى شود.

3. خوارى و رسوايى دشمنان: (قاتلوهم يعذبهم اللّه بايديكم ويخزهم وينصركم عليهم و يشف صدور قوم مؤمنين )(325) شما (اى مؤمنان ) با آن كافران به قتال و كار زار برخيزيد تا خدا آنان را به دست شما عذاب كند و خوار گرداند و شما را بر آن ها غالب گرداند و دل هاى اهل ايمان را به خاطر غلبه بر كفار شفا بخشد.

4. از بين بردن شرك و حاكميت بخشيدن به دين الهى: (و قاتلوهم حتى لا تكون فتنه و يكون الدين كلّه للّه )(326) اى مؤمنان! با كافران بجنگيد كه در زمين فتنه و فسادى ديگر نماند و تمام دين براى خدا باشد.

## دستور جامع درباره جهاد

قرآن در آيات 45، 46 و47 سوره انفال شش دستور در زمينه جهاد مى دهد:

1. اى اهل ايمان هنگامى كه با گروهى از دشمنان مواجه شديد ثابت قدم باشيد (يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا)

2. خداوند را فراوان ياد كنيد تا پيروز شويد: (اذكروا اللّه كثيرا لعلكم تفلحون )

3. امر خدا و پيامبر را اطاعت كنيد: (اطيعوا اللّه و رسوله )

4. نزاع و (كشمكش ) نكنيد تا مبادا سست شويد و قدرت و هيبت شما از بين برود: (ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم )

5. صبر واستقامت كنيد كه خدا با صابران است: (اصبروا ان اللّه مع الصابرين )

6. مانند كسانى كه از سرزمين خود از روى غرور و هواپرستى و خودنمايى خارج شدند نباشيد: (ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و رئاء الناس )

مجموع اين امور شش گانه دستور جنگىِ جامعى است كه هيچ دستور مهم جنگى از آن بيرون نيست و اگر انسان در جزئيات وقايع تاريخى جنگ هاى اسلامى كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اتفاق افتاد از قبيل جنگ بدر و احد و خندق و حنين و غير آن دقّت كامل به عمل آورد اين معناى برايش روشن مى گردد كه سرّ غلبه و پيروزى مسلمين در آن جا كه غالب شدند رعايت موادّ اين دستورات بوده و رمز شكست آنان هر كجا كه شكست خوردند رعايت نكردن و سهل انگارى در عمل به آن ها بوده است.(327)

## جهاد در احاديث

1. محبوب ترين عمل: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (انّ احبّ الاعمال الى اللّه الصلوة و البرّ و الجهاد)(328) محبوب ترين اعمال، در نزد خداوند نماز، نيكوكارى و جهاد در راه خداست.

2. اصلاح دين ودنيا: قال على عليه‌السلام: (ان اللّه فرض الجهاد و عظّمه والله ما صلحت دنيا و لادين الاّ به) (329) خداوند جهاد را بر انسان واجب كرد ورتبه آن را بالا برد؛ به خدا سوگند دين و دنياى انسان جز در سايه جهاد به صلاح نخواهد رسيد.

3. سر بلندى اسلام: قال على عليه‌السلام: (فرض اللّه الايمان تطهيرا من الشرك و الصلاة تنزيها عن الكبر... و الجهاد عزّا للاسلام) (330) خداوند ايمان را جهت طهارت دل شما از شرك منظور نمود و نماز را جهت پاكى قلب از كبر مقرّر داشت و جهاد را به عنوان مقام و سربلندى اسلام واجب كرد.

4. برترين عمل: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (افضل الاعمال الصلوة لوقتها و برّ الوالدين و الجهاد فى سبيل اللّه) (331) برترين اعمال سه چيز است: نماز را در وقت آن خواندن و نيكى به پدر و مادر روا داشتن و جهاد در راه خدا.

5. مقاومت در جهاد: قال على عليه‌السلام: (تزول الجبال و لا تزل عضّ على ناجذك اعر اللّه جمجمتك تد فى الارض قدمك ارم ببصرك اقصى القوم و اعلم انّ النصر من عند اللّه سبحانه) (332) حضرت على عليه‌السلام در جنگ جمل، به فرزندش محمد حنيفه فرمود: اگر كوه ها از جا كنده شوند، تو از پايدارى دست بر ندار (عقب نشينى نكن ) دندان روى دندان بگذار (سختى ها را تحمل كن ) و جمجمه را به خدا عاريت ده و پاى خود را چون ميخ بر زمين بكوب (در ميدان جنگ ثابت قدم باش ) تا انتهاى خط دشمن را چشم بيانداز و بدان كه فتح و پيروزى از ناحيه خداوند است.

## آثار جهاد

1. آمرزش گناهان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (و من خرج مرابطا فى سبيل اللّه او مجاهدا فله به كل خطوة سبع ماءة الف حسنة و يمحى عنه سبع ماءة الف سيئة و يرفع عنه سبع ماءة الف درجة) (333) كسى كه به عنوان مرزدارى و پاسدارى در راه خدا يا به عنوان شركت در جهاد از منزل بيرون رود، در برابر هر قدمى كه بر مى دارد، خداوند هفتصد هزار حسنه براى او منظور مى دارد و هفتصد هزار گناه او را از بين مى برد و نيز هفتصد هزار درجه به او مرحمت مى كند.

2. استجابت دعا: قال الصادق عليه‌السلام: (ثلثة دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا بما تخلفونه و الغازى فى سبيل اللّه فانظروا كيف تخلفونه و المريض فلا تعرضّوه) (334)

دعاى سه دسته مستجاب است:

الف: زوّارخانه خدا، پس بنگريد چگونه با خانواده آنان رفتار مى كنيد.

ب: رزمنده در راه خدا، پس بنگريد چگونه جانشين او خواهيد بود در صورتى كه او در جبهه است.

ج: مريض، سعى كنيد او را ناراحت نسازيدو متعرّض او نشويد.

3. شفاعت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ثلاث يشفعون الى اللّه عزوجل فيشّفعون الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء(335) سه دسته از شفاعت كنندگان هستند كه شفاعت آن ها نزد خداوند پذيرفته مى شود: انبيا، علما، شهدا.

4. رفتن به بهشت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (الا انّ اللّه عزوجل ليدخل با لسّهم الواحد ثلاثة الجنة عامل الخشبة و القوىّ به فى سبيل اللّه والرامى فى سبيل اللّه) (336) خداوند متعال به خاطر يك تير (و گلوله ) سه نفر را داخل بهشت مى كند: سازنده، مهيا كننده، و تيرانداز. قال على عليه‌السلام: (ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه اللّه لخاصة اوليائه) (337) جهاد درى از درهاى بهشت است كه خداوند براى اولياى مخصوص خود گشوده است.

## امر به معروف و نهى از منكر

يكى از روش هاى مفيد در تربيت را قرآن امر به معروف ونهى از منكر مى داند. امربه معروف كه عبارت است از طلب و درخواست انجام امور و كارهاى خير، بيش از موعظه ونصيحت وحتى وصيت، در قرآن مورد تاءكيد قرار گرفته و جزء واجبات است و همچنين نهى از منكر يعنى جلوگيرى از كارهاى زشت و اعمال ناروا كه از فرايض و واجبات اسلام شمرده شده است.

## امر به معروف و نهى از منكر در قرآن

1. قرآن مهم ترين رسالت انبيا را در دو امر خلاصه مى كند: اوّل: دعوت به عبادت و پرستش خداوند كه بزرگ ترين معروف هاست. دوّم: پرهيز از اطاعت طاغوت ها (و لقد بعثنا فى كلّ امّة رسولاً ان اعبدوااللّه و اجتنبوا الطاغوت )(338)

2. قرآن كريم امر به معروف و نهى از منكر را از اوصاف پيامبر اكرم و برخى از اهل كتاب و مجاهدان راستين و از خصلت هاى برجسته مؤمنان و از نشانه هاى حكومت اسلامى مى داند.

الف: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ياءمرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر)(339)

ب: برخى از اهل كتاب: (ليسوا سواء من اهل الكتاب... ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر)(340)

ج: مجاهدان راستين: (ان اللّه اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجّنة... الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر)(341)

د: مؤمنان: (و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر)(342)

ه‍: نشانه حكومت اسلامى: (الذين ان مكنّاهم فى الارض اقامواالصلوة وءاتوالزكوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر وللّه عاقبة الامور)(343)

3. امر به معروف و نهى از منكر توسط كودكان: (يا بنى اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنكر )(344)حضرت لقمان به فرزندش مى گويد: نماز را به پا دار و امر به معروف و نهى از منكر كن.

## امر به معروف و نهى از منكر در احاديث

1. ترك امر به معروف و مسلط شدن اشرار: قال الرضا عليه‌السلام: (لتاءمرنّ بالمعروف و لتنهنّ عن المنكر او ليستعملنّ عليكم شراركم فيدعوا خياركم فلا يستجاب لهم) (345) امر به معروف و نهى از منكر كنيد والا افراد بد در جامعه بر شما مسلط مى شوند و اشخاص خوب دعا مى كنند امّا مستجاب نمى شود.

2. ترك امر به معروف ونهى از منكر وفساد در جامعه: (عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: كيف بكم اذا فسدت نساؤ كم وفسق شبابكم ولم تاءمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر فقيل و يكون ذلك يا رسول اللّه؟ فقال نعم و شرّ من ذلك كيف بكم اذا امرتم بالمنكر و نهيتم عن المعروف فقيل له يا رسول اللّه و يكون ذلك؟ قال نعم و شرّ من ذلك كيف بكم اذا راءيتم المعروف منكرا و المنكر معروفا)(346) پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چگونه است حال شما هنگامى كه زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق گردند؟ و آن در صورتى است كه امر به معروف و نهى از منكر را ترك كنيد. عرض كردند: آيا اين چنين زمانى فرا مى رسد؟ حضرت فرمود: آرى، بدتر از اين هم مى شود و آن اين كه چگونه است حال شما هنگامى كه امر به منكر و نهى از معروف كنيد؟ عرض كردند اى پيامبر! آيا اين چنين وضعى فرا خواهد رسيد؟ فرمود: آرى، بدتر از اين هم مى گردد. چگونه است حال شما زمانى كه معروف در جامعه منكر و منكر معروف گردد؟

3. ترك نهى از منكر و ضعف ايمان: قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ان اللّه ليبغض المؤمن الضعيف الذى لادين له فقيل له و ما المؤمن الضعيف الذى لادين له؟ قال الذين لا ينهى عن المنكر)(347) پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند، مؤمن ضعيفى را كه دين ندارد دشمن دارد. عرض كردند: مؤمن ضعيف كيست؟ حضرت فرمود: كسى كه نهى از منكر نمى كند.

4. منزلت جهاد در برابر امر به معروف: قال على عليه‌السلام: (و ما اعمال البرّ كلّها و الجهاد فى سبيل اللّه عند الامر بالمعروف و النهى عن المنكر الاّ كنفثة فى بحر لجّى) (348) تمام كارهاى نيك، حتّى جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهى از منكر چون آب دهان است در برابر دريايى پهناور.

5. امر به معروف وخلافت الهى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من امر بالمعروف و نهى عن المنكر فهو خليفة اللّه فى ارضه و خليفة رسوله و خليفة كتابه) (349) كسى كه امر به معروف ونهى از منكر كند، جانشين خدا در زمين وجانشين پيامبر و كتاب اوست.

6. نهى از منكر و به خاك ماليدن بينى فاسقان: قال على عليه‌السلام: (من نهى عن المنكر ارغم انوف الفاسقين) (350) نهى از منكر به خاك ماليدن بينى فاسقان است.

## صفات آمرين به معروف

(عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال انّما ياءمر بالمعروف و ينهى عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال عالم بما ياءمر به تارك لما ينهى عنه عادل فيما ياءمر عادل فيما ينهى رفيق فيما ياءمر رفيق فيما ينهى) (351) همانا كسى امر به معروف و نهى از منكر مى كند كه داراى سه خصلت باشد: به آنچه امر مى كند دانا باشد. از آنچه نهى مى كند خود تارك باشد. در آنچه امر و نهى مى كند عدالت را رعايت كند. در امر و نهى رفق و مدارا نمايد.

## آثار امر به معروف

امام باقر عليه‌السلام درباره امر به معروف و نهى از منكر مى فرمايد: (بها تقام الفرائض و تاءمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر)(352).

يعنى به وسيله امر به معروف و نهى از منكر ساير واجبات و دستورات الهى انجام مى گيرد، راه ها امن مى شود، كسب ها حلال مى شود، مظالم و اموال مردم به صاحبان اصلى آن بر مى گردد و زمين آباد مى شود و از دشمنان انتقام گرفته مى شود و كارها اصلاح مى گردد.

## شيوه امر به معروف

براى وادار ساختن مردم به معروف و باز داشتن آنان از اعمال ناشايست لازم است بهترين شيوه ها را انتخاب كرد.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من امر بالمعروف فليكن امره ذلك بمعروف )(353) هر كس امر به معروف مى كند بايد شيوه اش نيز معروف باشد.

1. توجه دادن به ارزش انسان: اگر انسان بداند كه جانشين خداوند است و فرشتگان در برابر انسان كامل، تواضع مى كنند و تنها موجودى است كه خداوند در خلقت او به خودش آفرين گفته است و همه نظام هستى را براى بهره بردارى انسان آفريده است و او را موجود فناناپذير قرار داده است و انواع فضايل و كمالات را براى انسان منظور داشته هرگز دست به گناه نمى زند و از كارهاى ناشايست دورى مى كند.

2. مخفيانه انتقاد نمودن: روشن است كه اگر كسى مرتكب گناهى شده است و خود را هنوز عزيز و محترم بداند پند و اندرز ما را زودتر قبول مى كند.

قال الجواد عليه‌السلام: (من وعظ اخاه سرّا فقد زانه و من وعظه علانية فقد شانه) (354) هر كس برادر دينى خود را مخفيانه موعظه كند، او را زينت داده است ولى هر كس او را آشكارا نصيحت كند شرمنده اش كرده است.

3. تكريم نمودن: قال على عليه‌السلام: (استصلاح الاخيار باكرامهم و الاشرار بتاءديبهم) (355) اصلاح خوبان جامعه بايد از طريق احترام و تكريم به آنان باشد همان گونه كه اصلاح بدان جامعه بايد از طريق تاءديب صورت پذيرد.

4. بيان ثواب و عقاب: يكى از راه هايى كه مى توان به وسيله آن انجام معروف ها را در جامعه زياد كرد و مردم را از منكرات باز داشت بيان پاداش هاى كارهاى معروف و كيفرهاى منكر است در قرآن كريم و روايات عقاب و ثواب اعمال براى اين منظور بيان شده است.

حضرت يوسف عليه‌السلام رمز عزّت خودش را براى برادران در يك جمله بيان مى كند: (انّه من يتّق و يصبر فانّاللّه لا يضيع اجر المحسنين )(356) هر كس تقوا پيشه كند خداوند پاداش نيكو كاران را ضايع نمى كند.

5. همچون آئينه: حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود: (المؤمن مراة المؤمن) (357) يعنى مؤمن آيينه مؤمن است. اگر در اين حديث جالب و كوتاه دقت كنيم نكاتى را در باره شيوه امر به معروف استفاده مى كنيم. از جمله:

1. آيينه از روى صفا عيب را مى گويد، نه از روى انتقام و غرض.

2. آيينه زمانى عيب را نشان مى دهد كه خودش گردوغبار نداشته باشد.

3. مراعات مقام و منصب را نمى كند.

4. عيب رااز آنچه هست بزرگ ترنشان نمى دهد.

5. آيينه همراه با نشان دادن عيب، نقاط قوت را نيز نشان مى دهد.

6. عيب را روبه رو مى گويد نه پشت سر.

7. عيب را بى سر و صدا مى گويد.

8. آيينه را اگر شكستيم باز عيب ما را بيان مى كند. مؤمن را اگر تحقير كردى باز دست از سخن خود بر نمى دارد.

9. آيينه عيب را در دل خود نگه نمى دارد و همين كه از كنارش رد شدى عيب از صفحه او پاك مى شود.

10-اگر آيينه عيب مرا گفت بايد خود را اصلاح كنم، نه آن كه آيينه را بشكنم آرى اگر مسلمانى نهى از منكر كرد شما گناه را از خود دور كن و به انتقاد كننده اعتراض نكن (358).

اى غزالى گريزم از يارى

كه اگر بد كنم نكو گويد

مخلص آن شوم كه عيبم را

همچو آيينه روبه رو گويد

نه كه چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو به مو گويد

## امر به معروف و نهى از منكر وظيفه خصوصى است يا عمومى؟

قرآن كريم مى فرمايد: (و لتكن منكم امّة يدعون الى الخير و ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون )(359) يعنى بايد از بين شما دسته اى به نظارت حسن جريان امور بپردازند و دعوت به خوبى نمايند و مردم را از كار زشت باز دارند چنين مردمى رستگارند.

از ظاهر (منكم امة ) استفاده مى شود كه اين امت بعضى از جمعيت مسلمان ها را تشكيل مى دهد نه همه آن هارا بنابراين، وظيفه عمومى نيست وظيفه گروه خاصى است و به عبارت ديگر واجب كفايى است نه عينى امّا از بعضى آيات استفاده مى شود اين دو روش تربيتى جنبه عمومى دارد و واجب عينى است مانند: (كنتم خير امة اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤ منون باللّه )(360)

امر به معروف و نهى از منكر دو مرحله دارد يك مرحله فردى است كه هر كس موظف است به تنهايى ناظر اعمال ديگران باشد كه جنبه عمومى داردو وظيفه هر فرد مسلمان است و طبعا شعاع آن محدود به توانايى اوست و اين مرحله از تذكر و پند دادن و اعتراض و انتقاد تجاوز نمى كند مرحله دوم واجب كفايى است كه گروه خاصى بايد عهده دار اين امر باشند و از شئون حكومت اسلامى محسوب مى شود به اين معنا كه اگر به شدت عمل و حتى قصاص و اجراى حدودنيازباشد، اين جمعيت اختيار دارند كه زير نظر حاكم شرع و متصديان حكومت اسلامى انجام وظيفه كنند.(361)

## استفاده از الگوهاى تربيتى

برنامه هاى عملى هميشه مؤثرترين برنامه هاست چون عمل، حكايت از ايمان عميق انسان به گفتارش مى كند و سخنى كه از دل برآيد بر دل نشيند. هميشه وجود الگوها وسرمشق هاى بزرگ در زندگى انسان ها وسيله مؤ ثّرى براى تربيت وپرورش روحى انسان ها بوده است، به همين دليل، پيامبران و رهبران معصوم، مهم ترين قسمت هدايت وتربيت را با عملشان نشان مى دادند.

قرآن كريم براى تزكيه و تربيت نفسانى مردم اسوه هاى ارزشمندى را كه در صفات برجسته انسانى ممتاز بودند معرفى مى كند و اين، يكى از روشهاى تربيت است. به تعبير ديگر، اگر قرآن به توحيد و عدالت و صداقت و صبر و تحمل و اخلاص و ديگر صفات نيكو و عقايد حسنه دعوت مى نمايد؛ پيش از آن افرادى راكه در اين صفات و خصال برتر و بهتر از همه بودند به جامعه انسانيت معرفى مى كند. به تعبير علامه طباطبايى رضوان اللّه تعالى عليه وقتى قرآن كريم در مقام بيان و تعريف نيكى مى باشد نيكان و ابرار را براى مردم معرفى مى كند. به جاى ذكر صفت موصوف را معرفى مى كند.

قرآن مى فرمايد: نيكى آن نيست كه چهره هاى خود را به (موقع نماز) به طرف شرق و غرب متوجه سازيد (و تمام گفتگوهاى شما از مساءله قبله و تغيير قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازيد) بلكه نيكوكار كسانى هستند كه به خداوند و روز رستاخيز و فرشتگان و كتاب آسمانى وپيامبران ايمان آورده اند. (ليس البر ان تولّوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكنّ البرّ من امن باللّه و اليوم الاخر و الملئكة و الكتاب و النبييّن )(362)

در اين آيه شريفه خداوند متعال به جاى اين كه برّ (بكسر) را تعريف كند برّ (به فتح ) را بيان كرده براى اين كه توصيف و تعريف كسانى كه داراى اين صفت شده باشند و ضمنا اشاره به اين است كه مفاهيم خالى از مصداق هيچ گونه ارزشى ندارد و اساساروش قرآن اين است كه در هر مورد متوجه توصيف افرادى كه واجد صفاتند مى شود و به شرح مفهوم صفات قطع نظر از دارندگان آن قناعت نمى كند.(363)

قرآن كريم حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت ابراهيم عليه‌السلام را به عنوان اسوه و مقتداى مردم معرفى نموده است: (لقد كان لكم فى رسواللّه اسوة حسنه )(364) براى شما در زندگى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرمشق نيكويى بوده است. (قد كانت لكم اسوة حسنة فى ابراهيم و الذين معه )(365). براى شما تاءسى نيكى در زندگى ابراهيم عليه‌السلام و كسانى كه با او بودند وجود داشت.

قرآن كريم در بعضى آيات به پيامبر مى فرمايد: به ياد انبياى گذشته باش كه داراى صفات نيكو از قبيل اخلاص و صبر و مقاومت و شايستگى در عمل بودند يا اين كه مى فرمايد: همه انبياى از هدايت ما برخوردار بودند و از صالحان و شايستگان بودند آنگاه بعداز ذكر آن ها و صفاتشان مى فرمايد: بنابر اين به هدايت آنها اقتدا كن. (و اذكر عبادنا ابراهيم و اسحق و يعقوب اولى الايدى و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار انهم عندنا لمن المصطفين الاخيار و اذكر اسماعيل و اليسع و ذاالكفل و كلّ من الاخيار)(366) به خاطر بياور بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را صاحبان دست هاى (نيرومند) و چشمهاى (بينا) ما آن ها را با خلوص ويژه اى خالص كرديم و آن يادآورى سراى آخرت بود و آن ها نزد ما از برگزيدگان و نيكانند و به خاطر بياور اسماعيل و اليسع و ذوالكفل را كه همه از نيكان بودند.

(و اذكر فى الكتاب موسى انه كان مخلصا و كان رسولاً نبيا)(367) در اين كتاب آسمانى از موسى ياد كن كه او مخلص بود و رسول و پيامبر والا مقامى بود.

(واذكر فى الكتاب ادريس انه كان صديقا نبيا)(368) در كتاب آسمانى خود از ادريس ياد كن كه او بسيار راستگو و پيامبر بزرگى بود.

(واذكر فى الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد)(369) در كتاب آسمانى خود از اسماعيل ياد كن كه در وعده هايش صادق و رسول و پيامبر بزرگى بود.

(و وهبنا له اسحق و يعقوب كلاً هدينا و نوحا هدينا من قبل و من ذريّته داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هرون و كذلك نجزى المحسنين و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصالحين و اسماعيل و اليسع و يونس و لوطا و كلاً فضلنا على العالمين و من آبائهم و ذريتهم و اخوانهم و اجتبيناهم و هديناهم الى صراط مستقيم اولئك الذين هدايهم اللّه فبهديهم اقتده )(370) و اسحاق و يعقوب را به او (ابراهيم ) بخشيديم، و هر كدام را هدايت كرديم و نوح را (نيز) قبلاً هدايت نموديم، و از فرزندان او داوود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را هدايت كرديم، و اين چنين نيكوكاران را پاداش مى دهيم، و (همچنين ) زكريا و يحيى و عيسى و الياس هر كدام از صالحان بودند و اسماعيل و اليسع و يونس و لوط و هر يك را به جهانيان برترى داديم، و از پدران آن ها و فرزندان آن ها و برادران آنها افرادى را برگزيديم. و به راه راست هدايت نموديم. آن ها كسانى هستند كه خداوند هدايتشان كرده پس به هدايت آنها اقتدا كن (فبهديهم اقتده )

آرى، براى تربيت معنوى و تزكيه روحى مردم ذكر نمونه و اسوه امرى ضرورى است كه قرآن كريم به اين موضوع اهميت فوق العاده قايل شده است و كرارا به پيامبر اكرم مى فرمايد: به ياد پيامبران بزرگ باش كه برخوردار از اين صفات برجسته انسانى و واجد فضايل و مكارم روحى بودند.

البته روشن است كه مقصود اصلى خطاب به مؤمنان و گروندگان به اسلام است كه درس مقاومت و پايدارى و اخلاص و اعتقاد و عمل را از انبيا بياموزند و الاّ پيامبر اكرم مقتداى تمام پيامبران و اولياو معصومان عليهم السلام است.

دراين جا نمونه اى از تربيت معنوى بعضى از انبيا الهى را ذكر مى كنيم كه چگونه با خداوند و با مردم سخن گفتند و نحوه سلوك و رفتار آن ها در جامعه اسلامى چگونه بوده است و تا چه حد و ميزان در برابر خداوند رعايت ادب اسلامى را مى نمودند يا در برابر اهانت هاى مردم جاهل چگونه عكس العمل نشان مى دادند.

بعضى از الگوهاى تربيتى در قران

## 1. شكيبايى حضرت نوح عليه‌السلام

حضرت نوح عليه‌السلام اولين پيامبر اولوا العزم است كه ساليان طولانى به هدايت و تربيت مردم پرداخت. به قول قرآن (فلبث فيهم الف سنة الاخمسين عاما)(371) او در ميان آن ها950 سال به تبليغ و ارشاد و تربيت مردم مشغول بود و گروه اندكى به او ايمان آوردند كه حدود 80 نفر از ايمان آورندگان به شريعت نوح بودند. امّا مردم در برابر راءفت و دلسوزى اين پيامبر توهين و خشونت روا مى داشتند كه قرآن مى فرمايد: (قال الملا من قومه انا لنريك فى ضلال مبين )اشراف قومش گفتند: تو را در گمراهى آشكار مى بينيم، امّا حضرت نوح بالحنى آرام و متين و برخاسته از شكيبايى و حلم مخصوص به پيامبران در پاسخ آن ها گفت: من نه تنها گمراه نيستم بلكه هيچ گونه نشانه اى از گمراهى در من وجود ندارد ولى من فرستاده پروردگار جهانيانم (قال يا قوم ليس بى ضلالة و لكنّى رسول من رب العالمين )(372)

قرآن كريم به اهانت هايى كه به اين بزرگوار نمودند در آيات مختلف اشاره مى كند از جمله: (و ما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا)(373) گاهى مى گفتند: ما نمى بينيم كسى از تو پيروى كند مگر يك مشت اراذل و اوباش.

(يا نوح قد جادلتنا فاكثرت جدالنا فاءتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين )(374) اى نوح! زياد با ما سخن گفتى و (پرحرفى كردى ) اگر راست مى گويى، عذابى را كه وعده مى دهى بياور.

(و يصنع الفلك و كلما مر عليه ملا من قومه سخروا منه )(375) او مشغول ساختن كشتى بود هرگاه گروهى از قومش از كنارش عبور مى كردند او را مسخره مى كردند.

آن قدر اين پيامبر بزرگ الهى را ناراحت نمودند كه در برابر اين همه اهانت عرض كرد:(رب انصرنى بما كذّبون )(376) پروردگارا! در مقابل تكذيب آن ها مرا يارى كن. به خاطر اين همه صبر و استقامت و شكيبايى خداوند امتيازى و افتخارى در قرآن به او داده كه براى هيچ كدام از انبيا آن امتيازوافتخار را اعطا نكرده و آن اين كه مى فرمايد سلام و درود بر نوح باد در ميان جهانيان (سلام على نوح فى العالمين )(377) چه افتخارى از اين برتر و بالاتر كه خداوند متعال بر او سلام مى فرستد: جالب اين كه (العالمين ) (به مقتضاى اين كه جمع است و تواءم با الف و لام ) آن چنان معناى وسيعى دارد كه نه تنها همه انسان ها بلكه عوالم فرشتگان و ملكوتيان را نيز ممكن است در بر گيرد.

## 2. ادب حضرت ابراهيم عليه‌السلام

قرآن كريم رفتار و كردار و گفتار و سيره پسنديده حضرت ابراهيم عليه‌السلام را به عنوان اسوه ذكر فرموده و آن قدرى كه از اين پيامبر بزرگوار بعد از حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ستايش و تمجيد شده از ديگر انبيا به اين عظمت ياد نشده است.

اين پيامبر در مقام معرفى پروردگار در مقابل مردم بت پرست گويد: خداوند من كسى است كه مرا خلق كرد وهدايت نمود و خداوند من كسى است كه مرا غذا مى دهد وسيراب مى كند (الذى خلقنى فهو يهدين و الذى يطعمنى و يسقين )خيرات وبركات را از خداوند مى داند آن گاه وقتى به مساءله مرض مى رسد به خودش نسبت مى دهد نه به خداوند:(فاذا مرضت فهو يشفين )چون در مقام ثناء و ستايش است مناسب نبود مرض و بيمارى را به خداوند نسبت دهد گر چه مرض بى ارتباط با او نيست بلكه سياق كلام براى بيان اين معنى است كه شفاى از مرض، رحمت و عنايت اوست.(378)

اين پيامبر واجد بسيارى از صفات برجسته انسانى بود كه قرآن بدان اشاره مى كند بلكه تمام صفات يك انسان كامل در او جمع بود كه قرآن از او به عنوان يك امت ياد نموده (انّ ابراهيم كان امّة قانتا للّه )(379) ابراهيم به تنهايى يك امت و مطيع خداوند بود يا اين كه مى فرمايد: (ان ابراهيم لحليم اوّاه منيب )(380) همانا حضرت ابراهيم بردبار، دلسوز و بازگشت كننده به سوى خدا بود و خلاصه پيامبرى بود ممتاز در همه اوصاف و خصال پسنديده و قهرمانى خستگى ناپذير كه قرآن كريم مى فرمايد: (و ابراهيم الذى وفّى )(381) ابراهيم كسى است كه وظيفه خود را ادا كرد، لذا قرآن كريم او را به عنوان الگو و سرمشق براى مردم ذكر نموده است (و لقد كانت لكم اسوة حسنة فى ابراهيم والذين معه )(382)

## 3. تسليم و صبر حضرت اسماعيل عليه‌السلام

وقتى حضرت ابراهيم عليه‌السلام جريان خواب خود را براى فرزندش بيان كرد كه من در خواب ديده ام تو را ذبح و قربانى مى كنم (فانظر ما ذا ترى )فكر كن و نظريه خود را بيان كن كه در اين كار چه مى بينى؟ حضرت اسماعيل چون تسليم پروردگار است، عرضه داشت:ماءموريت خويش را انجام بده (يا ابت افعل ما تؤ مر) بعد از آن مراتب ادب خويش را در برابر پروردگار به عالى ترين وجه بيان مى كند و هرگز به نيروى ايمان و تصميم خود تكيه نمى كند، بلكه به مشيت و اراده خداوند اعتماد و تكيه مى كند كه گويد (ستجدنى ان شاءاللّه من الصابرين )(383) به خواست خداوند مرا از صابران خواهى يافت.

## 4. صبر و مقاومت حضرت هود عليه‌السلام

حضرت هود عليه‌السلام مبعوث به قوم عاد بود (والى عاد اخاهم هودا) قوم عاد در سرزمين يمن زندگى مى كردند حضرت آنان را به توحيد ومبارزه با شرك و بت پرستى دعوت مى كرد (يا قوم اعبدوا اللّه ما لكم من اله غيره افلا تتّقون )(384)

ولى اين قوم لجوج و مستكبر، مخصوصا ثروتمندان از خود راضى كه قرآن از آن ها به (ملا ) تعبير نموده يعنى ظاهر آن ها چشم پر كن بود به حضرت هود نسبت سفاهت و بى مغزى دادند و گفتند: ما تو را در سفاهت و سبك مغزى مى بينيم و گمان مى كنيم تو از دروغگويان باشى (قال الملا الذين كفروا من قومه انا لنريك فى سفاهة و انا لنظنك من الكاذبين )(385)

حضرت هود عليه‌السلام با آرامش روحى و ادبى كه ويژه پيامبران است بدون اينكه عصبانى گردد فرمود: اى جمعيت من هيچ گونه سفاهتى در من نيست و وضع رفتار و گفتار من بهترين دليل بر عقل من است من فرستاده پروردگار جهانيان هستم. (قال يا قوم ليس بى سفاهة و لكنّى رسول من ربّ العالمين )(386)

## 5. عفو و بخشش حضرت يوسف عليه‌السلام

وقتى برادران حضرت يوسف او را شناختند، شرمندگى و خجالت زايد براى آن ها به وجود آمد امّا در انتظار اين بودند كه ببينند آيا گناه بزرگشان قابل عفو و بخشش است يا نه لذا رو به سوى يوسف كردند و گفتند: به خدا سوگند كه پروردگار،تو را بر ما مقدم داشته و از نظر علم و عمل فضيلت بخشيده (قالوا تاللّه لقد آثرك اللّه علينا) هر چند ما خطا كار بوديم (و ان كنّا لخاطئين ).

اما حضرت يوسف عليه‌السلام حاضر نبود اين حال شرمندگى برادران مخصوصا، هنگام پيروزيش ادامه يابدبلافاصله با اين جمله به آن ها امنيت و آرامش خاطر داد و گفت امروز هيچگونه سرزنش و توبيخى بر شما نخواهد بود.

(قال لا تثريب عليكم اليوم )و آنها را مورد عفو و بخشش و مرحمت خويش قرار داد و گفت: خداوند شما را مى بخشد چرا كه او ارحم الراحمين است (يغفر اللّه لكم و هو ارحم الراحمين )(387)

## 6. شكر حضرت موسى عليه‌السلام

حضرت موسى عليه‌السلام چون مشاهده كرد خداوند او را از دست دشمنان نجات داد و به خاطرتمام نعمتهايى كه از اول عمر تا به حال خداوند به او مرحمت نموده عرضه مى دارد: خداوندا! به شكرانه نعمتى كه به من دادى من هرگز ياور و پشتيبان مجرمان نخواهم بود. (ربّ بما انعمت علىّ فلن اكون ظهيراًللمجرمين )(388)

يكى از زشت ترين گناهان اعانت بر اثم كمك كردن به ستمگران است كه سبب مى شود انسان در سرنوشت شوم آن ها شريك باشد. در قرآن كريم روى اين اصل اسلامى و انسانى كرارا تكيه شده است كه معاونت بر اثم و حمايت از مجرمين و معصيت كاران نكنيد (تعاونوا على البر و التقوى و لا تعاونوا على الاثم و العدوان )(389) بر نيكى وتقوا تعاون كنيد وبه گناه وستم هرگز كمك نكنيد.

## 7. تواضع حضرت داوود و سليمان عليهماالسلام

اين دو پيامبر بزرگ فضيلت علم و دانش را از خداوند مى دانند و به خود نسبت نمى دهند. قرآن مى فرمايد: ما به داوود و سليمان علم قابل ملاحظه اى بخشيديم و آن ها گفتند: همه از آن خداوند است كه ما را بر بسيارى از بندگانش برترى بخشيد (و لقد آتينا داود و سليمان علماً و قالا الحمدللّه الذى فضّلنا على كثير من عباده المؤمنين )(390) در اين جا حضرت داوود و سليمان اولا موهبت علم را به خداوند نسبت مى دهند نه به خودشان. ثانيا در برابر اين نعمت، شكر و حمد الهى را به جا مى آورند تا روشن بشود هر نعمتى را شكرى لازم است. چون اين دو پيامبر از تزكيه و تربيت روحى برخوردار هستند تواضع نموده در برابر خداوند علم را به او نسبت مى دهند افراد خود بين و متكبر اگر نعمتى را در زندگى خويش ببينند محصول زحمت هاى خود و نتيجه فكر و انديشه خود مى پندارند كه قرآن از قول قارون چنين نقل مى كند (انما اوتيته على علم عندى )(391) قارون گفت: اين ثروتى كه من دارم به وسيله دانشى است كه تحصيل كرده ام.

## 8. حضرت لقمان و دستورات ده گانه تربيتى

قرآن كريم يكى از افرادى كه براى مردم الگو و نمونه تربيت روحى است حضرت لقمان عليه‌السلام را معرفى مى كند و دستورات تربيتى و اخلاقى او را نسبت به فرزندش بيان مى كند، در عظمت و بزرگى اين شخص همين بس كه او حكيم الهى بود و از نعمت حكمت برخوردار بود، خداوند مى فرمايد: ما به او حكمت عطا كرديم به اين كه شاكر و سپاس گذار خداوند باشد كه به سود و منفعت خويش قدم برداشته (و لقد آتينا لقمان الحكمة ان اشكر للّه و من يشكر فانما يشكر لنفسه )حضرت لقمان ده دستور مهم و سازنده اعتقادى و اخلاقى نسبت به فرزندش بيان مى فرمايد كه قرآن آنها رادر شش آيه توضيح مى دهدوتمام آن ها در تربيت روحى و تزكيه جان انسان تاءثير فراوان دارد.

1. شرك نياوردن به خداوند

حكمت لقمان ايجاب مى كند كه قبل از هر چيز به سراغ اساسى ترين مساءله عقيدتى برود و آن مساءله توحيد است (و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بنى لا تشرك باللّه ان الشرك لظلم عظيم )به خاطر بياور هنگامى را كه لقمان به فرزندش گفت: در حالى كه او را موعظه مى كرد پسرم! چيزى را شريك خداوند قرار مده كه شرك ظلم بزرگى است.

2. توجّه دادن به معاد

(يا بنى انها ان تك مثقال حبّة من خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض يات بها اللّه ان اللّه لطيف خبير) پسرم! اگر به اندازه سنگينى دانه خردلى (عمل نيك يا بد) باشد ودر دل سنگى يا گوشه اى از آسمان ها وزمين قرار گيرد خداوند آن را (در قيامت براى حساب ) مى آورد؛ خداوند دقيق وآگاه است.

در اين دو آيه خداوند دو اندرز لقمان پيرامون مساءله توحيد و معاد را ذكر مى كند كه اساس سعادت و كمال بشر در توجه به مبداء و معاد مى باشد بعد از آن به مهم ترين عامل تربيت كه نماز است اشاره مى كند.

3. امر به اقامه نماز

پسرم! نماز را برپا دار (يا بنى اقم الصلوة )چراكه نماز مهم ترين پيوند تو با خالق است نماز قلب تو را بيدار و روح تورا مصفّا و زندگى تو را روشن مى سازد و آثار گناه را از جانت مى شويد و تو را از فحشا و منكر باز مى دارد.

4- 5. امر به معروف و نهى از منكر

بعد از برنامه نماز، به مهم ترين دستور اجتماعى يعنى امر به معروف و نهى از منكر پرداخته،مى گويد:مردم را به نيكى ها و معروف دعوت كن و از منكرات باز دار (و امر بالمعروف و انه عن المنكر)

6. امر به صبر و استقامت

بعد از اين سه دستور عملى به مساءله صبر و استقامت كه در برابر ايمان همچون سر نسبت به بدن است پرداخته، مى گويد: در برابر مصايب و مشكلاتى كه بر تو وارد مى شود شكيبا باش،كه اين از وظايف حتمى و كارهاى اساسى هر انسانى است (واصبر على ما اصابك انّ ذلك من عزم الامور).

7- 8. امر به خوشرويى و تواضع

سپس لقمان به مسايل اخلاقى در ارتباط با مردم و خويشتن پرداخت. نخست تواضع و فروتنى و خوشرويى را توصيه نمود، مى گويد: با بى اعتنايى از مردم روى مگردان (و لا تصّعر خدّك للناس )و مغرورانه بر روى زمين راه مرو (و لا تمش فى الارض مرحا). چرا كه خداوند هيچ متكبر و مغرورى را دوست ندارد (ان اللّه لا يحّب كلّ مختال فخور)

9. امر به اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن

در آيه بعد دو برنامه ديگر اخلاقى را كه جنبه اثباتى دارد در برابر دو برنامه گذشته كه جنبه نفى داشت بيان كرده و مى گويد پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعايت كن (و اقصد فى مشيك )و در سخن گفتن نيز رعايت اعتدال را بنما و از صداى خود بكاه و فرياد مزن (و اغضض من صوتك )چرا كه زشت ترين صداها صداى خران است (ان انكر الاصوات لصوت الحمير)(392) در واقع اين دو آيه از دو صفت خود برتر بينى و خود پسندى نهى نموده و به دو صفت اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن امر نموده است (393).

10. حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خلق عظيم

قرآن كريم پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان اسوه و الگوى تربيت مردم معرفى مى كند واز او به عنوان صاحب خلق عظيم ياد نموده (وانّك لعلى خلق عظيم )(394) و تو اخلاق عظيم و برجسته اى دارى. در اين كه مقصود از خلق عظيم پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيست؟ اقوالى گفته شده است از جمله:

الف: تو بر دين بزرگى هستى كه دين اسلام است.

ب: تو متخلّق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگى هستى و حقيقت اخلاق آن است كه انسان نفس خود را به آن بيارايد.

ج: خلق عظيم صبر بر حق وبخشش وسيع وتدبير به اقتضاى عقل مى باشد.

د: عايشه گويد: اخلاق پيامبر متضّمن بود آنچه كه در ده آيه اول سوره مؤمنون آمده است و كسى راكه خداوند ستايش كند بر اين كه اخلاق بزرگى دارد ديگر بعد از آن ستايش، ستايشى نيست.

ه‍: خداوند خلق او را عظيم فرموده براى اين كه با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش جدا بود پس ظاهرش با مردم باطنش با خدا بود

و: براى اين كه حضرت امتثال نمود ادبى كه خداى سبحان او را فرموده (خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين )(395)

ز: خلق او را عظيم نموده براى اجتماع مكارم اخلاق در آن حضرت وتاءييد مى كند اين معنا را آنچه حضرت فرموده: (انما بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق)

ح: از عايشه پرسيدند: اخلاق پيامبر چگونه بود؟ گفت:(كان خُلقه القرآن)

ط: بعضى گفته اند: سرّ اين كه خداوند پيامبر را بر عظمت در اخلاق ستايش كرد آن است كه به او دستور داد تا به هدايت انبيا اقتدا كند (اولئك الذين هداهم اللّه فبهديهم اقتده) كه منظور آن است كه به تمام فضايل اخلاقى كه در انبيا متفرق است اقتدا كند و چون اين درجه عاليه براى هيچ يك از انبياء پيشين ميسّر نشد خداوند او را به اخلاق عظيم ياد كرد.(396)

## مهربانى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

قرآن كريم پيامبر اكرم را به عنوان دلسوزترين شخص نسبت به هدايت مردم معرفى مى كند لذا مى فرمايد: (لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتّم حريص عليكم بالمؤمنين رؤ ف رحيم )(397). رسولى از خود شما به سويتان آمد كه رنج هاى شما بر او سخت است و اصرار به هدايت شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤ ف و مهربان است، به اندازه اى پيامبر اكرم براى هدايت و راهنمايى و رسيدن به سعادت مردم سعى و تلاش مى كرد و غصه مى خورد كه خداوند در قرآن در چند مورد به او تسليت مى گويد و مى فرمايد: ناراحت و غمناك مباش از جمله: (فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان اللّه عليم بما يصنعون )(398) جان خودت را به خاطر شدت تاءسف بر آن ها از دست نده كه خداوند به آنچه انجام مى دهند عالم است. (فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤ منوا بهذا الحديث اسفا)(399) گويى مى خواهى خود را از غم و غصه به خاطر اعمال آنها هلاك كنى،اگر آن ها به اين گفتار ايمان نياورند. (لعلك باخع نفسك الا يكونو مؤمنين )(400) گويى مى خواهى خود را هلاك كنى كه چرا اين ها ايمان نمى آورند،اين اوصاف برجسته كه حرص بر هدايت مردم و مهربانى نسبت به مؤمنين و غصه خوردن از عدم ايمان كفار و منافقين است فقط در قرآن براى پيامبر اكرم ذكر شده است.

قرآن كريم دستورات مختلفى به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دهدكه مقصود اصلى از آن دستورات تربيت و تزكيه مردم است كه مردم با عمل كردن به اين دستورات و فرامين قرآن بتوانند به فضايل و مكارم اخلاق دست يابند از جمله به پيامبر مى فرمايد: (خذالعفو واءمر بالعرف و اعرض عن الجاهلين )(401) با آن ها مدارا كن و عذرشان را بپذير و به نيكيهادعوت كن و از جاهلان روى بگردان و با آن ها ستيزه مكن.

## الگوهاى تربيتى در كلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام

اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه خود نمونه اى كامل در اخلاق وتربيت نفسانى است و زندگى ورفتار واخلاق واعتقاد او سرمشق و درس براى همه مسلمين است چهار پيامبر بزرگوار را به عنوان اسوه و الگو معرفى مى كند كه عبارت است از: پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، حضرت موسى عليه‌السلام، حضرت داوود عليه‌السلام وحضرت عيسى عليه‌السلام مى فرمايد: كفايت مى كند تو را كه از رسول گرامى اسلام (در رفتارش با دنيا) پيروى كنى و نكوهش و عيب جوييش تو را دلالت و راهنمايى مى كند به بسيارى رسوائى و زشتى هاى دنيا زيرا كه اطراف و اكناف آن (مال و منال دنيا و عشق و دلبستگى به آن ) از آن حضرت گرفته شده و براى غير او مهيّا گشته و آن حضرت از نوشيدن شير گواراى آن باز داشته شد و از زر و زيورش دور گرديده شده.

و لقد كان فى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كاف لك فى الاسوه و دليل لك على ذم الدنيا و عيبها و كثرة مخازيها و مساويها. اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اكنافها و فطم عن رضاعها و زوى عن زخارفها

و اگر در مرتبه ثانى بخواهى از (رحمت هاى الهى برخوردار شده و در زمره خاصان محسوب شوى ) از موساى كليم عليه‌السلام پيروى كن آنجا كه گفت: پروردگارا! من به آنچه از خير و نيكويى به سويم بفرستى نيازمندم. به خدا سوگند موسى از خدا جز نانى كه بخورد نخواست، زيرا كه خوراك او گياهان زمين بود به طورى كه از لاغرى شكم و كم گوشتى سبزى گياهان از اندرون وپوست شكمش ديده مى شد.

(و ان شئت ثنيت بموسى كليم اللّه عليه‌السلام حيث يقول:)(( )(رب انّى لما انزلت الّى من خير فقير)( و اللّه ما ساله الا خبزا ياءكله لانه كان ياكل بقلة الارض و لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه ))( )

و در درجه سوّم اگر مى خواهى از حضرت داوود عليه‌السلام كه داراى مزامير بود وقارى اهل بهشت است آن حضرت به دست خويش از ليف خرما زنبيل ها بافته به رفقا و به همراهان خودمى دادومى فرمود: كدام يك از شما در فروش اين، مرا يارى مى كند؟ (پس دوستانش آن ها را برايش فروخته و از بهايش نان جوين بود خريدارى مى كردند) و خوراك آن حضرت يك دانه از همان قرص هاى جوين بودكه از بهاى آن زنبيل ها تهيه شده بود.

((و ان شئت ثلّثت بداود صاحب المزامير و قاريى اهل الجنة فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده ويقول لجلسائه ايكم يكفينى ببيعها؟ و ياكل قرص الشعير من ثمنها))( )

واگر در عيسى سخنى دارى ومى خواهى از او پيروى نمايى؛ فرزند مريم سنگ خارا را بالش مى ساخت. لباس زبر ودرشت مى پوشيد، طعام خشن و غير نرم ميل مى فرمود. نان خورشش گرسنگى بود. چراغش در شب، روشنى ماه بود وسايه بان وپناهگاهش در زمستان مركز طلوع و غروب آفتاب بود. ميوه خوشبويش گياهى بود كه براى بهايم وچهارپايان مى روئيد. نه زنى داشت كه او را به فتنه افكند، نه فرزندى كه او را غمناك سازد و نه مالى كه او را از ياد خدا غافل سازد ونه طمعى كه او را خوار سازد مركبش دو پايش، و خدمتكارش دو دستش بود. همه جا پياده مى رفت وهركارى را خودش انجام مى داد.

((و ان شئت قلت فى عيسى ابن مريم عليه‌السلام فلقد كان يتوسد الحجر و يلبس الخشن و ياكل الجشب و كان ادامه الجوع و سراجه باالليل القمر و ظلاله فى الشتاء مشارق الارض و مغاربها و فاكهته و ريحانه ما تنبت الارض للبهائم و لم تكن له زوجة تفتنه و لاولد يحزنه و لامال يلفته و لاطمع يذّله دابّته رجلاه و خادمه يداه ))( )

بعد از جملاتى حضرت مى فرمايد: البته در روش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى است كه معايب و رسوائى هاى جهان را به تو نشان مى دهد زيرا كه آن حضرت با اهل بيتش در گرسنگى به سر بردند و با آن مقام ارجمندى كه او نزد خدا داشت از زيورهاى آن كناره گرفت. پس بيننده بايد به عقل خود مراجعه كند و بنگرد كه آيا خداوند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رادر اين امر، بزرگ شمرده يا كوچگ گرفته است؟ اگر گويد:كوچك گرفته به خداى بزرگ سوگند كه دروغ گفته و بهتان بزرگ زده (زيرا كه ممكن نيست خداوند به اشرف مخلوقات خود توجه نكند) و اگر گويد: او را گرامى داشته و بزرگ شمرده پس بايد بداند كه غير آن حضرت را كه جهان را برايش وسيع نموده كوچك داشته و بزرگ ترين و مقرب ترين بندگانش را از آن دور نموده است.

(و لقد كان فى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما يدّلك على مساوى الدنيا و عيوبها اذجاع فيها مع خاصّته و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته فلينظر ناظر بعقله اكرم اللّه محمّداًبذلك ام اهانه فان قال اهانه فقد كذب و اللّه العظيم و اتى بالافك العظيم و ان قال اكرمه فليعلم ان اللّه قد اهان غيره حيث بسط الدنيا له و زواها عن اقرب الناس منه) (402)

فصل سوّم: تربيت عقلانى

## ارزش و اهميت تربيت عقلانى

موضوع تربيت عقلانى از مهم ترين موضوعات و مسايل فرد و جامعه است و امرى است كه سرنوشت زندگى بشر بدان وابسته است. هر فرد يا امّتى با استفاده از تربيت عقلانى مى تواند وضع حال و آينده خويش را روشن سازد و آرمان هايش را محقق نمايد. از طريق تربيت و پرورش نيروى عقلانى است كه مى شود قواى روحى انسان را به نحو شايسته به حد كمال رساند و در سايه به كار انداختن عقل و استفاده صحيح از آن، انسان واقعيت و حقيقت خويش را مى شناسد و از ديگر موجودات برتر مى شود.

از نظر شيعه اماميه عقل به عنوان يكى از چهار منبع و مدرك مهم استنباطات فقهى به شمار مى رود و نيز يكى از راه هاى شناسايى اخبار ناسازگار است بدين معنى كه هر روايت قابل قبول عقل را بايد پذيرفت و هر روايت معارض و مخالفت عقل را بايد رها كرد.

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد: شما اگر كتاب الهى را تفحص نموده و در آياتش دقت كنيد بيش از 300 آيه رامى بينيدكه مردم را به تفكر و تذكر و تعقل دعوت نموده يا به پيامبر استدلالى را براى اثبات حقى يا از بين بردن باطلى مى آموزد.

## مفهوم عقل

عقل در اصل ازعِقال به معنى طنابى است كه بر پاى شتر مى بندند تا حركت نكند و از آن جا كه نيروى خرد، انسان را از كارهاى ناهنجار باز مى دارد اين واژه بر آن اطلاق شده است (403). لذا پيامبر گرامى اسلام در معناى عقل چنين مى فرمايد: (ان العقل عقال من الجهل و النفس مثل اخبث الدواب فان لم تعقل حارت فالعقل عقال من الجهل) (404) تحقيقا كه عقل بازدارنده انسان است از نادانى و نفس انسان مانند خبيث ترين حيوانات است كه اگر عقال نشود و بند نگردد هلاك مى شود.

بعضى عقل را به معناى (حجر) و منع تفسير كرده اند و بعضى ديگر عقل را به معناى علم به صفات اشيا از حسن و قبح كمال و نقصان دانسته اند. مجمع البحرين در تفسير عاقل گويد: او كسى است كه مى تواند نفس خود را كنترل كند واز هوا وهوس بازدارد. ممكن است بگوييم: ريشه اصلى همان منع و بازداشتن است و لذا هنگامى كه زبان كسى بند بيايد عرب مى گويد (اعتقل لسانه) وبه (ديه ) نيز عقل گويند چرا كه جلو خون ريزى بيشتر را مى گيرد و (عقيله ) به زنى گفته مى شود كه داراى عفت و حجاب و پاكدامنى است.

## حقيقت عقل

مرحوم علامه طباطبايى مى گويد:اصل در معناى عقل، بستن و نگه داشتن است و به اين مناسبت ادراكى كه انسان به آن دل مى بندد و چيزى را به آن درك مى كند عقل ناميده مى شود و همچنين است قوه اى كه گفته مى شود يكى از قواى انسانى است و به واسطه آن خير و شر و حق و باطل را از يكديگر تشخيص مى دهد عقل نام دارد و مقابل آن جنون و سفه و حمق و جهل است. الفاظى كه در قرآن كريم در انواع ادراك استعمال شده زياد است و شايد به بيست لفظ برسد مانند ظن، حسبان، شعور، ذكر، عرفان، فهم، فقه، درايه، يقين، فكر، راءى،زعم، حفظ، حكمت، خبرت، شهادت، عقل و مانند فتوى، قول و بصيرت كه ملحق به آن هاست (405).

در بيان ديگرى مى گويد:عقل آن چيزى است كه انسان را به سوى حق هدايت مى كند و علامتش اين است كه انسان از حق تبعيت و پيروى كند به خاطر اين كه قرآن كريم اعراض از روش و مرام حضرت ابراهيم را سفاهت و حماقت دانسته است (و من يرغب عن ملة ابراهيم الامن سفه نفسه )(406) چه كسى جز افراد سفيه و نادان از آيين ابراهيم روى گردان خواهند شد؟

بنابراين اگر اعراض از ملت ابراهيم و آيين او سفاهت شمرده مى شود تبعيّت و پيروى از ملت و آيين او كه حقيقت دين است عقل نام دارد(407) و از همين آيه استفاده مى شود معنى حديثى كه مى فرمايد (العقل ما عبدبه الرحمن و اكتسب به الجنان) عقل آن چيزى است كه به وسيله او خداوند رحمن عبادت مى شود و به سبب آن بهشت تحصيل مى گردد.(408)

## اقسام عقل

مرحوم فيض كاشانى مى فرمايد: علما در تعريف و اقسام و حقيقت آن اختلاف نظر دارند و اكثرا غافل از اين هستند كه عقل بر معانى مختلفى اطلاق مى شود و مشترك لفظى مى باشد كه چهار معنا براى آن ذكر مى كند:

1.وصفى است در انسان و نيرويى است كه به سبب آن از ساير حيوانات جدا مى شود و امتياز پيدا مى كند كه به سبب آن قوه و نيرو قادر بر ادراك علوم و تحصيل صناعات و تدبير آن هاست.

2. عبارت است از دانشى كه در ذات كودك وجود دارد و به سبب آن حكم مى كند به جواز و امكان امور ممكن و امتناع امور مستحيل مانند علم به اينكه دو بيش از يك مى باشد و اينكه يك شخص در دومكان نمى تواند باشد.

3. عبارت است از علوم و دانشهايى كه به وسيله تجربيات در اوضاع و احوال مختلف حاصل مى شود كه اگر كسى از اين علوم و دانش هاى بهره و بى نصيب باشد به او جاهل مى گويند.

4. عبارت است از قوه و قدرت اين دانش ها و علوم به حدى كه عواقب و پايان امور را بسنجد و شهوت نفسانى را قلع و قمع كند و به زندگى دنيوى مادى و زودگذر دل نبندد و خلاصه بر هوا و هوس غالب گردد.

بعد مى فرمايد: دو معناى اول، عقل طبيعى و دو معناى اخير، عقل اكتسابى نام دارد و از همين جهت حضرت على عليه‌السلام فرموده است: (راءيت العقل عقلين فمطبوع و مسموع و لا ينفع مسموع اذا لم يكن مطبوع) بعد از تقسيم عقل به دو قسم طبيعى و اكتسابى احاديثى ذكر مى كند و بر اين دو قسم تطبيق مى نمايد. مى فرمايد مقصود از حديث شريف (ما خلق اللّه خلقا اكرم عليه من العقل) عقل طبيعى و فطرى است. خداوند خلق نكرده است هيچ موجودى را شريف تر و بهتر از عقل و مراد از حديث (اذا تقرب الناس بابواب البر فتقرب انت بعقلك )عقل اكتسابى و نظرى است. هرگاه مردم به وسيله ابواب نيكى تقرب جستند، تو به وسيله عقل خود تقرب بجوى و مقصود از حديث پيامبر براى ابى درداء كه فرمود: (ازدد عقلا تزدد من ربك قربا) عقل اكتسابى و نظرى است. حضرت فرمود: عقل خويش را به كار بيانداز و زياد كن كه وسيله قرب تو نزد خداوند مى شود. راوى گفت: چه كنم عقل من زياد شود؟ حضرت فرمود: اجتناب از محرمات كن و واجبات را به جا بياور كه عقل تو زياد مى شود و از زمره عاقلان محسوب مى شوى: (اجتنب محارم اللّه واد فرائض اللّه تكن عاقلا...)(409)

## عقل نظرى و عملى

عقل را تقسيم كردند به نظرى و عملى زيرا مسايلى كه مورد بحث و بررسى است؛ يا پيرامون امورى است كه در خارج از قدرت و اختيار انسان است يا پيرامون مسايلى است كه در اختيار و انتخاب و قدرت انسان قرار دارد ولى مانند بحث پيرامون مسايل توحيد، نبوت، معاد و ساير مسايل نظرى كه خواه انسان باشد و يا نباشد وجود آن حقايق در جاى خود محفوظ است. كمال انسان در اين است كه بعد از بحث پيرامون آن ها شناخت پيدا كند ولى وجود آن ها در اختيار انسان نيست كه اگر انسان نبود آن ها هم نباشد.

ديگر اين كه بحث پيرامون مسايلى است كه اگر انسان نباشد آن ها وجود ندارد مانند اخلاق و تهذيب جان، تربيت روح، اداره منزل و اجتماع و مانند آنها اگر بشر نباشد مسايل عقل عملى جايى نخواهد داشت، از اين نظر علوم انسانى را كه در كمال انسانى نقش مؤ ثّرى دارد به اين دو قسم تقسيم كرده اند(410).

مرحوم شهيد استاد مطهرى گويد: يك قسمت از كارهاى عقل انسان درك چيزهايى است كه وجود دارد و آن را عقل نظرى مى باشد و قسمت ديگر درك چيزهايى است كه بايد انجام شود و آن را عقل عملى مى نامند كه اخلاق جزء عقل عملى است (411) در بيانى ديگر مى گويد عقل نظرى همان است كه مبناى علوم طبيعى و رياضى و فلسفه الهى است و امّا عقل عملى آن است كه مبناى علوم زندگى و مبناى اصول اخلاقى است (412).

## تقابل عقل و جهل

در قرآن كريم عقل در مقابل جهل واقع شده است چه اين كه در روايات هم اين چنين است، لذادر كتب روايى ما فصلى به نام (العقل و الجهل ) تدوين شده است نه العلم و الجهل.

حديث امام صادق عليه‌السلام اين معنا را به خوبى بيان مى كند وقتى مى پرسند: عقل چيست؟ مى فرمايد: (العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان) (413) يعنى عقل آن است كه به آن خدا عبادت شود وبهشت كسب وتحصيل گردد بنابراين انسان يا عاقل است يا غير عاقل و غير عاقل يا عالم است يا جاهل و به عبارت ديگر انسان يا بهشتى است يا جهنمى و جهنمى ها يا عالم و يا با سواد هستند يا غير عالم و بى سواد. و روايت (رب عالم قد قتله جهله) چه بسا عالمى كه جهل او باعث نابودى او شده است اين معنى را نيز اثبات مى كند اين جهل در برابر عقل است با اينكه انسان عالم است چون عاقل نيست جاهل است. چه اين كه در قرآن كريم جهل در برابر عقل آمده است انه من عمل سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم (414) كه هر كس از روى جهالت گناه كندسپس توبه كند و كار خويش را اصلاح كند پس خداوند آمرزنده و مهربان است.

خداوند در اين آيه جهالت را در برابر عقل قرار داده است علم يعنى: هر كس گناه كند به او جاهل اطلاق مى شود، گرچه عالم باشد و الا اگر انسان جاهل گناه كند جهلى كه در برابر علم است كه ماءخوذ و معاقب نيست مخصوصا اگر جهل او قصورى باشد يا جهل به موضوع باشد.(415)

## تلازم بين عقل و وحى

گرايش انسان به سمت دين گرايش فطرى است. در سوره روم آيه 30 اين حقيقت بيان شده است كه (فاقم وجهك للدّين حنيفا فطرة اللّه التى فطر الناس عليها) به سوى آئين پاك اسلام روى آور و با فطرت الهى خويش ملازم باش فطرتى كه خداوند مردم را با آن آفريده است، اين است آيين استوار حق ولى بيشتر مردم از اين حقيقت آگاهى ندارند.

انسان در گرايش به دين از كسى الهام نگرفته و نياموخته و تنها فطرت خداجوى اوست كه اين گرايش و كشش نهانى را اقتضا كرده است و اين همان فطرى بودن دين است. نقش عقل در اين ميان تشخيص راه فطرت است يعنى عقل به منزله چراغى است كه اين راه را روشن مى سازد و نبى را از غير نبى، خليفه رسول اللّه را از غير آن تشخيص مى دهد بنابراين عقل چراغ است و دين صراط مستقيم. ابن سكيت از امام رضا عليه‌السلام پرسيد: (فما الحجة على الخلق اليوم فقال العقل يعرف به الصادق على اللّه فيصدقه و الكاذب على اللّه فيكذبه فقال ابن اسكيت هذا وللّه و هو الجواب )(416) امروز حجت بر مردم چيست؟

امام مى فرمايد: حجت بر مردم عقل آن هاست كه به وسيله آن كسى كه به خداوند نسبت درستى دهد تشخيص داده و تصديق مى نمايد وكسى را كه به دروغ نسبت دهد تكذيب مى نمايد سپس ابن سكيت عرض كرد: پاسخ صحيح همين است كه شما فرموديد. عقل بين امام واقعى و مدعى امامت و بين راه از بيراهه فرق مى گذارد از اين رو حجت بر مردم است. عقل، خود، راه نيست بلكه راهنماست.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (بالعقل عرف العباد خالقهم و انّهم مخلوقون و انه المدبر و انهم المدبرون و انه الباقى و هم الفانون) (417) مردم به وسيله عقل پى مى برند كه آنان آفريده و او آفريدگار آن هاست. خداوند مدبّر و آنان تحت تدبير اويند و باقى و هميشگى و آن ها فانى و رفتنى هستند.

## حدود حجيت عقل

گرچه بعضى از امور و ادراكات است كه از مستقلاّت عقل شمرده مى شود يعنى عقل انسان در فهم و دريافت آن نيازى به شرع ندارد و خود به تنهايى به درك آن راه مى يابد مانند شناخت خالقيت (اللّه ) و مخلوق بودن انسان و ديگر موجودات و نيز درك اين مساءله كه همه تحت تدبير اويند. و قادر به ادامه حيات و بقاى خود جز به اراده او نيستند. عقل بر اساس الهام الهى كه فرمود: (فالهمها فجورها و تقويها) كلى حسن و قبح را مى فهمد و تشخيص مى دهد كه مثلاً احسان و نيكويى خوب است و ظلم و ستم زشت و ناپسند است.

اما آيا عقل در اين پايه قرار دارد كه بتواند منشاء جعل قانون باشد و بدين ترتيب انسان از وحى و شرع بى نياز گردد؟ بدون ترديد پاسخ اين سؤال منفى است چرا كه عقل مى تواند به وجود خالقى براى اين عالم پى ببرد كه او خالق و مدبر است ولى آن خالق و مدبر چه دستوراتى و برنامه هايى براى تعالى روح و روان انسان داده است.

عقل از دريافت آن عاجز و ناتوان است خلاصه اين كه عقل مى داند كه خداوند اوامر و نواهى دارد و اين كه پاره اى از امور محبوب و برخى از امور مبغوض اوست ولى از مصاديق آن اطلاعى ندارد پس بايد پيامبر از طريق وحى آن مصاديق را بيان كند.

## تربيت عقلانى يا دستور به تعقل

در قرآن كريم تاءكيد و توصيه فراوان بر تربيت نيروى عقلانى شده است و خداوند دستورات مكرر نسبت به تعقل و بكارگيرى اين نيروى باطنى داده است. قرآن كريم از خردمندان به عنوان (اولواالالباب ) ياد كرده است (الباب ) جمع (لب ) است و لب به معنى مغز و مغز در ازاء قشر و پوست از ارزش اصلى برخوردار است. مثلاً در امور مادّى ارزش گردو و يا پسته و بادام به مغز آن است و هر يك از اين هااگر پوك باشد يا مغز آن ها فاسد و سياه شده باشد، بى ارزش است. اين تعبير جالب قرآن كريم بيانگر اين حقيقت است كه ارزش واقعى انسان به عقل اوست البته در صورتى كه آن را به كار بياندازد و به طور صحيح استفاده نمايد.

قرآن كريم براى تربيت عقلانى و رشد نيروى باطنى تعبيرات مختلفى دارد كه چند تعبير از آن را ذكر مى كنيم.

1. در بعضى از آيات هدف از نزول آيات الهى و بيان آن ها را تعقل مردم ذكر مى كند. (كذلك يبين اللّه لكم آياته لعلكم تعقلون )(418)

2. در بعضى آيات مطلب را از اين بالاتر برده و با لحنى همراه با توبيخ مردم را به خاطر عدم تعقل و انديشيدن مورد مؤ اخذه قرار داده مى فرمايد: (افلا تعقلون )(419) آيا تعقل نمى كنيد.

3. در بعضى آيات همين معنا را به صورت جمله شرطيه بيان مى كندو مى فرمايد: (قد بينا لكم الايات ان كنتم تعقلون )(420) ما آيات خود را براى شما بيان كرديم اگر شما تعقل ورزيد.

4. در بعضى آيات پس از ذكر يك سلسله از نعمت ها و نشانه هاى الهى مانند خلقت آسمان و زمين و اختلاف شب و روز و آب و گياه و غير آن مى فرمايد: (ان فى ذلك لايات لقوم يعقلون )(421)

5. در بعضى از آيات از عدم تعقل وانديشيدن مردم آن ها را توبيخ نموده كه بسيارى از مردم از اين نعمت بزرگ الهى كه (عقل ) نام دارد و حجت باطنى است استفاده نمى كنند و آن را به كارنمى اندازند و در مسير رشد وتعالى او نيستند كه در اين زمينه نيز تعبيرات مختلف است. گاهى مى فرمايد: (اكثرهم لايعقلون )(422) اكثر مردم تعقل نمى كنند. وگاهى مى فرمايد: (ذلك بانهم قوم لايعقلون )(423) اين ها جمعى وگروهى هستند كه تعقل نمى كنند.

6. در بعضى از آيات افرادى را كه تعقل نمى كنند به عنوان بدترين موجودات معرفى مى نمايد (ان شرّ الدواب عنداللّه الصم البكم الذين لا يعقلون )(424) تحقيقا بدترين جنبندگان نزد خداوند كسانى هستند كه خرد و انديشه را به كار نمى گيرند و از ديدن و شنيدن حقايق محروم مانده اند.

7. در بعضى از آيات از زبان كفار چنين نقل مى كند كه علت اصلى ورود آنها به دوزخ عدم تعقل بوده است (قالوا لو كنّا نسمع او نعقل ما كنّافى اصحاب السعير)(425) اگر ما، گوشى شنوا داشتيم يا تعقل مى كرديم جزء دوزخيان نبوديم.

8. در بعضى از آيات از آن افرادى كه عقل خود را به طور صحيح به كار مى اندازند و داراى مغز و انديشه سالم هستند به عنوان (اولواالالباب ) خردمندان ياد مى كند و از آن ها ستايش به عمل مى آورد (ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولى الالباب )(426) تحقيقا در آفرينش آسمان ها و زمين و آمد و شد شب و روز هر آينه نشانه هايى براى خردمندان است.

9. در بعضى از آيات مى فرمايد: خردمندان كسانى هستند كه تدبّر در آيات الهى مى كنند و پند مى گيرند. (ليدبّروا آياته و ليتذّكر اولواالالباب )(427)

10. در بعضى از تعبيرات قرآن از صاحبان عقل و انديشه به عنوان (اولواالنهى ) ياد مى كند. بعد از اشاره به نعمت هاى الهى، مى فرمايد: (ان فى ذلك لايات لاولى النهى )(428) در اين (امور طبيعى و نعمت هاى مادّى ) نشانه هايى روشن است براى صاحبان خرد و عقل.

از آيات قرآن به دست مى آيد كه غالبا دستور به (تعقّل ) در مواردى به كار مى رود كه ادراك و فهم با عواطف و احساسات آميخته گردد و به دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر در قرآن در بسيارى از بحث هاى خداشناسى نمونه هايى از نظام شگفت انگيز اين جهان را بيان كرده و سپس مى گويد ما اين آيات را بيان مى كنيم (لعلكم تعقلون )تا شما تعقل كنيد؛ منظور اين نيست كه تنها اطلاعاتى از نظام طبيعت در مغز خود جاى دهيد، زيرا علوم طبيعى، اگر كانون دل و عواطف را تحت تاءثير قرار ندهند و هيچ گونه تاءثيرى در ايجاد محبت و دوستى با آفريدگار جهان نداشته باشند، ارتباطى با مسايل توحيدى نخواهند داشت همچنين است اطلاعاتى كه جنبه عملى دارد؛ در صورتى (تعقل به آن ها گفته مى شود كه عمل هم داشته باشد. علامّه طباطبايى قدس سره مى فرمايد: تعقّل در زمينه اى استعمال مى شود كه به دنبال درك و فهم انسان وارد مرحله عمل گردد و آياتى مانند (لوكنا نسمع او نعقل ما كنّا فى اصحاب السعير)(429) و يا (افلم يسيروا فى الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها)(430) شاهد اين گفتار است، زيرا اگر مجرمين، روز قيامت آرزوى تعقل در دنيا را مى كنند منظور تعقلى است كه آمخيته با عمل باشد و يا اگر خداوندمى فرمايد مردم سير و سياحت كنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چيزهايى بفهمند مقصود درك و فهمى است كه به دنبال آن مسير خود را عوض كرده و به راه راست گام نهند.(431)

جايگاه عقل در احاديث

## اهميّت عقل

در روايات به مساءله عقل و خرد توجه و عنايت خاصّى شده به حدى كه آن را يكى از دو حجت و دليل براى انسان معرفى نموده اند. امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد: (ان للّه على الناس حجّتين حجّة ظاهرة و حجّة باطنة و اما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول) (432)

در كتاب غرر الحكم بيش از 230 حديث از فضيلت و عظمت عقل سخن به ميان آمده است حضرت على عليه‌السلام تعبيرات مختلف و شيوايى در اهميت و ارزش عقل بيان مى دارد از جمله:

1. (الانسان بعقله) معيار انسانيت به عقل است.

2. (كمال الانسان العقل) كمال انسانيت به عقل است.

3. (افضل النعم العقل) برترين نعمت ها عقل است.

4. (العقل صديق محمود) عقل دوستى ستايش شده است.

5. (صديق كل امرء عقله و عدوّه جهله) دوست هر انسانى عقل اوست و دشمن او جهلش مى باشد.

6. (قيمة كل امرء عقله) ارزش هر شخصى به اندازه عقل اوست.

7. (ما قسم اللّه سبحانه بين عباده شيئا افضل من العقل) هيچ موهبت و نعمتى را خداوند بين بندگانش تقسيم نكرده كه بهتر و برتر از عقل و خرد باشد.

8. (لاغنى كالعقل و لافقر كالجهل) هيچ بى نيازى و ثروتى همچون عقل نيست و هيچ فقرى همچون جهل و نادانى نيست.

9. (قوام المرء عقله و لادين لمن لا عقل له) اساس موجوديت انسان عقل اوست و آن كس كه عقل ندارد دين ندارد.

10. (زينة الرّجل عقله) زينت مرد به خرد و عقل اوست.

## نشانه هاى عاقل

1. ترك شهوت: (العاقل من هجر شهوته و باع دنياه باخرته) (433) عاقل كسى است كه شهوت خود را ترك كند و دنيايش را به آخرتش بفروشد.

2. كنترل زبان: (العاقل من عقل لسانه) (434) عاقل كسى است كه زبان خود را از حرام كنترل كند.

3. سخن نگفتن از بيم تكذيب

4. خواهش نكردن از بيم محروم شدن

5. وعده ندادن به آنچه كه مقدور انسان نيست.

6. اميد نداشتن به آنچه كه مايه سركوبى است: امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد: (ان العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه و لايساءل من يخاف منعه و لا يعد ما لا يقدر عليه و لا يرجوا ما يعنف برجائه)

7. دروغ نگفتن: (ان العاقل لا يكذب و ان كان فيه هواه) عاقل دروغ نمى گويد گرچه هوا و هوس او در دروغ باشد.

8. فريب نخوردن: امام عليه‌السلام مى فرمايد: (لا يلسع العاقل من جحر مرّتين) (435) خردمند كسى است كه از يك سوراخ دو مرتبه گزيده نشود و فريب نخورد.

9. ترك باطل: حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (العاقل من رفض الباطل) (436) خردمند آن است كه باطل را ترك كند.

10. تشخيص ضرر كمتر: (ليس العاقل من يعرف الخير من الشر و لكن العاقل من يعرف خير شرين) م (437) آن كسى كه خوبى را از بدى تشخيص دهد عاقل نيست؛ عاقل كسى است كه در ميان دو شر موردى را كه كمتر ضرر دارد انتخاب كند.

11. شكرگزارى در برابر حلال و صبر از حرام: امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد: (يا هشام ان العاقل الذى لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره) (438)

اى هشام! خردمند كسى است كه حلال از شكرش باز ندارد و حرام بر صبرش چيره نشود.

## نشانه عقل كامل

1. خوش اخلاق بودن: قال ابو عبداللّه عليه‌السلام: (اكمل الناس عقلاً احسنهم خلقا)(439) كامل ترين مردم از حيث خرد كسى است كه اخلاق او نيكوتر باشد.

2. فروتنى

3. يقين نيكو.

4. سكوت: امام عليه‌السلام مى فرمايد: (كمال العقل فى ثلاث التواضع للّه وحسن اليقين والصمت الاّمن خير) نشانه هاى كمال عقل سه چيزاست: فروتنى براى خداوند، يقين نيكوداشتن و سكوت كردن، مگر در مورد كار خوب

5. نيكويى در عمل: در حديث اربعماءه آمده است: (من كمل عقله حسن عمله) (440) هر كس عقل او كامل شود عمل او نيكو مى شود.

6. نقصان شهوت: (اذا كمل العقل نقصت الشهوة) (441) هرگاه عقل كامل گردد، شهوت ناقص و كوتاه مى شود.

## عاقل ترين مردم كيست؟

1. كسى كه مطيع تر در برابر خداوند باشد: (اعقل الناس اطوعهم لِلّه) (442)

2. نزديك ترين افراد به خداوند: (اعقل الناس اقربهم من اللّه) (443)

3. دورى از هر پستى: (اعقل الناس ابعدهم من كلّ دنيّة) (444)

4. پيروى از خردمندان: (اعقل الناس من اطاع العقلاء)(445)

## آثار عقل

1. سلامتى: (اصل العقل الفكر و ثمرته السلامه) (446) ريشه خرد فكر است و ثمره آن سلامتى است.

2. كم سخن گفتن: (اذاتم العقل نقص الكلام) (447) هرگاه عقل كامل شود سخن انسان كم مى گردد.

3. رسيدن به خيرات: (بالعقل تنال الخيرات )(448) به وسيله عقل انسان به خوبى ها دست مى يابد.

4. صبر و استقامت: (ثمرة العقل الاستقامة) (449) ثمره و نتيجه عقل استقامت در برابر حوادث است.

5. همنشينى با خوبان: (ثمرة العقل مصاحبة الاخيار)(450) ثمره خرد، همنشينى با خوبان است.

6. مدارا كردن با مردم: (ثمرة العقل مداراة لناس )(451) نتيجه عقل مدارا نمودن با مردم است.

## معيار حسابرسى بر اساس عقل

1. امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: (انما يداقّ اللّه العباد فى الحساب يوم القيمة على قدرما آتاهم من العقول فى الدنيا)(452) همانا خداوند بندگانش را در قيامت حسابرسى مى كند به اندازه خردى كه به آن ها در دنيا داده است.

2. (قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا فى حسن عقله فانما يجازى بعقله) (453) هرگاه خوبى مردمى به شما رسيد بنگريد در نيكويى خرد او چون كيفر و پاداش بر طبق عقل مى باشد.

3. عن ابى عبداللّه عليه‌السلام: (قلت له جعلت فداك ان لى جارا كثيراالصلاة كثير الصدقه كثير الحج فقال يا اسحاق كيف عقله قلت له جعلت فداك ليس له عقل فقال لا يرتفع بذلك منه) (454) شخصى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: فدايت شوم من همسايه اى دارم كه زياد نماز مى خواند و بسيار صدقه مى دهد و بسيار حج انجام مى دهد. امام فرمود: عقل او چگونه است؟ گفتم: عقل ندارد.

امام فرمودند: پس به سبب اين، اعمال او بالا نمى رود و پذيرفته نمى شود.

## صفات انسان عاقل

امام كاظم عليه‌السلام در صفات خردمند و عاقل مى فرمايد: (يا هشام كان اميرالمؤمنين يقول ما عبداللّه بشئ افضل من العقل و ما تّم عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتّى الكفر و الشر منه ماء مونان و الرشد و الخير منه ماءمولان و فضل ماله مبذول و فضل قوته مكفوف و نصيبه من الدنيا القوت، لا يشبع من العلم طول دهره و الذّل احب اليه من اللّه مع العزّ مع غيره و التواضع احّب اليه من الشّرف يستكثر قليل المعروف و يستقل كثير المعروف من نفسه و يرى الناس كلهم خيرا منه و انّه شرّهم فى نفسه و هو تمام الامر)(455)

اى هشام! اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: خداوند با چيزى بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقل اوكامل نشده است. بايدمردم از كفر و شرارتش در امان و به نيكى و هدايتش اميدوار باشند، زيادى مالش را ببخشند و زيادى گفتارش را نگهدارد،بهره او از دنيابه مقدار قوتش باشد. تا زنده است از دانش سير نشود، ذلّت درپيشگاه خدا را از عزّت دربرابر غير خداو تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نيكىِ اندك ديگران را زياد و نيكى بسيار خود را اندك شمارد، همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر داند و اين تمام مطلب است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 10 صفت و خصلت را براى عاقل بيان مى فرمايد: (ان يحلم عمنّ جهل عليه و يتجاوز عمّن ظلمه و يتواضع لمن هو دونه و يسابق فوقه فى طلب البر و اذا اراد ان يتكلم تدبّر فان كان خيرا تكلم فغنم و ان كان شرا سكت فسلم و اذا عرضت له فتنة استعصم باللّه و امسك لسانه و اذا راءى فضيلة انتهز بها لا يفارقه الحياء و لا يبدوا منه الحرص فتلك عشر خصال يعرف بها العاقل) (456)

1. بردبارى نسبت به كسى كه نادانى ورزيده است.

2. گذشت نسبت به كسى كه به او ستم كرده است.

3. تواضع نسبت به افراد پايين تر.

4. سبقت گرفتن از افراد بالاتر در طلب نيكى.

5. هرگاه بخواهد تكلم كند تدبّر و عاقبت انديشى كند، اگر سخن او خير است تكلم كند كه بهره برده است و اگر سخن او شر است، سكوت ورزد تا سالم ماند.

6. هرگاه فتنه و بلايى به او رسد به خداوند پناه ببرد.

7. دست و زبان خود را كنترل كند.

8. هرگاه فضيلت را مشاهده كرد به طرف آن برود.

9. از حيا جدا نشود.

10. حرص ازاو ظاهرنشود. اين ده صفت است كه به سبب آن عاقل شناخته مى شود.

## وظايف انسان عاقل

1. شناخت نسبت به زمان 2. شاءن خويش را يافتن 3. حفظ زبان

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (على العاقل ان يكون عارفا بزمانه مقبلاً على شاءنه حافظا لسانه) (457) برخردمند است اين كه نسبت به زمان، شناخت داشته باشد، شاءن و منزلت خويش را بفهمد و زبان خود را كنترل كند.

## عوامل پرورش عقل

1. علم و دانش.

2. تجربه: (العقل غريزه تزيد بالعمل و التجارب )(458) عقل و خرد يك نوع غريزه است كه به واسطه علم و تجربه افزون مى شود.

3. ترحم نسبت به نادان: (من اوكد اسباب العقل رحمة للجاهل) (459) از عوامل مؤثر و مؤ كد در فزونى عقل، رحمت و ترحّم نسبت به نادان است.

4. تعليم و ياد دادن: (اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم) (460) از عواملى كه كمك مى كند به پرورش عقل تعليم و ياد دادن است.

## عوامل نقصان عقل

1. هوا پرستى و شهوت: (ذهاب العقل بين الهوى و الشهوة) (461) آنچه مايه از بين رفتن عقل مى شود پيروى از هوس و شهوت است.

2. كبر ورزيدن: امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: (ما دخل قلب امرء شئ من الكبر الانقص من عقله) (462) داخل نمى شود مقدارى از كبر در قلب آدمى مگر اين كه از عقل او كاسته مى شود.

3. عُجب داشتن: (اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله) (463) عجب ورزيدن و خوش بين بودن به خويشتن، دليلى است بر ضعف و كوتاهى عقل.

## ميزان شناخت عقل

در احاديث اسلامى معيارهاى مختلفى براى شناخت عقل و ميزان خرد افراد ذكر شده است كه نمونه هايى از آن را ذكر مى كنيم:

1. كيفيت رفتار و عمل: (كيفيّة الفعل تدل على كميّة العقل) (464)

كيفيت و چگونگى عمل، حاكى از مقدار عقل و خرد مى باشد.

2. راءى و نظريه: (راءى الرجل ميزان عقله) (465) راءى و نظر هر انسانى معيار سنجش خرد اوست.

3. اظهار سخن: (عند بديهة المقال تختبر عقول الرجال) (466) به هنگام سخن گفتن، انديشه هاى افراد شناخته مى شود.

4. فرستاده و نماينده.

5.نوشتار.

6.هديه.

(ثلاثة تدلّ على عقول اربابها الرسول والكتاب والهديه) (467) سه چيز از خرد و عقل انسان حكايت مى كند. 1. فرستاده ونماينده. 2. نوشتار 3. هديه.

7. انكار حرف ناصحيح: امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (اذا اردت ان تختبر عقل الرجل فى مجلس واحد فحدّثه فى خلال حديثك بما لا يكون فان انكره فهو عاقل و ان صدّقه فهو احمق) (468) هرگاه خواستى امتحان كنى خرد و عقل شخصى را در يك مجلس؛ در اثناء سخن گفتن يك حرف ناصحيح و نشدنى را بگوييد،اگر مستمع منكر شد خردمند است و اگر تصديق كرد احمق است.

در پايان اين بحث مناسب است با لشكريان عقل و جهل كه از امام كاظم عليه‌السلام نقل شده است آشنا شويم. امام كاظم عليه‌السلام براى هشام بن حكم حدود هفتاد لشگر از عقل و جهل بيان مى دارد كه در بعضى كتاب ها بيش از هفتاد نقل شده لكن تكرارى است. قال الكاظم عليه‌السلام لهشام:.(.. يا هشام اعرف العقل وجنده والجهل وجنده تكن من المهتدين) اى هشام! خرد و لشگرش را بشناس و نادانى و لشگرش را بشناس تا از ره يافته ها باشى...

## جنود عقل و جهل

ايمان كفر

تصديق تكذيب

اخلاص دورويى

اميدوارى نوميدى

عدالت جور

خشنودى ناخشنودى

سپاسگزارى ناسپاسى

بى طمعى طمع

توكل حرص

راءفت -قسوت

دانايى نادانى

پارسايى پرده درى

زهد رغبت

نرمش تندخويى

ترس دليرى

فروتنى بزرگ منشى

آرامش شتاب

بردبارى نابخردى

خموشى ياوه سرايى

پذيرش جويى گردن فرازى

تسليم تجبر

گذشت كينه توزى

دل نرمى سخت دلى

يقين شك

شكيبايى بى تابى

چشم پوشى انتقام

بى نيازى گدايى

انديشه كردن بى فكرى

حفظ فراموشى

پيوست بريدن

قناعت شكم پرستى

مواسات دريغ كردن

دوستى دشمنى

وفا غدر

فرمانبردارى نافرمانى

كوچكى سربلندى

سلامت بلا

فهم كودنى

معرفت انكار

مدارا درشتى

پاكى باطن نيرنگ

رازدارى فاش كردن

نيكوكارى ناسپاسى

حقيقت ريا

نيكويى زشتى

پنهان كارى افشا

انصاف ستم

خوددارى حسودى

پاكيزگى پليدى

شرم بى شرمى

ميانه روى اسراف

آسايش رنج

مدارا درشتى

عافيت بلاء

اعتدال فزون طلبى

دانش هوس

وقار سبكى

سعادت شقاوت

توبه اصرار بر گناه

محافظت سهل انگارى

دعا- استنكاف

نشاط كسالت

شادى اندوه

الفت جدايى

سخاوت بخل

خشوع خودبينى

حفظ گفتار سخن چينى

آمرزش خواهى فريفتگى

زيركى حماقت

(يا هشام لاتجمع هذه الخصال الاّ لنبى اووصى او مؤمن امتحن اللّه قلبه للايمان واما ساير ذلك من المؤمنين فان احدهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه الجنود من اجناد العقل حتى يستكمل العقل و يتخلص من جنود الجهل، فعند ذلك يكون فى الدرجه العليا مع الانبياء والاوصياء عليهم السلام وفّقنا اللّه وايّاكم لطاعته) (469) اى هشام! همه اين خصلت ها فراهم نشوند مگر براى پيغمبر يا وصى پيغمبر يا مؤمنى كه خداوند، دلش رابا ايمان آزموده است و اما مؤمنان ديگر هيچكدام از اين صفات بيرون نيستند كه برخى از جنود عقل را دارند، تا عقل آنان كامل شود و از جنود جهل رها شوند و در اين هنگام در بلندترين پايه همراه پيغمبران و اوصيا باشند. خداوند ما و شما را براى اطاعت خود توفيق دهد.

روش هاى تربيت عقلانى

## اوّلين روش: تفكر و انديشيدن

يكى از عوامل پرورش عقل و تربيت خرد فكر نمودن و انديشيدن در آيات و نعمت هاى بزرگ الهى است قرآن به دو طريق مردم را دعوت و تشويق به تفكر و انديشيدن نموده است:

1. گاهى به صورت مستقيم، امر به تفكر نموده است.

2. گاهى مسايل برهانى واستدلالى را بيان كرده كه محتاج به تفكر و است.

اما طريق اول را كه امر به تفكر نموده است در اين آيات ملاحظه مى كنيم: (قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا للّه مثنى و فردى ثم تتفكروا)(470) بگو تنها شما را به يك چيز اندرز مى دهم و آن اين كه دو نفر دو نفر يا به تنهايى براى خدا قيام كنيد سپس فكر خود را به كار گيريد و انديشه نماييد جالب اين است در اينجا قرآن مى فرمايد (تتفكروا) (بيانديشيد) اما در چه چيز؟ از اين نظرمطلق است و به اصطلاح (حذف متعلق دليل بر عموم است ) يعنى در همه چيز، در زندگى معنوى و مادى. در مسايل مهم زندگى و در مسايل كوچك زندگى و در همه آيات و نشانه هاى الهى فكر كنيد ولى از همه بهتر، انديشه براى پيدا كردن اين چهار سؤ ال است: از كجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به كجا مى روم؟ و اكنون در كجا هستم؟

گاهى مى فرمايد: ما آيات خود را براى شما بيان كرديم، شايد فكر خود را به كار اندازيد. (كذلك يبين اللّه لكم الايات لعلكم تتفكرون )(471) گاهى مى فرمايد: چرا فكر خود را به كار نمى اندازيد؟ (افلا تتفكرون )(472) گاهى سرزنش مى نمايد كه چرا انسان ها فكر نمى كنند؟ (اولم يتفكروا)(473) آيا اين ها فكر نكردند؟ از اين تعبيرات مختلف مى فهميم كه قرآن اهميت فوق العاده اى براى تفكر و انديشيدن كه وسيله اى است براى تربيت عقلانى قايل شده است و اين تفكر انواع مختلف دارد از حيث متعلق، مانند تفكر در آسمان و زمين و خلقت انسان و مانند آن كه بدان اشاره مى شود.

1. تفكر در خلقت آسمان ها و زمين

قرآن در آيات متعدد مى فرمايد: در آفرينش آسمان ها وزمين، نشانه هاو آياتى از ذات پروردگار است براى افرادى كه انديشه خود را به كار بياندازند. (ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس و ما انزل اللّه من السماء من ماء فاحيى به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابّة و تصريف الرياح و السحاب المسخربين السماء و الارض لايات لقوم يعقلون )(474) در آفرينش آسمان و زمين و گردش شب و روز و حركت كشتى ها در دريا به سود مردم و بارانى كه خداوند از آسمان فرو مى فرستد و زمين هاى مرده را زنده مى كند و انواع جنبندگان را در روى زمين پخش كرده است و چرخش بادها و ابرهايى كه در ميان زمين و آسمان به كار گماشته شده اند در اين امور نشانه هايى براى خردمندان است.

نشانه هايى كه خداوند متعال، در اين آيه شريفه براى خداشناسى مطرح نموده از باب نمونه است نه اين كه آيات الهى منحصر به اين ها باشد، زيرا آيات حق و آثار قدرت او بيش از اين است كه بتوان شمارش كرد. (و فى كل شئ له آية تدلّ على انه واحد) از اين رو حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (ما راءيت شيئا الاّ و راءيت اللّه قبله و بعده و معه) (475) هيچ چيز را نديدم مگر اين كه پيش از آن و بعد از آن و همراه آن خدا را مشاهده كردم. تنها رشد عقلى و فكرى لازم است كه انسان در هر چيز آيات حق را مشاهده كند.

برگ درختان سبز در نظر هوشيار

هر ورقش دفترى است معرفت كردگار

سعدى گويد:

آفرينش همه تنبيه خداوند دل است

دل ندارد كه ندارد به خداوند اقرار

كوه و دريا و درختان همه در تسبيحند

نه همه مستمعى فهم كند اين اسرار

عقل حيران شود از خوشه زرّين عنب

فهم عاجز شود از حبّه ياقوت انار

پاك وبى عيب خدايى كه به تدبير عزيز

ماه و خورشيد مسخّر كند و ليل و نهار

(ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولى الالباب الذين يذكرون اللّه قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون فى خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانك فقنا عذاب النار)(476) همانا در آفرينش آسمان ها و زمين و از پى يكديگر آمدن شب و روز، براى خردمندان نشانه هايى وجود دارد، آنان كه خدا را در همه حالت ها ايستاده و نشسته و خفته ياد مى كنند و درباره آفرينش آسمان ها و زمين مى انديشند و مى گويند: پروردگارا! اين جهان را بيهوده نيافريدى، تو پاك و منزّهى، پس ما را از عذاب دوزخ در امان دار.

راستى اين همه سفارش براى چيست؟ مگر آگاهى و اطلاع از نظام آفرينش آسمان ها و زمين براى بشر چه سودى دارد؟

پاسخ اين كه اسلام بر انديشه و خرد استوار است و بناى عقيدتى دين مبين اسلام چنان است كه هر چه انسان بر حقايق طبيعى، آگاهى يابد ايمانى آگاهانه تر و قلبى راسخ ‌تر خواهد يافت.

عطاءبن ابى رياح مى گويد: روزى نزد عايشه رفتم واز او پرسيدم: شگفت انگيزترين چيزى كه در عمرت از پيامبر اسلام ديدى چه بود؟

گفت: كار پيامبر همه اش شگفت انگيز بود ولى از همه عجيب تر اين كه: شبى از شب ها كه پيامبر در منزل من بود، به استراحت پرداخت، هنوز آرام نگرفته بود كه از جا برخاست و لباس پوشيد و وضو گرفت و به نماز ايستاد و آنقدر در حال نماز و در جذبه خاصّ الهى اشك ريخت كه جلو لباسش از اشك چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد و چندان گريست كه زمين از اشك چشمش تر شد و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گريان بود. هنگامى كه (بلال ) او را به نماز صبح فرا خواند، پيامبر را گريان ديد. عرض كرد: چرا چنين گريانيد شما كه مشمول لطف خدا هستيد؟ فرمود: (افلا اكون للّه عبدا شكورا) آيا نبايد بنده شكر گذار خدا باشم؟ چرا نگريم؟ خداوند در شبى كه گذشت آيات تكان دهنده اى بر من نازل كرد؛ سپس شروع به خواندن آيه فوق و آيات چهارگانه بعد از آن نمود و در پايان فرمود: (ويل لمن قرئها و لم يتفكر فيها)

واى به حال آن كس كه آن ها را بخواند و در آن ها نيانديشد در روايات اهل بيت عليهم السلام نيز دستور داده شده كه هر كس براى نماز شب بر مى خيزد اين آيات را تلاوت كند و در روايتى از حضرت على عليه‌السلام نقل شده كه پيامبر خدا هرگاه براى نماز شب برمى خواست نخست مسواك مى كرد و سپس نظرى به آسمان مى افكند و اين آيات را مى خواند(477).

فريد وجدى در دائرة المعارف خود از قول (نيوتن ) دانشمند معروف غربى چنين نقل مى كند كه مى گويد:

در باره آفريدگار جهان و خداوند، هرگز شك نكنيد زيرا معقول نيست ضرورت و علت و معلول فاقد شعور، به تنهايى رهبر وجود باشد، چون ضرورت كور و يكسان در هر مكان و در هر زمان متصوّر نيست كه اين همه كاينات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد بلكه همه اين امور حتما بايد از يك مبداء داراى علم وحكمت واراده سرچشمه گيرد.

2. تفكر در آفرينش انسان

قرآن به مساءله آفرينش انسان، بسيار عنايت دارد واز مسلمانان مى خواهد كه پيرامون چگونگى پيدايش انسان ومراحل رشد وتكامل جسمى وى بررسى و مطالعه كنند زيرا دقّت وتفكّر در خلقت پيچيده جسم انسان و برتر از آن روح آدمى، در تربيت وپرورش نيروى عقلانى انسان نقش مؤ ثّرى دارد. (هوالذى خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم يخرجكم طفلاً ثم لتبلغوا اشدكم ثم لتكونوا شيوخا ومنكم من يتوفى من قبل و لتبلغوا اجلاً مسمى و لعلكم تعقلون )(478) او كسى است كه شما را از خاك آفريد سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده ) سپس شما را به صورت طفلى (از شكم مادر) بيرون مى فرستد، بعد به مرحله كمال قوت مى رسيد، بعد از آن پير مى شويد و (در اين ميان ) گروهى از شما پيش از رسيدن به اين مرحله مى ميرند به پايان عمر خود مى رسيد و شايد تعقل كنيد.

قرآن در بعضى آيات مى فرمايد: انسان به دقت بنگرد ونظر كند كه از چه چيز خلق شده است واين نظر كردن در پرورش وتربيت عقل وخرد او مؤثر است (فلينظر الانسان ممّ خلق، خلق من ماء دافق يخرج من بين الصّلب و الترائب )(479) انسان بايد درباره آغاز پيدايش خود بيانديشد، او از آب جهنده اى كه از ميان صلب پدر و سينه مادر بيرون مى آيد خلق شده است. به راستى تفكر در خلقت موجودات جهان - خصوصا انسان - باعث پرورش خرد و هدايت انسان به راه راست مى شود چنان كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام نسبت به گمراهان مى فرمايد: (و لو فكّروا فى عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا الى الطريق) (480) اگر در بزرگى قدرت الهى فكر مى كردند به راه راست باز گشتند.

3. تفكر در عالم گياهان

قرآن كريم براى تربيت عقلانى و پرورش نيروى خرد انسان نه تنها مسلمانان را به شناخت و تفكر در ويژگى هاى جسمى و روحى انسان فرا مى خواند بلكه آنان را به تحقيق پيرامون گياهان و جانوران نيز تشويق مى كند و از آنان مى خواهد كه با بررسى در مورد اين پديده هاى طبيعى حقانيت معارف الهى را باور كنند و از روى آگاهى ايمان بياورند.

(فلينظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا و عنبا و قضبا و زيتونا و نخلاً و حدائق غلبا و فاكهة و ابّا متاعا لكم و لانعامكم )(481) انسان بايد خوراك خود را به چشم خرد بنگرد كه ما آب باران را فرو ريختيم، پس خاك زمين را شكافتيم و از دل زمين گياهان را رويانديم درختان انگور، ميوه پر بار، درختان زيتون و خرما، باغ هاى پر درخت، ميوه هاى گوناگون و چراگاه ها را در اختيار شما و چهارپايانتان قرار داديم.

4. تفكر در زندگى زنبور عسل

(و اوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون ثم كلى من كلّ الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون )پروردگار تو به زنبور الهام كرد كه در كوه ها و درختان و داربست هايى كه مردم مى سازند منزل برگزين، سپس از ميوه هاى شيرين تغذيه كن، و راه هايى كه پروردگارت براى تو تعيين كرده است بپيما. از درون دل اين زنبورها شربت گوارا و رنگارنگى بيرون مى آيد كه در آن براى مردمان شفاست، همانا در اين امر براى انسان هاى انديشمند نشانى از قدرت خداست.

در اين جا اين سؤال پيش مى آيد: با اين كه الهام غريزى منحصر به زنبوران عسل نيست و در همه حيوانات وجود دارد چرا تنها اين تعبير آمده است؟ امّا با توجه به يك نكته پاسخ اين سؤال روشن مى شود و آن اين كه: امروز كه زندگى زنبوران عسل دقيقا از طرف دانشمندان مورد بررسى عميق قرار گرفته، و ثابت شده است كه اين حشره شگفت انگيز آن چنان تمدّن و زندگى اجتماعى شگفت انگيزى دارد كه از جهات زيادى بر تمدن انسان و زندگى او پيشى گرفته است لذا قرآن به طرز اعجاز آميزى با كلمه (وحى ) به اين موضوع اشاره نموده است؛ تا اين واقعيت را روشن سازد كه زندگى زنبوران عسل را هرگز نبايد با انعام و چهارپايان و مانند آن ها مقايسه كرد لذا قرآن كريم فقط زندگى و خانه ساختن او را و چگونه از ثمرات استفاده كردن را كه در نتيجه اين برنامه منظم عمل عسل كه در آن شفا قرار داده شده مورد عنايت و ذكر قرار داده است و بعد بيان مى كند جريان زنبور عسل را ذكر كرديم تا نشانه روشنى از عظمت و قدرت خداوند باشد براى آن هايى كه تفكر و انديشه مى كنند (ان فى ذلك لاية لقوم يتفكّرون )

5. تفكر در تاريخ گذشتگان

يكى از عوامل بيدارى انسان و رشد و پرورش خرد بشر تفكر و انديشه در تاريخ زندگى امت هاى گذشته است. قرآن كريم به پيامبر گويد: (فاقصص القصص لعلهم يتفكرون )(482) اين داستان ها را براى آن ها بازگو كن شايد درباره آن بيانديشند و مسير صحيحى را پيدا كنند. آگاهى از سر انجام كار ملت ها به انسان مى فهماند كه چه روشى پسنديده است و چه روشى ناپسند. كدام يك از ملت ها و امتها در اثر پيمودن راه حق و عدل، به نيك بختى و سعادت رسيدند و كدام يك از آنان به علت گناه و معصيت در ورطه هلاكت و نابودى قرار گرفتند و ازآن جا كه آگاهى از تاريخ گذشتگان تاءثير فراوانى در پرورش خرد و عقل انسان دارد قرآن فقط به بيان رويدادهاى مهم در امت هاى گذشته اكتفا نكرده بلكه انسان ها را فرا مى خواند كه در زمين گردش كنند و عاقبت تبهكاران و ستمگران را مشاهده كنند.

(لقد كان فى قصصهم عبرة لاولى الالباب )(483) در سرگذشت هاى آن ها درس عبرتى براى صاحبان انديشه است (الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد)(484) آيا نديدى پروردگارت با عاد آن شهر پر قدرت چه كرد؟ (الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل )(485) آيا نديدى پروردگارت با اصحاب فيل (لشكر ابرهه ) چه كرد؟ (افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمرّ اللّه عليهم و للكافرين امثالها)(486) آيا در زمين، سير نكردند تا ببينند عاقبت كار كسانى كه قبل از آن ها بودند به كجا رسيد؟ خداوند آن ها را هلاك كرد و براى كافران، امثال اين مجازات ها خواهد بود.

قرآن كريم جريان قوم حضرت نوح و صالح و موسى و ديگر انبيا را مطرح مى كند و مى فرمايد: اگر اين ها هلاك شدند به خاطر گناهانشان بود و اين هلاكت و نابودى اقوام گذشته براى نسل بعدى درس عبرت خواهد بود چه اين كه مى فرمايد: سران كفر و ستم را اگر از بين برديم چون گناه فراوان كردند (فاهلكناهم بذنوبهم )(487) يا اين كه به پيامبر مى فرمايد: به اقوام خود بگو: اگر تو را تكذيب كنند خداوند آن ها را عذاب و نابود مى كند، چون خداوند كسانى را از قبل بر اثر ستم و ظلم و تكذيب نابود كرده است و شما يك دهم آنان به حساب نمى آييد (و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلى فكيف كان نكير)(488)

حضرت على عليه‌السلام در موعظه به فرزندش امام مجتبى عليه‌السلام مى فرمايد: پسرم درست است كه من به اندازه همه كسانى كه قبل از من مى زيسته اند عمر نكرده ام اما در كردار آن ها نظر افكندم و در اخبارشان تفكر نمودم و در آثارشان به سير و سياحت پرداختم تا آن جا كه همانند يكى از آن ها شدم بلكه گويى به خاطر آنچه از تاريخشان به من رسيده با همه آن ها از اول جهان تا امروز بوده ام. من قسمت زلال و مصفاى زندگى آنان را از بخش كدر و تاريك باز شناختم و سود و زيانش را دانستم و از ميان تمام آن ها قسمت هاى مهم و برگزيده را برايت خلاصه نمودم.

(اى بنى انّى و ان لم اكن عمرّت عمر من كان قبلى فقد نظرت فى اعمالهم و فكّرت فى اخبارهم و سرت فى آثارهم حتى عدت كاحدهم بل كانّى بما انتهى الىّ من امورهم قد عُمّرت مع او لهم الى آخرهم فعرفت صفو ذلك من كدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من كل امر نخيله) (489)

و نيز مى فرمايد: (السعيد من وعظ بغيره) سعادتمند كسى است كه از ديگران پند و عبرت گيرد.(490)

آرى؛ تفكر و انديشيدن در نظام هستى و خلقت آسمان ها و زمين و انسان و ساير موجودات باعث پرورش خرد و تربيت نيروى عقلانى انسان مى گردد و در نتيجه باعث سير و سلوك انسان به مقاصد عالى مى گردد و سعادت ابدى را براى انسان تضمين مى كند و عاقبت انسان به نيكى تمام مى شود. چنان كه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (من كثرت فكرته حسنت عاقبته) (491)

آثار ديگرى نيز در روايات براى فكر نمودن ذكر شده است مثلاً:

1. تفكر سرچشمه عمل نيك است. قال على عليه‌السلام: (ان التفكر يدعوا الى البر و العمل به) (492)

2. فكر باعث پرورش خرد است و انسان را به سعادت و كمال هدايت مى كند:( الفكر يهدى الى الرشاد)(493).

3. فكر نمودن موجب بصيرت و بينايى مى شود: (افكر تستبصر)(494)

4. تفكر موجب ايمنى از لغزش هاست: (دوام الفكر و الحذر يؤ من الزلل و ينجى من الغير)(495)

امام خمينى قدس سره در بيان تفكر وفضيلت آن مى فرمايد: يكى از درجات تفكر انديشيدن در لطايف صنعت واتقان و دقايق خلقت است به قدرى كه در طاقت بشر است ونتيجه آن علم به مبداء كامل وصانع حكيم است... بالجمله تفكر در لطايف ودقايق صنعت واتقان نظام خلقت از علوم نافعه و از فضايل اعمال قلبيه وافضل از جميع عبادات است زيرا كه نتيجه آن اشرف نتايج است.(496)

## طريق دوّم: تفكر از راه استدلال

قرآن علاوه بر دعوت به تفكر به طور مستقيم از طريق امر به انديشيدن در نظام پهناور هستى وموجودات جهان حقايقى را در قرآن بيان نموده كه پى بردن به آن محتاج به تفكر و انديشيدن است و آن عبارت است از طرح استدلال و اقامه برهان بر واقعياتى از قبيل برهان بر يگانگى خداوند و ضرورت قيامت و مانند آن و شديدا طرفدار برهان و استدلال مى باشد و در رد كفار و مشركين كه به غير خدا توجه مى كردند، مى فرمايد: (هاتوا برهانكم) اين تعبير در چهار مورد در قرآن آمده است: بقره، 111؛ انبياء، 124؛ نحل، 64 و قصص، 75.

اين منطق برهان طلبى حكايت از محتواى غنى و قوى قرآن كريم مى كند چرا كه سعى دارد با مخالفان خود نيز برخورد منطقى داشته باشد چگونه ممكن است از ديگران مطالبه برهان كند وخود نسبت به آن بى اعتنا و بى توجه باشد حال براى اثبات اين مطلب نمونه هايى از استدلال قرآن را ذكر مى كنيم.

1. استدلال بر يگانگى خداوند از طريق نظم جهان

قرآن مى فرمايد (لو كان فيهما الهة الا اللّه لفسدتا)(497). اگر در آسمان و زمين خدايانى جز (اللّه ) بود فاسد مى شدند و جهان بر هم مى ريخت. اين دليل و برهانى كه براى توحيد و يگانگى خداوند آمده، در عين سادگى و روشنى يكى از براهين دقيق فلسفى است. و دانشمندان از آن به عنوان (برهان تمانع ) ياد مى كنند. خلاصه اين برهان را اين چنين مى توان بيان كرد:

ما بدون شك نظام واحدى را در جهان حكم فرما مى بينيم. نظامى كه در همه جهان هماهنگ است قوانينش ثابت و در آسمان و زمين جارى است، برنامه هايش با هم منطبق و اجزايش متناسب است. اين هماهنگى قوانين و نظامات آفرينش از اين حكايت مى كند كه از مبداء واحدى سرچشمه گرفته است چرا كه اگر مبداءها متعدد بودند و اراده هاى مختلف داشتند اين هماهنگى هرگز وجود نداشت و همان چيزى كه قرآن از آن به فساد تعبير مى كند در عالم به وضوح ديده مى شد ما اگر كمى اهل تحقيق باشيم از بررسى يك كتاب به خوبى مى توانيم بفهميم آن را يك نفر نوشته است يا چند نفر؟

كتابى كه تاءليف يك نفر است هماهنگى و انسجام مخصوص در ميان عبارات جمله بندى ها تعبيرات مختلف، كنايات و اشارات، طرز ورود و خروج در بحث ها و خلاصه تمام قسمت هايش يك پارچه و هماهنگ است چرا كه زاييده يك فكر و تراوش يك قلم است امّا اگر دو يا چند نفر، هر چند همه دانشمند باشند و صميمى و داراى روح همكارى نزديك، هر كدام تاءليف بخشى از آن را بر عهده گيرد باز در اعماق عبارات و الفاظ و طرز بحث ها، آثار اين دو گانگى و چند گانكى نمايان است. دليل آن هم روشن است زيرا دو نفر هر قدر همفكر و هم سليقه باشند بالاخره دو نفرند. اگر همه چيز آنها يكى بود يك نفر مى شدند بنابراين به طور قطع بايد تفاوتهايى داشته باشند.

حال هر قدر اين كتاب، بزرگ تر و مفصل تر باشد و در موضوعات متنوّع ترى بحث كند زودتر اين ناهماهنگى احساس مى شود. كتاب بزرگ عالم آفرينش - كه عظمتش به قدرى است كه با تمام وجودمان در لابلاى عبارات آن گم مى شويم - نيز مشمول همين قانون است به راستى كه ما هر چه اين كتاب بزرگ هستى را ورق بزنيم در همه جاى آن آثار يك نظم عالى و انسجام و هماهنگى قابل توصيف در ميان كلمات وصفحات وسطورش نمايان است.(498)

هر قدر انسان در نظام هستى دقّت و مطالعه كند جز نظم دقيق كه حاكى از ذات يگانه هستى است چيزى نمى بيند لذا قرآن كريم مى فرمايد: (ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسئا و هو حسير)(499) در آفرينش جهان هستى به وسيله خداوند رحمان، هيچ تضاد و عيبى نمى بينى. بار ديگر نگاه كن آيا هيچ شكاف و خللى مشاهده مى كنى؟ بار ديگر به عالم هستى نگاه كن سر انجام چشمانت در (جستجوى خلل و نقصان ناكام مانده ) به سوى تو باز مى گردد در حالى كه خسته و ناتوان است.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (و اعلم يا بنى انه لوكان لربك شريك لاتتك رسله و لراءيت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته) پسرم! بدان اگر پروردگارت شريكى داشت رسولان او نيز به سوى تو مى آمدند و آثار ملك و قدرتش را مى ديدى و افعال وصفاتش را مى شناختى (500).

2. استدلال بر رسالت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

قرآن مى فرمايد: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول و فرستاده خداوند است و دعوت او به اسلام حقيقت دارد كه از سه راه استدلال بر حقانيت رسالت مى نمايد.

نخست اينكه قرآن كريم بيّنه و دليل روشنى است در دست او. دوم كتب آسمانى پيشين كه نشانه هاى او را دقيقا بيان كردند و پيروان اين كتب در عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را به خوبى مى شناختند.

سوم پيروان فداكار و مؤمنان مخلص كه بيانگر صدق دعوت و گفتار او مى باشند؛ زيرا يكى از نشانه هاى حقّانيّت يك مكتب، اخلاص و فداكارى و عقل و درايت و ايمان پيروان آن مكتب است چرا كه هر مكتبى را از پيروانش مى توان شناخت.

(افمن كان على بيّنة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسى اماما و رحمة اولئك يؤ منون به )(501) آيا آن كسى كه دليل آشكارى از پروردگار خويش دارد و به دنبال آن شاهدى از سوى او مى باشد و پيش از آن كتاب موسى كه پيشوا و رحمت بود آن حق طلبان و حق جويان به او ايمان مى آورند.

در اين كه منظور از شاهد كيست؟ بعضى از مفسران گفتند: جبرئيل است و لكن بسيارى از مفسران آن را به حضرت على عليه‌السلام تفسير كردند كه رواياتى بر اين معنا دلالت مى كند از جمله: از حضرت سؤ ال مى كنند درباره شما كدام آيه قرآن نازل شده به همين آيه استدلال مى فرمايد و مى فرمايد: پيامبر بيّنه الهى داشت و شاهد من بودم (502) و آيه سوره رعد اين معنا را تاءييد مى كند (و يقول الذين كفروا لست مرسلاً قل كفى باللّه شهيدا بينى وبينكم و من عنده علم الكتاب )(503) كافران گويند: تو پيامبر نيستى بگو: همين اندازه بس كه خداوند ميان من و شما شاهد و گواه است و همچنين كسى كه نزد او علم كتاب است در روايات بسيارى از فريقين شيعه و سنى چنين مى خوانيم كه منظور از (من عنده علم الكتاب )حضرت على عليه‌السلام است.

4. استدلال بر معاد

قرآن كريم براى اثبات قيامت استدلال هاى مختلفى نموده از طريق استدلال به آفرينش نخستين و تكيه به قدرت و حكمت و عدالت پروردگار كه اينك بعضى از آيات را ذكر مى كنيم:

1. آفرينش نخستين: (و ضرب لنا مثلاً و نسى خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشاءها اول مرة و هو بكل خلق عليم )(504) و براى ما مثالى زد و آفرينش خود را فراموش كرد و گفت: چه كسى اين استخوان ها را زنده مى كند در حالى كه پوسيده است؟ بگو: همان كسى آن را زنده مى كند كه نخستين بار آن را آفريد و او به هر مخلوقى آگاه است در غالب تفاسير نقل شده است كه مردى از مشركان قطعه استخوان پوسيده اى را پيدا كرد و گفت با اين دليل محكم به مخاصمه با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برمى خيزم و سخن او را درباره معاد ابطال مى كنم آن را برداشت و نزد پيامبر آمد و گفت: چه كسى مى تواند اين استخوان هاى پوسيده را از نو زنده كند؟ اين آيات در پاسخ او نازل شد.

2. قدرت خداوند: (اولم يروا ان اللّه الذى خلق السموات و الارض لم يعى بخلقهن بقادر على ان يحيى الموتى بلى انه على كل شى قدير)(505) آيا آنها نمى دانند خداوندى كه آسمان ها و زمين را آفريده و از آفرينش آن ها ناتوان شده قادر است بر اينكه مردگان را زنده كند آرى او بر هر چيزى توانا است.

3. احياى زمين مرده: (واللّه الذى ارسل الرياح فتثير سحابا فسقناه الى بلدميت فاحيينا به الارض بعد موتها كذلك النشور)(506) خداوند آن كسى است كه بادها را فرستاد تا ابرهايى را به حركت در آورند ما اين ابرها را به سوى سرزمين مرده اى مى رانيم و به وسيله آن زمين را بعد از مردنش زنده مى كنيم رستاخيز نيز همين گونه است.

5. استدلال به اعجاز قرآن

قرآن كريم براى اثبات اين كه اين كتاب آسمانى معجزه جاويدان پيامبر گرامى اسلام از ناحيه خداوند متعال است استدلال مى كند به اين كه اولاً اگر از ناحيه غير خدا بود هر آينه اختلاف و تناقض گويى در آن مشاهده مى شد اكنون كه در آن اختلاف و تناقض نيست پس مردم بايد بدانند كه از طرف خداوند نازل شده است.

(افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير اللّه لوجدوا فيه اختلافا كثيرا)(507) آيا در باره قرآن نمى انديشيد كه اگر از ناحيه غير خدا بود اختلافات فراوانى در آن مى يافتند؟ اگر با دقت نگاه كنيم هرگز نوشته هاى يك نفر نويسنده يكسان نيست، بلكه آغاز و انجام يك كتاب نيز تفاوت دارد مخصوصا اگر كسى در كوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد، حوادثى كه پايه يك انقلاب فكرى و اجتماعى و عقيدتى همه جانبه را پى ريزى كند. او هر قدر بخواهد سخنان خود را يكسان و يك نواخت كند و عطف به سابق تحويل دهد قادر نيست. امّا قرآن كه در مدت 23 سال بر طبق احتياجات مردم در شرايط مختلف نازل شده هيچگونه اختلافى بين مطالب او ديده نمى شود.

ثانيا در آيات مختلف دعوت به تحدّى نموده و مبارز طلبيده است و اين نوع استدلال شاهدى بر اين معناست كه قرآن از ناحيه خداوند متعال است نه ساخته و پرداخته فكر بشر (قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياءتوا بمثل هذا القرآن لاياءتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا)(508)

بگو: اگر تمام جن و انس اجتماع كنند تا كتابى همانند قرآن بياورند نمى توانند، اگر چه نهايت همفكرى و همكارى را به خرج دهند و پشتيبان يكديگر باشند. آيات تحدى نيز در سوره بقره آيه 23 و هود آيه 13 و 14 و يونس در آيه 38 آمده است.

6. استدلال بر ضرورت جهاد و دفاع

قرآن كريم براى اثبات لزوم تشريع جهاد و دفاع استدلال مى كند به اين كه اگر دفاع خداوند از مظلومين نباشد و به آن ها اذن جهاد و پيكار را با ستمگران ندهد، هر آينه مراكز مذهبى ويران مى گردد و ديگر مردم نمى توانند عبادت خدا كنند. در بعضى آيات مى فرمايد: اگر دفاع نباشد، هر آينه زمين را فساد و تباهى مى گيرد. روشن است كه اين دو مساءله در طول هم هستند، يعنى اگر مراكز مذهبى و مساجد و كليساها و صومعه ها نابود شد و امور دينى و معارف حق در آن بيان نشد، در اين صورت زمين را فساد و معصيت فرا مى گيرد. در سوره حج مى فرمايد: (و لو لا دفع اللّه الناس بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم اللّه كثيرا)(509) اگر خداوند بعضى از آن ها را به وسيله بعضى دفع نكند، ديرها و صومعه ها و معابد يهود و نصارا و مساجدى كه نام خدا در آن بسيار برده مى شود ويران مى گردد.

و در سوره بقره مى فرمايد: (ولولا دفع اللّه الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لكن اللّه ذوفضل على العالمين )(510) و اگر خداوند بعضى از مردم را به وسيله بعضى ديگر دفع نكند، زمين را فساد مى گيرد، ولى خداوند نسبت به جهانيان لطف و احسان دارد.

7. استدلال بر عدم مجازات ستمگران در دنيا

(ولو يؤ اخذاللّه الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة و لكن يؤ خّرهم الى اجل مسمى )(511) اگر خداوند مردم را به خاطر ستمشان (در دنيا) مجازات كند جنبنده اى را بر روى زمين باقى نخواهد گذارد ولى مجازات آن ها را تا زمان معين به تاءخير مى اندازد.

روشن است كه اگر بنا بر مجازات فورى باشد دامن همه را خواهد گرفت، لكن معصومين عليهم السلام مستثنى هستند چون آن ها قطعا ظالم نيستند، البته آيه شريفه يك حكم نوعى را بيان مى كند نه كلى.

دوّمين روش: فراگيرى علم و دانش

يكى از روش هاى مؤثر در جنبه تربيت عقلانى و از عوامل مهم در پرورش نيروى خرد و انديشه را قرآن كريم لزوم فراگيرى علم و كسب دانش مى داند.

لذا قرآن مى فرمايد: اگر كسى عالم بود و از دانش بهره مند بود مى تواند نشانه هاى حق را بفهمد و تعقل كند (و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون )(512)

اسلام با ارزش ترين افراد را كسانى مى داند كه از بهره علمى بيشترى برخوردار هستند رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (اكثر الناس قيمة اكثرهم علما و اقلّ الناس قيمة اقلّهم علما)(513) ارزشمندترين مردم كسانى اند كه علم بيشترى دارند وكم ارزش ترين آنان كسانى هستند كه علم ودانش كمترى دارند.

## تاءثير علم در تربيت عقلانى

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (مؤيد العقل العلم) (514) علم باعث تاءييد و تحكيم عقل مى شود. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (كثرة النظر فى العلم يفتح العقل) (515)

مطالعه و دقت زياد در مسايل علمى انديشه انسان را به كار مى اندازد. حضرت على عليه‌السلام از علم به عنوان چراغ و روشن كننده خرد تعبير نموده است: (العلم مصباح العقل) (516) و نيز مى فرمايد: (العلم منير العقل) (517) عقل استعدادى است كه به وسيله علم و تجربه ها زياد مى گردد.

در قرآن هدف آفرينش جهان، علم و دانش معرفى شده كه بر اساس علم انسان، نيروى عقلانى او زياد مى گردد كه در نتيجه معرفت انسان به خداوند بيشتر و عبوديت بشر زيادتر مى گردد (اللّه الذى خلق سبع سموات و من الارض مثلهنّ يتنزّل الامر بينهنّ لتعلموا ان اللّه على كل شئ قدير)(518) خداوند كسى است كه هفت آسمان را آفريد و از زمين نيز همانند آن را؛ فرمان او در ميان آن ها پيوسته نازل مى شود تا بدانيد كه خداوند بر هر چيز تواناست.

## فضيلت علم در قرآن

1. اهميت علم: قرآن تا آن جا به تحصيل علم و دانش اهميت قايل شده كه مسلمانان را ملزم مى سازد كه همه در ميدان جنگ شركت نكنند، بلكه گروهى بمانند و معارف اسلامى را بياموزند. (و ما كان المؤمنون لينفروا كافّة فلولانفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلّهم يحذرون )(519) شايسته نيست مؤمنان همگى (به سوى جهاد) كوچ كنند چرا از هر گروهى طايفه اى از آنان كوچ نمى كنند و (طايفه اى بماند) تا در دين (و احكام و معارف اسلام ) آگاهى پيدا كنند و به هنگام بازگشت به سوى قوم خود آن ها را انذار نمايند تا از (مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خوددارى كنند.

2. هدف از بعثت انبيا تعليم دانش و تربيت: قرآن مى فرمايد: (كما ارسلنا فيكم رسولاً منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزكيكم و يعلمكم الكتاب و الحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون )(520) رسولى در ميان شما از نوع خودتان فرستاديم تا آيات ما را بر شما بخواند و شما را تزكيه كند و كتاب و حكمت بياموزد و آنچه نمى دانستيد به شما ياد دهد.

3. تقرّب به خداوند متناسب با درجات علم: قرآن مى فرمايد: (يرفع اللّه الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات )(521) خداوند متعال كسانى را كه از علم بهره دارند درجات عظيمى مى بخشد اگر براى مؤمن درجه است، براى مؤمن عالم درجات خواهد بود. منظور از بالابردن درجات قطعا بالا بردن مكانى نيست بلكه بالا بردن از نظرمقام قرب پروردگار است.

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد از آيه استفاده مى شود كه مؤمنان دو گروه هستند: مؤ منان عالم، مؤمنان غيرعالم ومؤمنان عالم برتر و بالاتر هستند سپس به آيه (هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون )استدلال مى نمايند.

4. نام راسخان در علم كنار نام خدا: (ومايعلم تاءويله الاّ اللّه والراسخون فى العلم يقولون امنّا به )(522) حقايق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمى دانند. در عظمت علم واقعى و علماى حقيقى همين بس كه نام آنان در رديف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهى است.

5. علم شرط زمامدارى: (ان اللّه قد بعث لكم طالوت ملكا و زاده بسطة فى العلم و الجسم )(523) خداوند طالوت را به عنوان زمامدار براى شما برگزيده و علم و قدرت جسمى او را وسعت بخشيده است.

6. علم شرط مديريت: (اجعلنى على خزائن الارض انى حفيظ علم )(524) حضرت يوسف عليه‌السلام هنگامى كه پيشنهاد مقام مهمى در حكومت مصر به او داده شد، گفت: مرا به سرپرستى خزائن بگماريد و دو دليل براى اين مديريت ذكر كرد: امانتدارى و علم و آگاه بودن.

7. فراگيرى علم مفيد: (هل اتّبعك على ان تعلّمن مما علّمت به رشدا)(525) موسى عليه‌السلام به خضر عليه‌السلام گفت: آيا من از تو پيروى كنم تا از آنچه به تو تعليم داده شده و مايه رشد و صلاح است به من بياموزى؟

8. طلب فزونى در علم: (و قل ربّ زدنى علما)(526) بگو پروردگارا! علم و دانش مرا زياد كن.

9. دانشمندان در رديف ملائكه: (شهداللّه انه لا اله الاهو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط)(527) در اين آيه شريفه دانشمندان واقعى در رديف فرشتگان قرار گرفته اند و اين خود، امتياز دانشمندان را بر ديگران اعلام مى كند و نيز از آيه استفاده مى شود امتياز دانشمندان از اين نظر است كه در پرتو علم خود به حقايق اطلاع يافته و به يگانگى خدا كه بزرگ ترين حقيقت است معترفند.(528)

10. ويژگى هاى دانشمندان الهى:

الف ) ايمان و عقل: (الراسخون فى العلم يقولون امنّا به كل من عند ربّنا و ما يذّكّر الاّ اولواالالباب )(529) راسخان در علم مى گويند: به همه آن ايمان آورديم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان انديشه متذكّر نمى شوند.

ب ) خشيت از خدا: (انما يخشى اللّه من عباده العلماء)(530) همانا بندگان دانشمند از خداوند خشيت دارند.

ج ) سجده و گريه: (ان الذين اوتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرّون للاذقان سجّدا)(531) آن ها كه پيش از اين، علم و دانش به آنان داده شده هنگامى كه اين آيات بر آنها خوانده مى شود، به خاك مى افتند و سجده مى كنند. (ويخرّون للاذقان يبكون و يزيدهم خشوعا)(532) آن ها (بى اختيار) به زمين مى افتند وسجده مى كنند واشك مى ريزند وهر زمان خشوعشان بيشتر مى شود.

د) درك اسرار هستى: (ومن آياته خلق السموات والارض واختلاف السنتكم و الوانكم ان فى ذلك لايات للعالمين )(533) و از آيات او آفرينش آسمان ها و زمين و تفاوت زبان ها و رنگ هاى شماست؛ در اين، نشانه هايى است براى عالمان.

11. خداوند معلّم حقيقى: (الرّحمن علّم القرآن )هر چند معلّمان بكوشند و استادان تلقين كنند همه اين ها اسباب هستند و آموزنده حقيقى خداوند است.

الف ) حضرت آدم عليه‌السلام را علم اسامى آموخت: (و علّم الاسماء كلّها)(534)

ب ) حضرت داوود عليه‌السلام را زره سازى آموخت: (علمنّاه صنعة لبوس لكم )(535)

ج ) حضرت عيسى عليه‌السلام را حكمت آموخت:(يعلمه الكتاب و الحكمة )(536)

د) حضرت خضر را علم ومعرفت آموخت: (وعلمنّاه من لّدنّا علما)(537)

ه‍) پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اسرار نظام جهان آموخت: (علّمك مالم تكن تعلم )(538)

و) عالميان را بيان بيآموخت: (خلق الانسان علمّه البيان )(539)

## علم وسيله است نه هدف

در قرآن، علم هدف شمرده نشده است بلكه وسيله اى است براى رشد و هدايت و رسيدن به مقصد. در مورد حضرت موسى عليه‌السلام و خضر قرآن چنين بيان مى كند: (قال له موسى هل اتّبعك على ان تعلّمن مما علّمت رشدا)(540) آيا من اجازه دارم از تو پيروى كنم تا از آنچه به تو تعليم داده شده و مايه رشد وصلاح من است به من بياموزى؟ از تعبير رشدا چنين استفاده مى شود كه علم هدف نيست بلكه براى راه يافتن به مقصود و رسيدن به خير و صلاح مى باشد. چنين علمى ارزشمند است و بايد از استاد آموخت.

## فضيلت علم در احاديث

1. فضيلت و برترى علم: قال على عليه‌السلام (لاكنز انفع من العلم) (541) هيچ گنجى سودمند تر از علم نيست. قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم:( سارعوا فى طلب العلم فالحديث من صادق خير من الدنيا و ما عليها من ذهب و فضّة) (542) در طلب علم شتاب كنيد خبرى از يك راستگو (شنيدن ) بهتر است از دنيا و آنچه طلا و نقره در آن است.

2. طلب علم و جهاد در راه خدا: قال على عليه‌السلام: (الشاخص فى طلب العلم كالمجاهد فى سبيل اللّه انّ طلب العلم فريضة على كل مسلم و كم من مؤمن يخرج من منزله فى طلب العلم فلا يرجع الاّ مغفورا)(543) آن كه براى تحصيل علم بيرون رود، همانند مجاهد در راه خداست. همانا تحصيل دانش بر هر مسلمانى واجب است و چه بسا مؤمنى كه از خانه خود براى تحصيل دانش خارج شود به خانه بر نمى گردد جز آن كه آمرزيده شده باشد.

3. زندگى در پرتو كسب علم: قال على عليه‌السلام: (اكتسبوا العلم يكسبكم الحياة) (544) علم و دانش تحصيل كنيد كه در پرتو آن حيات را به دست آوريد. قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (طالب العلم بين الجهال كالحىّ بين الاموات )(545) طلب كننده دانش در ميان نادانان، مانند زنده در بين مردگان است.

4. عبادت خداوند در پرتو علم: قال على عليه‌السلام: (تعلّموا العلم فانّ تعلمّه حسنة... بالعلم يطاع اللّه ويُعبد بالعلم يعرف اللّه ويوحّد بالعلم توصل الارحام وبه يعرف الحلال والحرام) (546) دانش بياموزيد كه آموزش آن حسنه است... به وسيله علم، خداوند اطاعت وعبادت مى شود و با علم خداوند شناخته مى شود و به وسيله علم صله ارحام انجام مى شود و حلال وحرام الهى شناخته مى گردد.

5. برترى علم بر عبادت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (فضل العلم احبّ الىّ من فضل العبادة) (547) فضيلت دانش محبوب تر است نزد من از فضيلت عبادت.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (قليل العلم خير من كثير العبادة) (548) علم اندك برتر از عبادت فراوان است.

6. زكات علم: قال الصادق عليه‌السلام: (انّ لكل شئ زكاة و زكاة العلم ان يعلّمه اهله) (549) هر چيزى زكاتى دارد وزكات علم، تعليم به كسانى است كه اهليّت آن را دارند.

7. پاداش آموزش علم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من تعلّم للّه و علّم للّه دُعى فى ملكوت السموات عظيما)(550) هر كه تحصيل علم براى خدا كند و آن را براى خدا به ديگران بياموزد در ملكوت آسمان ها بزرگ خوانده مى شود.

8. فراگيرى علوم مهم: قال على عليه‌السلام: (العمر اقصر من ان تعلم كلّ ما يحسن بك علمه فتعلّم الا همّ فالا همّ)(551) عمر، كوتاه تر از آن است كه همه چيز را خوب بدانى، پس هر دانشى را كه مهمّ و مهم تر باشد فراگير.

9. حيات علم در پرتو مذاكره: (عن ابى عبداللّه رحم اللّه عبدا احيى العلم قال قلت و ما احياؤ ه قال ان يذكر به اهل الدين و اهل الورع) (552) خدا رحمت كند بنده اى را كه علم را زنده كند راوى گفت: عرض كردم: زنده كردن علم چيست؟ فرمود، با دينداران و اهل ورع مذاكره كردن.

10. استغفار براى طالب علم: قال الصادق عليه‌السلام: (طالب العلم يستغفر له كل شئ حتى الحيتان فى البحر)(553) براى طالب علم همه موجودات طلب مغفرت مى كنند حتى ماهيان دريا.

11. تواضع معلم و شاگرد: قال على عليه‌السلام: (تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم) (554) فروتنى كنيد براى كسى كه به او علم مى آموزيد و فروتنى كنيد نسبت به كسى كه از او علم ياد مى گيريد.

12. ويژگى هاى عالم: قال لقمان لابنه وهو يعظه للعالم ثلاث علامات العلم باللّه و بما يحبّ وبما يكره.(555) لقمان در موعظه به فرزندش مى گويد: براى دانشمند سه نشانه هست: شناخت خدا وشناخت آنچه مورد محبت وكراهت خداست.

13. منزلت عالم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (فضل العالم على غيره كفضل النبى على امّته) (556) برترى دانشمند بر ديگران مانند برترى پيامبر بر امّت است. قال على عليه‌السلام: (العالم امين اللّه فى الارض )(557) دانشمند امين خدا در زمين است.

14. غرور به علم: قال على عليه‌السلام: (من ادّعى من العلم غايته فقد اظهر من جهله نهايته) (558) هر كس ادعا كند به نهايت علم دست يافته نهايت نادانى خود را ابراز داشته است. قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من قال انا عالم فهو جاهل) (559) هر كس ادعا كند كه او دانشمند است در حقيقت نادان است.

15. تكريم عالم: قال على عليه‌السلام: (من وقّر عالما فقد و قرّ ربّه) (560) هر كس عالمى را تكريم و احترام كند خداوند را تكريم و احترام كرده است. (اذا راءيت عالما فكن له خادما) هر گاه عالمى را ديدى براى او خدمتگزار باش.

16. آفت تحصيل علم براى غير خدا: قال على عليه‌السلام: (من تعلّم العلم رياءا و سمعة يريد به الدنيا نزع اللّه بركته و ضيق عليه معيشته و وكله اللّه الى نفسه و من وكله اللّه الى نفسه فقد هلك )(561) هر كس علمى را به عنوان ريا و سمعه بياموزد و اراده بهره دنيوى نمايد خداوند بركت را از او مى برد و زندگى او سخت مى شود و خداوند او را به خودش رها مى كند كه در نتيجه هلاك مى گردد.

17. وظيفه متعلم: قال على عليه‌السلام: (على المتعلّم ان يداءب نفسه فى طلب العلم و لا يمّل من تعلّمه و لا يستكثر ما علم) (562) وظيفه متعلم و دانش آموز آن است كه خود را به طلب علم و فراگيرى آن عادت دهد و از تحصيل علم خسته نشود و علم خود را زياد نشمرد.

18. وظيفه عالم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ينبغى للعالم ان يكون قليل الضحك كثير البكاء و لايمارى و لا يجادل...)(563) سزاوار است كه عالم كم بخندد زياد گريه كند و مجادله نكند.

19. خطر عمل بدون علم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من عمل على غير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح) (564)

هر كس بدون دانش عمل كند فسادش بيش از اصلاح او خواهد بود.

20. خطر علم بدون عمل: قال على عليه‌السلام: (من تعلّم العلم و لم يعمل بما فيه حشره اللّه يوم القيمة اعمى) (565) هر كس علم را فرا گيرد و به آن عمل نكند، روز قيامت خداوند او را كور محشور خواهد كرد.

## رفع محدوديت در طلب علم

در ضرورت فراگيرى علم و لزوم كسب دانش، همين بس كه اسلام خصوصيتى براى آن قايل شده كه براى هيچ موضوعى قايل نشده و آن اين كه محدوديت از چهار جهت برداشته شده و همه انسان هاى مسلمان را به تحصيل و فراگيرى دانش دعوت نموده است.

1. طايفه و نژاد: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (طلب العلم فريضة على كل مسلم) (566) طلب علم و دانش بر هر مسلمان لازم است.

2. مكان: پيامبر گرامى اسلام مى فرمايد: طلب علم و دانش كنيد گرچه مسافت هاى دورى را بپيمايد. (اطلبوا العلم و لو بالصين) (567) طلب كنيد علم را گرچه به چين مسافرت كنيد.

3. زمان: امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (طلب العلم فريضة على كل حال) (568) طلب علم واجب است در هر حالى و در هر زمانى.

4. معلم: حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (الحكمة ضالة كل مؤمن فخذوها و لو من افواه المنافقين) (569) حكمت گمشده هر مؤمن است، آن را فراگيريد گرچه از منافقين باشد، بنابر تحقيقى كه صورت گرفته جمله (اطلب العلم من المهد الى اللحد) در جوامع روايى ديده نشد فقط در نهج الفصاحه، ص 64 آمده است.

سوّمين روش تربيت عقلانى: آزاد انديشى و پرهيز از تقليد

يكى از عوامل بسيار مؤثر در تربيت عقلانى مساءله آزادانديشى و پرهيز از تقليد و تبعيت از نياكان است. و قرآن كريم پيروى جاهلانه از نياكان را مردود مى داند چرا كه باعث ركود عقل و خرد انسانى است. (قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آبائنا او لو كان اباؤ هم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون )(570) مشركان گويند: ما پيرو كيش پدران خود هستيم (و به آيين خدايى نمى گرويم ) آيا آنان بايد تابع پدران خود باشند اگر چه آنان از خرد بى بهره بوده اند؟

در جاى ديگر مى فرمايد: (و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل اللّه و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه اباءنا اولوكان آبائهم لا يعلمون شيئا و لا يهتدون )(571) هرگاه به آن ها گفته شود: به سوى آنچه خدا نازل كرده و به سوى پيامبر بياييد مى گويند: آنچه را از پدران خود يافته ايم مارا بس است آيا نه چنين است كه پدران آنها چيزى نمى دانستند و هدايت نيافته بودند؟ نظير همين معنا در سوره زخرف آيه 23 و سوره لقمان آيه 21 آمده است.

موضوع تقليد از نياكان، در زمان جاهليّت به شدت رايج بود و به همين دليل در آيات مختلفى از قرآن منعكس است مساءله افتخار به نياكان و احترام بى قيد و شرط و تا سر حد پرستش در برابر افكار و عقايد آنان جزء رسوم ديرينه آن ها بود متاءسفانه امروز هم اين مساءله در جوامع بشرى و ملل مختلف انسانى وجود دارد و اين عمل در واقع يك نوع بت پرستى و منطق جاهلى است كه بايد با آن مبارزه شود.

## تشويق قرآن به آزاد انديشى

بسيارى از مذاهب پيروان خود را از مطالعه و بررسى سخنان ديگران نهى مى كنند چرا كه مى ترسند منطق ديگران برترى پيدا كند و پيروانشان را از دستشان بگيرد امّا قرآن كريم در اين قسمت بندگان راستين خداوند را كسانى مى داند كه اهل تحقيقند. نه از شنيدن سخنان ديگران وحشت دارند و نه تسليم بى قيد و شرط مى شوند و نه هر وسوسه اى را مى پذيرند. قرآن كريم انسان ها را به آزاد انديشى تشويق مى نمايد و مى فرمايد: (فبشّر عباد الذين يستمعون القول فيتّبعون احسنه اولئك الذين هديهم اللّه و اولئك هم اولوا الالباب )(572) بندگان مرا بشارت بده كسانى كه سخنان را شنونده و از نيكوترين آن ها پيروى مى كنند آن ها كسانى هستند كه خدا هدايتشان كرده و آن ها خردمندانند.

در اين آيه شريفه بندگان خدا و خردمندان را اين طور توصيف مى كند كه آن ها به سخنان اين و آن بدون در نظر گرفتن گوينده و خصوصيات ديگر گوش فرا مى دهند وبا نيروى عقل وخرد بهترين آن ها را بر مى گزينند، هيچ تعصبى در آن ها نيست وهيچ گونه محدوديتى در انديشه آنان وجود ندارد و آن ها جوياى حقند و تشنه حقيقت. هر جا آن را بيابند با تمام وجود از آن استقبال مى كنند.

چهارمين روش: ايجاد زمينه سالم تربيتى

يكى از روش هاى مفيد در تربيت عقلانى و نيروى انديشه افراد، ايجاد زمينه سالم تربيتى است. دين اسلام به اين موضوع عنايت خاصّى دارد و براى ايجاد زمينه سالم تربيتى از نظر خرد و انديشه و جلوگيرى از ضايعاتى كه ممكن است از طريق وراثت و همسر گزينى اتفاق افتد، رعايت برخى از امور را لازم مى شمارد و در اين زمينه دستورات تربيتى خاصى دارد كه عبارتند از:

1. هنگام ازدواج بايد به خصوصيات شخصى و نحوه تربيت همسر توجه گردد زيرا كودكان تحت تاءثير آن خصوصيات قرار مى گيرند.

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (يا ايها الناس اياكم و خضراء الدمن قيل يا رسواللّه و ما خضراء الدمن قال المراءة الحسناء فى منبت السّوء) يعنى از ازدواج با فردى كه مانند سبزه اى در جاى كثيفى رشد يافته اجتناب كنيد. گفتند: منظور از خضراء دمن چيست؟ فرمودند: مقصود زن زيبايى است كه در خانواده اى فرومايه رشد يافته است. در ازدواج بايد به انتقال ويژگى هاى پدر و مادر به فرزندان توجه نمود. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:( تخيروا لنطفكم فان العرق دسّاس )(573) در انتخاب همسر دقت كنيد زيرا ويژگى هاى پدر ومادر از طريق توارث منتقل مى شود.

2. اسلام براى جلوگيرى از ضايعات احتمالى كه در اثر وراثت پيش مى آيد تاءكيد مى كند كه برخى از ازدواج ها صورت نپذيرد. اسلام افراد را از ازدواج با انسان احمق كه از نظر هوشى عقب مانده است برحذر مى دارد. امام صادق عليه‌السلام از حضرت على عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: (اياكم و تزوج الحمقاء فانّ صحبتها بلاء و ولدها ضياع) (574) يعنى با زن احمق ازدواج نكنيد زيرا همنشينى با او بلا و مصيبت است و فرزند حاصل از اين ازدواج باعث تباهى است.

3. از نظر اسلام با كسى كه مرتكب شرب خمر مى شود نبايد ازدواج كرد. امام صادق عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: (من زوّج كريمته شارب الخمر فقد قطع رحمها)(575) يعنى كسى كه دختر خود را به شرابخوار بدهد رحم او را قطع كرده است شايد مراد از قطع رحم او اين باشد كه با اين ازدواج سبب نازايى او شده است و يا مراد اين است كه او را از يك پيوند درست و ازدواج محكم و استوار محروم ساخته است.

4. اسلام تاءكيد فراوان دارد كه همسرى را انتخاب كنيد كه داراى تعهد دينى و مذهبى باشد گرچه از نظر امكانات مالى واز جهت حسن ظاهر محروم است چون كسى كه به خاطر مال وجمال حاضر به ازدواج گردد به هدفش نمى رسد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (من تزوج امراءة لمالها و كله اللّه اليه و من تزوجها لجمالها راءى فيها ما يكره و من تزوجها لدينها جمع اللّه له ذلك )(576) كسى كه ازدواج كند به خاطر ثروت زن، خداوند او را وا مى گذارد و هر كس ازدواج كند به خاطر جمال مى بيند در زن چيزى را كه باعث ملالت و كراهت او شود و هر كس به خاطر دين زن ازواج كند خداوند امور ديگر را براى او فراهم مى سازد.

پنجمين روش: تمثيل و تشبيه معقول به محسوس

قرآن يكى از روش هاى مؤثر در تربيت عقلانى را مساءله تمثيل مى داند ولذا در بسيارى از آيات براى پرورش خرد و انديشه انسان ها مَثَل ذكر شده است.

مثل بيان يك موضوع است به صورت ديگرى، به نوعى كه بين آن دو شباهت وجود داشته باشد و با ذكر آن، موضوع اول روشن گردد(577) مثل آنچه را كه پوشيده و نامعلوم است آشكار و معلوم مى كند و ماهيت امور را روشن مى سازد(578) مثل زدن پرده هاى ابهام را كنار مى زند و معقولات را همچون محسوسات جلو چشم آدمى ترسيم مى نمايد.

قرآن كريم از مثل براى بيان حقايق و روشن نمودن مفاهيم استفاده نموده تا انسان ها را هدايت و تربيت كند و عقل ها را از آميختگى به محسوسات و متخيلات به درك معقولات و حقايق برساند. لذا مثال را وسيله اى براى تفكر و تذكر مى داند و مى فرمايد: (و لقد ضربنا للناس فى هذا القرآن من كل مثل لعلهم يتذكرون )(579) يعنى ما در اين قرآن از هر چيزى براى مردم مثلى زده ايم، شايد متذكّر شوند (تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون )يعنى ما اين مثل ها را براى مردم مى آوريم، شايد بيانديشند.

## نقش مؤثر مثال

نقش مثال در توضيح وتفسير مباحث، نقش انكار ناپذيرى است. لذا در هيچ علمى از ذكر مثال براى اثبات حقايق وروشن ساختن آن بى نياز نخواهيم بود. گاهى يك مثال بجا كه با مقصود ما هماهنگ است، مطلب را از آسمان به زمين مى آورد وبراى همه قابل فهم مى سازد. بنابراين مى توان گفت: مثال در مباحث علمى، تربيتى، اجتماعى، اخلاقى وغير آن نقش هاى مؤثر زير را دارد.

1. مثال مسايل را حسّى مى كند.

2. مثال راه را نزديك مى كند.

3. مسايل را همگانى مى سازد.

4. ذكر مثل، درجه اطمينان به مسايل را بالا مى برد.

## تمثيل در قرآن

در قرآن تمثيل هاى فراوانى ذكر شده است از جمله: تمثيل انفاق در راه خدا به دانه پر بركت.(580) تمثيل زندگانى دنيا به بازى وسرگرمى (581) تمثيل اعمال كافران به خاكستر در برابر باد.(582) تمثيل حق وباطل به آب زلال وكف روى آب (583) تمثيل عالم بى عمل به حيوان (584) تمثيل افراد بى ايمان به چهارپايان (585) تشبيه منافقان به چوبهاى خشك (586) در اينجا به سه نمونه از آن اشاره مى كنيم:

1. تمثيل روشن براى بيان ضعفها

قرآن مى فرمايد: (يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون اللّه لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لايستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب ما قد روا اللّه حق قدره ان اللّه لقوى عزيز)(587) اى مردم! مثلى زده شده است، به آن گوش فرا دهيد؛ كسانى را كه غير از خدا مى خوانيد هرگز نمى توانند مگسى بيافرينند، هر چند براى اين كار دست به دست هم دهند، و هرگاه چيزى از آن ها بربايد نمى توانند آن را باز پس بگيرند. هم اين طلب كنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم اين عابدان و هم آن معبودان ) آن ها خدا را آن گونه كه بايد بشناسند نشناختند خداوند قوى و شكست ناپذير است.

2. تمثيل گويايى براى غيبت كردن

قرآن كريم براى اين كه مردم را از غيبت كردن برحذر دارد و قبح و زشتى اين عمل را كاملاً مجسّم سازد آن را در ضمن يك مثال گويا بيان مى كند و مى فرمايد آيا هيچ يك از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد (ايحبّ احدكم ان ياءكل لحم اخيه ميتا) به يقين همه شما از اين امر كراهت داريد (فكر هتموه )تعبير به (مرده ) به خاطر آن است كه غيبت در غياب افراد صورت مى گيرد و آنان همچون مردگان قادر بر دفاع از خويشتن نيستند.

3. مثال جالب براى مقام والاى مجاهدان

خداوند براى مقام و منزلت مجاهدان در راهش، مثالى جالب ذكر مى كند، به اين صورت كه خود را خريدار و مؤمنان را فروشنده معرفى كرده، مى گويد: خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خريدارى مى كند و در برابر اين متاع، به آنها بهشت مى دهد (ان اللّه اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه )و چون در هر معامله اى در حقيقت پنج ركن اساسى وجود دارد كه عبارتند از: خريدار، فروشنده، متاع، قيمت و سند معامله خداوند در اين آيه به تمام اركان آن اشاره نموده، خود را (خريدار) و مؤمنان را (فروشنده ) و جان ها و اموال را (متاع ) و بهشت را (ثمن و قيمت ) براى اين معامله قرار داده و به دنبال آن به (اسناد) معتبر و محكم اين معامله كه پنجمين ركن است اشاره كرده، مى فرمايد: اين وعده حقى است بر عهده خداوند كه در سه كتاب آسمانى (تورات، انجيل، قرآن ) آمده است. (وعدا عليه حقا فى التوراة و الانجيل و القرآن )(588)

## تمثيل در روايات

1. مَثَل مؤمن: قال الكاظم عليه‌السلام: (المؤمن كمثل كفتى الميزان كلما زيد فى ايمانه زيد فى بلائه) (589) مؤمن همانند دو كفه ترازوست، هر اندازه در ايمانش فزونى باشد در گرفتاريش فزونى است. قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل المؤمن كمثل الارض منافعهم منها و اذا هم عليها)(590) مثل مؤمن همانند زمين است، منافع و سودهاى مردم از آن است و آزار و اذيت مردم بر آن.

3. مثل مؤمنان در محبت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل المؤمنين فى توادّهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمّى) (591) مثل مؤمنين در دوستى و رحمت و عطوفت ورزيدن به يكديگر، همانند يك پيكر است هنگامى كه عضوى از آن به درد آيد ساير اعضا گرفتارى بيدارى و تب پيدا مى كنند.

3. مثل اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلّف عنها غرق) مثل اهل بيت من همانند كشتى نوح است، هر كس بر آن سوار شود نجات يابد و هر كه تخلف ورزد غرق گردد.(592)

4. مثل عالم بى عمل: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل من يعلّم الناس الخير و ينسى نفسه كمثل المصباح الذى يضيئ للناس و يحرق نفسه) (593) مثل كسى كه به مردم خير و خوبى بياموزد و خود را فراموش كند، همانند چراغ است كه براى مردم نور و روشنايى بخشد و خود بسوزد.

5. مثل همنشين صالح: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل الجليس الصالح مثل العطّار ان لم يعطك من عطر اصابك من ريحه) (594) مثل همنشين شايسته چون عطرفروش است اگر از عطرش به تو نبخشد، از بوى عطرش بهره مند شوى.

6. مثل دانشمندان: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ان مثل العلماء فى الارض كمثل النجوم فى السماء يهتدى بها فى ظلمات البرّ و البحر)(595) همانا مثل دانشمندان در زمين، مانند ستارگان آسمان است كه در تاريكى ها خشكى و دريا به وسيله آن ها هدايت حاصل مى شود.

7. مثل برادر دينى: (مثل الاخوين مثل اليدين تغسل احدهما الاخرى) (596)

دو برادر (دينى ) همچون دو دست باشند كه يكى ديگرى را بشويد.

8. مثل حريص به دنيا: قال الباقر عليه‌السلام: (مثل الحريص على الدنيا مثل دودة القزّ كلما ازدادت من القزّ على نفسها لفّا كان ابعد لها من الخروج حتى تموت غمّا)(597)

مثل حريص بر دنيا همانند كرم ابريشم است كه هر اندازه بر اطراف خود تار بتند او را از بيرون آمدن باز دارد تا از روى اندوه بسيار بميرد.

9. مثل نمازهاى پنج گانه: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل الصلوات الخمس كمثل نهر جار عذب على باب احدكم يغسل فيه كلّ يوم خمس مرّات فما يبقى ذلك من الدّنس )(598) مثل نمازهاى پنجگانه همچون نهرى است كه آب گواراى آن بر جلو در خانه يكى از شما جارى باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشويد و هيچ آلودگى از وى به جاى نماند.

10. مثل تعليم علم در كودكى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مثل الذى يتعلّم فى صغره كالنقش فى الحجر و مثل الذى يتعلّم فى كبره كالذى يكتب على الماء)(599) مثل كسى كه در كودكى علم فرا گيرد، چون نقش بر روى سنگ باشد و كسى كه در بزرگى دانش آموزد همچون نوشتن بر آب باشد.

ششمين روش: مشورت با خردمندان

يكى از روش هاى تربيت عقلانى مساءله مشورت كردن با افراد صاحب خرد و انديشه است. چون يك انسان هر قدر از نظر فكرى نيرومند باشد نسبت به مسايل مختلف تنها از يك يا چند بعد مى نگرد و ابعاد ديگر بر او مجهول مى ماند امّا هنگامى كه مسايل در شورا مطرح گردد و عقل ها و تجربه ها و ديدگاه هاى مختلف به كمك هم بشتابند، مسايل كاملاً پخته و كم عيب و نقص مى گردد و از لغزش دورتر است.

اصولاً مردمى كه كارهاى مهم خود را با مشورت و صلاح انديشى يكديگر انجام مى دهند كمتر گرفتار اشتباه مى شوند؛ به عكس افرادى كه گرفتار استبداد راءى هستند و خود را بى نياز از افكار ديگران مى دانند هر چند از نظر فكرى فوق العاده باشند غالبا گرفتار خطاها و اشتباهات خطرناك و دردناكى مى شوند.

يكى ديگر از فوايد مشورت اين است كه انسان ارزش شخصيت افراد و ميزان دوستى و دشمنى آن ها را با خود درك خواهد كرد.

قرآن كريم براى اين موضوع اهميت خاصى قايل شده تا آن جا كه آن را يك برنامه مستمر مؤمنان مى شمرد نه يك كار زودگذر و موقت. مى فرمايد كارهاى آنها در ميانشان به صورت شورايى است (و امرهم شورى بينهم )(600)

و جالب اين كه خود پيامبر با اين كه عقل كل به شمار مى رود خداوند به او خطاب مى كند: (و شاورهم فى الامر)(601) در كارها با مسلمانان مشورت كن گرچه كلمه (الامر) در آيه شريفه مفهوم وسيعى دارد و همه كارها را شامل مى شود ولى مسلّم اين است كه پيامبر هرگز در احكام الهى با مردم مشورت نمى كرد بلكه در آن ها صرفا تابع وحى بود. بنابراين، مورد مشورت تنها در طرز اجراى دستورات و نحوه پياده كردن احكام الهى بود و به عبارت ديگر، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قانون گزارى هيچ وقت مشورت نمى كرد و تنها در طرز اجراى قانون نظر مسلمانان را مى خواست و به راءى و نظر آن ها احترام قايل مى شد و گاهى نظر آن ها را مقدم مى داشت و ترجيح مى داد با اين كه مشكلاتى از اين ناحيه حاصل مى شد كه نمونه مشورت پيامبر را در جنگ احد ملاحظه مى كنيم.

پيامبر اكرم قبل از مبارزه با دشمنان خود همه اصحاب و اهل مدينه را دعوت كرد و براى رسيدگى به اين مساءله جلسه اى تشكيل داد و موضوع دفاع را آشكارا با آن ها در ميان گذاشت؛ سپس در اين كه در داخل مدينه به پيكار دست زنند و يا از شهر خارج شوند با مسلمانان به مذاكره و مشورت پرداخت و عده اى گفتند: از مدينه خارج نشويم و در كوچه هاى تنگ شهر با دشمن بجنگيم، زيرا در اين صورت حتى مردان ضعيف و زنان و كنيزان نيز به لشكر مى توانند كمك كنند و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز با اين نظريه موافق بود كه از مدينه خارج نشوند ولى گروهى از جوانان و جنگجويان با اين راءى مخالف بودند. سعدبن معاذ و چند نفر از قبيله اوس برخاستند و گفتند: اى پيامبر! در گذشته كسى از عرب قدرت اين كه در ما طمع كند نداشته است با اين كه در آن موقع ما مشرك و بت پرست بوديم و هم اكنون تو در ميان ما هستى چگونه مى توانند در ما طمع كنند؟ نه، حتما بايد از شهر خارج شده، با دشمن بجنگيم اگر كسى از ما كشته شود شربت شهادت نوشيده و اگر هم كسى نجات يافت به افتخار جهاد در راه خدا نايل شده است.

اين گونه سخنان و حماسه ها طرفداران خروج از مدينه را بيشتر كرد به طورى كه طرح عبداللّه بن ابى در اقليت افتاد؛ خود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اين كه به خروج از مدينه تمايل نداشت، به اين مشورت احترام گذاشت و نظريه طرفداران خروج از مدينه را انتخاب كرد.

در روايات اسلامى تاءكيد زيادى روى مشاوره شده است:

1. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (انه ما من رجل يشاور احدا الاّ هدى الى الرشد) احدى در كارهاى خود مشورت نمى كند مگر اين كه به راه راست و مطلوب هدايت مى شود(602).

2. حضرت على عليه‌السلام: (من استبدّ براءيه هلك و من شاور الرجال شاركها فى عقولها) كسى كه استبداد به راءى داشته باشد هلاك مى شود و كسى كه با افراد بزرگ مشورت كند در عقل آن ها شريك شده است (603). البته اين معنا روشن است كه هر كس نمى تواند طرف مشورت قرار گيرد زيرا برخى افراد نقاط ضعفى دارند كه مشورت با آن ها نه تنها موجب تربيت عقلانى و نيروى خرد و انديشه انسان نيست بلكه مايه بدبختى و عقب افتادگى است.

3. حضرت على عليه‌السلام: مى فرمايد: با سه طايفه مشورت نكن (لاتدخلنّ فى مشورتك بخيلاً يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر) با افراد بخيل مشورت نكن زيرا تو را از بخشش و كمك به ديگران باز مى دارند و از فقر مى ترسانند.

(ولاجبانا يضعفك عن الامور) همچنين با افراد ترسو مشورت نكن زيرا آن ها تو را از انجام كارهاى مهم باز مى دارند.

(ولا حريصا يزين لك الشرّه بالجور) وبا افراد حريص مشورت نكن كه آن ها براى جمع آورى ثروت و كسب مقام، ستمگرى را در نظر تو جلوه مى دهند.(604)

فصل چهارم: اهداف تربيت

عناوينى در قرآن كريم وروايات مطرح شده كه ناظر به اهداف تربيت نفس و تزكيه روح است، البته اين اهداف در سطح هم نيستند، برخى مقدمه براى برخى ديگر است وبه تعبير ديگر بعضى اهداف متوسط هستند و بعضى اهداف عالى. مثلاً هدف از عبادت و بندگى تحصيل تقواست (و اعبدوا ربكم... لعلكم تتقون )(605) و هدف از تقوا فلاح و رستگارى است (و اتقوااللّه لعلكم تفلحون )(606) چه اين كه هدف از اقامه نماز ياد خداوند است (اقم الصلوة لذكرى )(607) و هدف از ياد خداوند آرامش قلب و طماءنينه روح است (الا بذكر اللّه تطمئن القلوب )(608) و هرگاه انسان به مقام اطمينان نفس دست پيدا كند، به مقام رضاى حق و قرب پروردگار نائل مى شود. (يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية )(609)

## پرورش روح ايمان و عمل صالح

يكى از اهداف بزرگ تربيت از ديدگاه قرآن كريم آن است كه انسان ها داراى روح ايمان و اعتقاد به ماوراى طبيعت باشند كه سعادت و كمال هر انسان در گرو ايمان محكم و اعتقاد راسخ به امور غيبى است گرچه ايمان و عمل صالح از عوامل مهم و از اركان مؤثر در تربيت است ليكن مراحل اوليه آن، اين چنين است امّا مراحل عاليه آن از اهداف مهم تربيت نفس است. قرآن كريم مى فرمايد: (يا ايها الذين آمنوا آمنوا باللّه و رسوله )(610) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! ايمان (واقعى ) به خدا و پيامبرش بياوريد. در اين آيه خداوند به تمام مؤمنانى كه ظاهرا اسلام و ايمان به خداوند را پذيرفته اند امّا هنوز ايمان در اعمال جان آن ها نفوذ نكرده است مى فرمايد: از صميم دل ايمان بياورند.

## معناى ايمان

ايمان به معناى تسليم تواءم با اطمينان خاطر است. مرحوم طبرسى مى فرمايد: ازهرى مى گويد: علماى اتفاق دارند ايمان به معناى تصديق است.

علامه طباطبايى آن را استقرار اعتقاد در قلب معنا نموده و راغب ايمان را به معنى تصديق تواءم با اطمينان خاطر گفته است. لكن قرآن كريم ايمان به معناى اعتقاد را تاءييد نمى كند بلكه بهترين معناى آن همان تسليم است زيرا مى بينيم كسانى را كه اعتقاد دارند ولى تسليم عقيده خويش نيستند كافر مى شمارد (وجحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوّا)(611) فرعونيان در باطن و نفس خويش عقيده داشتند كه آيات موسى از قبيل عصا و غيره از جانب خداست ولى در ظاهر تسليم نشدند... يا اين كه شيطان به خدا عقيده داشت مى گفت: (خلقتنى من نار)(612) و به انبيا نيز معتقد بود كه نمى تواند آن ها را بفريبد و مى دانست به بندگان با اخلاص راه ندارد (فبعزتك لاغوينهّم اجمعين الاعبادك منهم المخلصين )(613) و به قيامت نيز معتقد بود، لذا مى گفت: تا روز قيامت مهلتم بده (انظرنى الى يوم يبعثون )(614) با همه اين ها قرآن درباره اش مى فرمايد: (ابى و استكبر و كان من الكافرين )(615) او امتناع و استكبار كرد و از كافران گرديد.

بسيارى از اهل كتاب به حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عقيده داشتند و مى دانستند او پيامبر است و حتى او را مانند پسران خود مى شناختند ولى حق را كتمان مى كردند و به عقيده خويش تسليم نبودند (الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون )(616) بنابراين، ايمان به معناى اعتقاد تنها نيست بلكه به معناى تسليم در ظاهر و باطن است و مؤمن آنست كه به حق تسليم شود.(617) (انما المؤمنون الذين امنوا باللّه و رسوله ثم لم يرتابوا)(618)

## حقيقت ايمان چيست؟

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (ان من حقيقه الايمان ان تؤ ثرالحق و ان ضرك على الباطل و ان نفعك )(619) حقيقت ايمان اين است كه حق و حقيقت را بپذيرى و اختيار كنى اگر چه براى تو ضرر دارد بر باطل، گرچه باطل براى تو سود و منفعت دارد.(620) و نيز مى فرمايد: (لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما فى يداللّه اوثق منه بما فى يده) (621) ايمان بنده صادق نيست و حقيقى نيست مگر اين كه اعتمادش به خداوند بيشتر باشد از آنچه كه در اختيار خودش مى باشد.

(اجعلتم سقاية الحاجّ و عمارة المسجد الحرام كمن آمن باللّه و اليوم الاخر و جاهد فى سبيل اللّه )(622) عباس عمومى پيامبر و شيبه هركدام بر ديگرى افتخار مى كردند، عباس به آبرسانى خود به زائران خانه خدا مباهات مى كرد و شيبه به كليددارى. حضرت على عليه‌السلام فرمود: من با سنّ كم خود به اين افتخار مى كنم كه من با شمشير جهاد كردم تا شما به خدا و پيامبر آيمان آورديد. آن ها ناراحت شده، نزد پيامبر آمدند و جريان را گفتند. در اين هنگام آيه فوق نازل شد.

از اين آيه استفاده مى شود كه ارزش عمل به زنده بودن آن وداشتن روح ايمان است و امّا عمل بى ايمان كه همچون لاشه اى بى روح است از نظر دين و در بازار حقيقت، هيچ وزن وارزشى ندارد. پس مؤمنين نبايد ظاهر اعمال را معتبر شمرده، آن را ملاك فضيلت ومايه قرب به خدا بدانند، بلكه بايد آن را بعد از نظر داشتن حيات كه همان ايمان وخلوص است به حساب بياورند.(623)

## شرايط ايمان واقعى

(فلا و ربك لا يؤ منون حتى يحكّموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى انفسهم حرجا مما قضيت و يسلّموا تسليما)(624) خداوند در آيه فوق سوگند ياد مى كند كه مردم ايمان واقعى پيدا نمى كنند مگر اينكه سه شرط را دارا باشند:

الف ) به هنگام اختلاف و نزاع، به پيامبر مراجعه كنند نه به طاغوت.

ب ) در دل خود هيچ گونه احساس ضيق و دلتنگى از قضاوت پيامبر نكنند.

ج ) در برابر قضاوت پيامبر تسليم محض باشند.(625)

## ايمان بدون عمل فاقد ارزش

قرآن وقتى پيروان حقيقى تورات را توصيف مى كند مى فرمايد آنان كسانى هستند كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبعيت مى كنند. (الذين يتبعون الرسول النبى الاّمى )(626)

در اين آيه به جاى كلمه (يؤ منون ) كلمه (يتّبعون ) به كار رفته و اين بهترين تعبير است؛ زيرا ايمان به آيات خداى سبحان و ايمان آوردن به انبيا و شرايع ايشان با طاعت و تسليم در برابر دستورات ايشان است و تعبير به (يتبعون ) دلالت بر همين معنا مى كند و مى فهماند كه ايمان به معناى اعتقاد تنها فايده اى ندارد، چون هر قدر هم شخص به حقانيت آيات و شرايع الهى اعتقاد داشته باشد با اين حال وقتى اطاعت و تسليم در كارش نباشد، عملاً حق بودن آن آيات را تكذيب كرده است.(627)

## اوصاف مؤمنان حقيقى

تعبير (اولئك هم المؤمنون حقا) كه حكايت از ايمان حقيقى افراد مى كند در دو مورد در قرآن كريم ذكر شده و تحقق ايمان حقيقى در صورتى است كه انسان داراى اوصاف زير باشد.

1. تكان خوردن دل به هنگام ياد الهى.

2. افزوده شدن ايمان به هنگام تلاوت قرآن.

3. توكل به خداوند.

4. برپا داشتن نماز.

5. انفاق در راه خدا. قابل توجه اين كه اوصاف سه گانه اول، حالات قلبى و مترتّب بر يكديگر است و دو وصف اخير مربوط به اعمال ظاهرى است. (انما المؤمنون اذا ذكر اللّه و جلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا)(628)

6. هجرت در راه خدا.

7. جهاد در راه خداوند.

8. پناه دادن و يارى كردن مسلمانان. (والذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل اللّه و الذين اووا و نصروا اولئك هم المؤمنون حقا)(629)

## آيا ايمان صرف اعتقاد قلبى است؟

بعضى از علما گويند: ايمان فقط صرف اعتقاد قلبى است و عمل به جوارح و اركان از شرايط آن است و به دو دليل استناد جسته اند اول اين كه: ايمان جايگاه آن قلب و جان آدمى است قرآن كريم مى فرمايد: (كتب فى قلوبهم الايمان )(630) (و لمّا يدخل الايمان فى قلوبكم )(631) علاوه بر اين كه قرآن كريم بعد از ايمان، عمل صالح را بيان مى كند و عمل صالح غير از ايمان است، زيرا اگر يكى باشند لازم مى آيد عطف شئ بر نفس خود كه از نظر ادبى بايد بين معطوف و معطوف عليه تغاير باشد نه اتحاد.

امّا برخى ديگر از علما معتقدند ايمان اعم از اعتقاد و عمل صالح است. مرحوم علاّمه مجلسى معتقد است عمل جزء ايمان است و لذا بابى را تحت عنوان (ان العمل جزءالايمان )در جلد 69 بحارالانوار مطرح نموده و روايات مختلفى را ذكر كرده است. از جمله از حضرت رضا عليه‌السلام نقل مى كند:( الايمان عقد بالقلب لفظ باللسان عمل بالجوارح لا يكون الايمان الاّ هكذا)

مشهور بين علماء آنست كه ايمان صرف اعتقاد قلبى است و عمل جزء كمال ايمان است. شاهدش رواياتى است كه گويد ايمان كامل نمى گردد مگر به بعضى از امور مانند تفقّه در دين و اندازه گيرى در زندگى و صبر در مصائب.

## تاءثير متقابل ايمان و عمل صالح

قرآن كريم هر جا سخن از ايمان آورده در كنارش عمل صالح را ذكر نموده كه 52 مرتبه ايمان و عمل صالح در قرآن همراه با يكديگر ذكر شده است، به نحوى كه گويى دو امر جدا ناپذير در رشد و تعالى انسان هستند و راستى هم چنين است زيرا ايمان و عمل صالح مكمل يكديگرند و تاءثير متقابل در يكديگر دارند. ايمان اگر در اعماق جان نفوذ كند حتما شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابيد و عمل او را عمل صالح خواهد كرد، همچون چراغ فروزانى كه از درون اتاق نور به بيرون مى تابد و چنين است چراغ پر فروغ ايمان كه اگر در قلب انسان روشن شود آثارش از چشم و گوش و زبان و دست و پاى او آشكار مى گردد و اصولاً ايمان همچون ريشه است و عمل صالح ميوه آن. وجود ميوه شيرين دليل بر سلامت ريشه است و وجود ريشه سالم سبب پرورش ميوه هاى مفيداست،(632) لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: (فبالايمان يستدل على الصالحات و بالصالحات يستدل على الايمان) (633) به وسيله ايمان مى توان به اعمال شايسته استدلال نمود و به سبب اعمال صالح مى توان بر وجود ايمان نيز استدلال كرد.

## آثار ايمان و عمل صالح

1. رسيدن به حيات طيب: (من عمل صالحا من ذكر و انثى و هو مؤمن فلنحيينَّه حيوة طيّبة و لنجزينّهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون )(634) هر كس عمل صالحى انجام دهد چه مرد باشد چه زن در حالى كه ايمان دارد او را زنده مى كنيم به زندگى پاك وپاكيزه اى وپاداش مى دهيم او را به بهتر از آنچه عمل مى كنند.

2. پوشاندن لغزش ها و اصلاح كارها: (والذين آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزّل على محمد و هو الحق من ربهم كفّر عنهم سيّئاتهم و اصلح بالهم )كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده و همه حق است و از سوى پروردگار نيز ايمان آوردند خداوند گناهانشان را مى بخشد و كارهايشان را اصلاح مى كند.

3. مشمول رحمت الهى شدن: (فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم فى رحمته )(635) كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آن ها را در رحمت خود وارد مى كند

4. محبوبيت در جان مردم: (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات، سيجعل لهم الرحمن ودّا)(636) كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمن محبت آن ها را در دل هاى مردم مى افكند.

5. رستگارى: (قد افلح المؤمنون )به تحقيق اهل ايمان رستگار شده اند در صورتى كه آثار عملى در خارج، از آن ها مشاهده شود كه قرآن مى فرمايد (الذينهم فى صلوتهم خاشعون و الذينهم عن اللغو معرضون و الذينهم للزكوة فاعلون )(637) آنها كه در نمازشان خشوع دارند و از لغو و بيهودگى روى گردانند و زكات را انجام مى دهند.

6. بهترين بندگان خداوند شدن: (ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريّة )(638) به تحقيق اهل ايمان و عمل صالح بهترين بندگان خداوند هستند و بهترين مردمان هستند. روايات فراوانى از طرق شيعه و سنى آمده كه آيه (اولئك هم خيرالبريه )به حضرت على عليه‌السلام و شيعيان او تفسير شده است. ابن عباس مى گويد: هنگامى كه اين آيه شريفه نازل شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: (هو انت و شيعتك تاءتى انت و شيعتك يوم القيمة راضيين مرضيين و ياتى عدوك غضبانا مقمحين)

منظور از اين آيه تو و شيعيانت هستيد كه در روز قيامت وارد عرصه محشر مى شويد در حالى كه شما از خداوند راضى و خداوند هم از شما راضى است و دشمنت خشمگين وارد محشر مى شود و به جهنم به زور مى رود.(639)

7. شكرگزارى خداوند: (فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعيه )(640) هر كس چيزى از اعمال صالح انجام دهد، در حالى كه ايمان داشته باشد تلاش و كوشش او مورد ناسپاسى قرار نمى گيرد.

## درجات ايمان

از نظر قرآن كريم ايمان داراى درجات و مراتبى است لذا به اهل ايمان دستور به ايمان مى دهد كه مقصود ايمان درجه برتر و بالاتر است. (يا ايها الذين آمنوا آمنوا باللّه و رسوله )(641)

لذا اصحاب پيامبر اكرم از نظر ايمان و اعتقاد در يك درجه نبودند بعضى از آن ها در راه خدا جان مى دادند و پيامبر را در جبهه جنگ تنها نمى گذاشتند (انما المؤمنون الذين آمنوا باللّه و رسوله و اذا كانوا معه على مر جامع لم يذهبوا حتى يستاءذنوه )(642) امّا بعضى از اصحاب پيامبر به خاطر رسيدن به مسايل مادى، پيامبر را در مراسم نماز جمعه تنها گذاشتند. (و اذا راؤ ا تجارة او لهوا انفضّوا اليها و تركوك قائما)(643) در شاءن نزول اين آيه مى خوانيم: وقتى بعضى از مسلمانان خبر آمدن كاروان تجارتى را شنيدند نماز جمعه را ترك كردند و به سوى كاروان تجارتى رفتند.

قال الصادق عليه‌السلام: (يا عبدالعزيز ان الايمان عشر درجات بمنزله السّلم يصدر منه مرقاة بعد مرقاة فلا يقولنّ صاحب الاثنين لصاحب الواحد لست على شى حتى ينتهى الى العاشر فلا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك و اذا راءيت من هو اسفل منك بدرجه فارفقه اليك برفق و لا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسّره فان من كسّر مؤ منا فعليه جبره) (644) امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: اى عبدالعزيز! ايمان مانند نردبام است كه ده پله دارد و مؤمنان پله اى را بعد از پله ديگر بالا مى روند؛ پس كسى كه در پله دوم است نبايد به آنكه در پله اول است بگويد: تو هيچ ايمان ندارى تا برسد به دهمى. (كه نبايد چنين سخنى به نهمى بگويد) پس آن كه را از تو پايين تر است دور نيانداز كه بالاتر از تو را دور مى اندازد و چون فردى را پايين تر از خود ديدى با ملايمت او را به سوى خود كشان و چيزى را هم كه طاقت ندارد بر او تحميل مكن كه او را بشكنى زيرا هر كه مؤمنى را بشكند بر او لازم است جبرانش كند.

از اين روايت به دست مى آيد كه خداوند متعال به هر يك از افراد انسان استعداد و قابليت مخصوصى عنايت نموده كه ممكن نيست از آن مقدار تجاوز كند و به درجه بالاتر كه استعدادش را ندارد برسد البته عطاى خداوند قابليت است و خود انسان بايد با مجاهدت و كوشش در اكتساب، استعداد خود را به مرحله فعليت برساند ولى روايت ناظر به كسانى است كه در برخورد با ديگران اگر از نظر ايمان از آن ها كمتر هستند آن ها را توبيخ و سرزنش و تحقير نكنند در واقع اين روايت شريف بهترين روش تعليم و تربيت را به انسان مى آموزد.

اولاً مى فرمايد: اگر تو در پله دوم و ديگرى در پله اول از معارف و علوم و اخلاق است ولى استعداد ترقى به پله دوم را دارد او را ماءيوس و شكسته دل مكن و به او مگو تو قابل نيستى چيزى نخواهى شد. ثانيا در صدد تعليم و تربيت او باش ثالثا از او توقع نداشته باش كه در يك روز با چند جمله به درجه تو رسد بلكه با نرمى و ملايمت و آهسته از او دستگيرى كن تا بذر استعدادش ترقى كند. رابعا بدان كه اگر دل مؤمنى را شكستى و او را از تحصيل معارف دلسرد كردى بر تو لازم است اين شكست را جبران كنى و دوباره به تشويق و ترغيب او بپردازى.

امام صادق عليه‌السلام در بيانى ديگر مى فرمايد ايمان داراى ده درجه و مرتبه است همانند نردبام كه ده پله دارد كه از پله اى به پله ديگرى ترقى حاصل مى شود و بعد مى فرمايد: مقداد در پله هشتم و ابوذر در پله نهم است و سلمان در پله دهم است كه تمام مراحل ايمان را طى كرده است. (ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلّم يصدر منه مرقاة بعد مرقاة و كان المقداد فى الثامنة و ابوذر فى التاسعة و سلمان فى العاشرة) (645)

تقوا

يكى از اهداف تربيت نفس آن است كه انسان در جميع اعمال و كردار تقوا پيدا كند، به حدّى كه تمام دستورات الهى را انجام دهد و از آنچه خداوند نهى كرده دورى كند، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: (التقوى ان لا يفقدك اللّه حيث امرك و لا يراك حيث نهاك )(646) تقوا تنها به يك مورد از موارد زندگى مربوط نيست بلكه در جميع شئون زندگى بايد تقوا بر زندگى انسان حاكم باشد لذا قرآن كريم مى فرمايد: (يا ايها الذين آمنوا اتقواللّه حق تقاته ولاتموتّن الا وانتم مسلمون )(647) قرآن كريم در اين آيه خطاب به افراد با ايمان از آن ها مى خواهد كه حق تقوا را پيشه خود سازند. حق تقوا يعنى رعايت آخرين درجه تقوا در تمام ابعادش از تقواى فرهنگى و اخلاقى و سياسى گرفته تا نظامى و اقتصادى و....

ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام سؤال كرد: حقّ تقوى چيست؟ امام فرمود: حقّ تقوا اين است كه همواره اطاعت خدا كنى و هيچ گاه گناه نكنى و همواره به ياد خدا باشى و هرگز او را فراموش نكنى و پيوسته شكر او را به جا آورى و هيچ گاه ناسپاسى نكنى.(648)

## تقوا در قرآن

رعايت تقوا در همه ابعاد زندگى

از نظر قرآن كريم موضوع رعايت تقوا از اهميت ويژه اى برخوردار است، لذا در نوع مسايل زندگى به آن سفارش شده است از جمله:

1. تقوا در جهاد: (ان تمسكم حسنة تسؤ هم و ان تصبكم سيئة يفرحوا بها و ان تصبروا و تتقوا لا يضركم كيدهم شيئا)(649) اگر نيكى به شما برسد آن ها ناراحت مى شوند و اگر حادثه ناگوارى رخ دهد خوشحال مى شوند امّا اگر در برابر آن ها صبر كنيد و تقوا پيشه كنيد نقشه هاى خائنانه آن ها در شما تاءثير نمى كند.

2. تقوا در غذا خوردن: (وكلوا مما رزقكم اللّه حلالاً طيبا واتقوا اللّه )(650) از نعمت هاى حلال وپاكيزه اى كه خدا به شما روزى داده بخوريد وتقوا پيشه كنيد.

3. تقوا در معامله: (يا ايها الذين آمنوا لا تاءكلوا الربا اضعافا مضاعفة و اتقوا اللّه لعلكم تفلحون )(651) اى اهل ايمان! (سود پول ) را چند برابر نخوريد و از خدا بپرهيزيد تا رستگار شويد.

4. تقوا در پيروى از پيامبر: (و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نها كم عنه فانتهوا و اتقوا اللّه )(652) آنچه را كه پيامبر آورده بگيريد و اجرا كنيد و آنچه را كه از آن نهى كرده خوددارى كنيد و تقوا پيشه كنيد.

5. تقوا در معاشرت با مردم: (ولا يغتب بعضكم بعضا ايحبّ احدكم ان ياءكل لحم اخيه ميتا فكر هتموه و اتقوااللّه )(653) غيبت نكند برخى از شما از برخى ديگر؛ آيا دوست دارد يكى از شما گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس كراهت داريد و تقوا پيشه كنيد.

6. تقوا در انفاق: (فاما من اعطى و اتّقى و صدّق بالحسنى فسنيسّره لليسرى )(654) آن كس كه در راه خدا انفاق كند و تقوا پيشه كند و جزاى نيك الهى را تصديق نمايد ما او را در مسير آسانى قرار مى دهيم.

7. تقوى در برخورد با مشركان: (ولا يجرمنّكم شناءن قوم الاّ تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوى واتّقوا اللّه )(655) دشمنى با جمعيتى، شما را به گناه ترك عدالت نكشاند عدالت كنيد كه به پرهيزكارى نزديكتر است و از خدا بپرهيزيد.

## آثار تقوا

1. قوه تشخيص حق از باطل: (ان تتقوا اللّه يجعل لكم فرقانا)(656) اى اهل ايمان! اگر پرهيزكارى پيشه كنيد خداوند براى شما وسيله اى براى جدايى حق از باطل قرار مى دهد.

2. عدم ترس در قيامت: (فمن اتّقى و اصلح فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون )(657) هر كس تقوا پيشه كند و كارهاى خويش را اصلاح نمايد براى او در قيامت ترس و حزنى نخواهد بود.

3. نزول بركات: (ولو انّ اهل القرى امنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض )(658) اگر مردمى كه در شهرها و آبادى ها زندگى مى كنند، ايمان بياورند و تقوا پيشه كنند بركات آسمان و زمين را بر آن ها مى گشاييم.

4. نجات از جهنم: (ثم ننجّى الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثيا)(659) پس آن ها را كه تقوا پيشه كردند از دوزخ رهايى مى بخشيم و ظالمان را در حالى كه از (ضعف و ذلت ) به زانو در آمده اند در آن رها خواهيم كرد.

5. عدم تاءثير مكر دشمنان: (وان تصبروا وتتقوا لايضركم كيدهم شيئا)(660) اگر صبر كنيد وتقوا پيشه كنيد كيد ومكر دشمنان به شما آسيب نخواهد رساند.

6. پذيرش اعمال: (انما يتقبّل اللّه من المتقين )(661) منحصرا خداوند اعمال پرهيزگاران را مى پذيرد.

7. رسيدن به رستگارى: (انّ للمتقين مفازا)(662) به درستى كه براى پرهيزكاران است.

8. محبوب خداوند شدن: (ان اللّه يحبّ المتقين )(663) به درستى كه خداوند پرهيز كاران را دوست دارد.

## تقوى امرى قلبى

(و من يعظّم شعائر اللّه فانّها من تقوى القلوب )(664)

از نظر قرآن كريم منشاء تعظيم شعاير الهى، تقواى قلب انسان است و اضافه (تقوا) به قلوب، اشاره به اين است كه حقيقت تقوا و اجتناب از گناهان، امرى است معنوى كه وابسته به قلب است و منظور از قلب، دل و نفس انسانى است بنابراين تقوا قائم به اعمال كه عبارت از حركات بدنى و سكنات است نيست، چون حركات و سكنات در اطاعت و معصيت مشترك است مثلاً دست زدن و لمس كردن بدن جنس مخالف در نكاح و زنا و همچنين كشتن انسان در قصاص و جنايت و نيز نماز براى خدا و براى ريا و مانند اين ها از نظر ظاهرى يكى است، پس اگر يكى حلال و ديگرى حرام و يكى زشت و ديگرى معروف است به خاطر همان امر معنوىِ درونى و تقوى قلبى است نه خود عمل.(665)

## تقوا در احاديث

1. اهميت تقوى

الف ) خير دنيا و آخرت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من رزق التقى رزق خير الدنيا والا خرة) كسى كه داراى تقو است خير دنيا و آخرت را داراست.

ب ) مبداء اخلاق: قال على عليه‌السلام: (التقوى رئيس الاخلاق) (666)

ج ) كليد شايستگى ها: قال على عليه‌السلام: (التقوى مفتاح الصلاح) (667) تقوى كليد شايستگى هاست.

2. درجات تقوا

قال الصادق عليه‌السلام: (التقوى على ثلاثة اوجه تقوى باللّه و هو ترك الحلال فضلاً عن الشبهة و هو تقوى خاص الخاص و تقوى من اللّه و هو ترك الشبهات فضلاً عن الحرام و هو تقوى الخاص و تقوى من خوف النار و العقاب و هو ترك الحرام و هو تقوى العام) (668) تقوا سه گونه است: تقوا نسبت به خدا و آن عبارت است از ترك حلال تا چه رسد به ارتكاب شبهات و اين تقواى خاص الخاص است نوع ديگر تقوا به عنوان ترس از خداست و اين تقوا همان است كه آدمى از شبهات چشم مى پوشد تا به حرام آلوده نشود و اين نوع از تقوا تقواى خاص است. نوع سوم از تقوا آن است كه آدمى به خاطر ترس از كيفر و عذاب الهى مراعات كند و اين همان ترك حرام است كه تقواى عام ناميده مى شود.

3. نشانه هاى تقوا

الف ) اخلاص در عمل: قال على عليه‌السلام: (للمتقى ثلاث علامات اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل )(669) انسان پرهيز كار سه نشانه دارد: اخلاص در عمل، كوتاهى آرزوها، بهره بردارى از فرصت ها.

ب ) پرهيز از تكلفات: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (انا و اتقياء امّتى براء من التكلّف )(670) پيامبر فرمود: من و پرهيز كاران امّتم از تكلّف دوريم.

ج ) محاسبه نفس: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (يا اباذر لا يكون الرجل من المتقين حتّى يحاسب نفسه اشدّ من محاسبة الشريك شريكه فيعلم من اين مطعمه و من اين مشربه و من اين ملبسه امن حلّ ذلك ام من حرام) (671)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى اباذر! آدمى به تقوا دست نمى يابد جز آن كه خود را به شديدترين وجه به محاسبه گيرد، همچون محاسبه شريك در مورد شريك خود و بداند كه خوراك و پوشاك وى از چه راهى به دست مى آيد آيا از راه مشروع و يا از طريق نامشروع.

د) مخالفت نفس: (اجعلوا قلوبكم بيوتا للتقوى و لا تجعلوا قلوبكم ماءوى الشهوات )(672) دلهاى خود را پايگاه تقوى قرار دهيد و آن را جايگاه شهوات نفسانى و شيطانى قرار ندهيد.

ه‍) تسليم در برابر حق: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اتقى الناس من قال الحقّ فيماله و عليه) (673) انسان با تقوى كسى است كه سخن حق بگويد، خواه به نفع وى تمام شود يا بر ضرر او.

4. آثار و فوايد تقوا

الف ) نيل به مقصود: قال على عليه‌السلام: (اعلموا انّه من يتّق اللّه يجعل له مخرجا من الفتن ونورا من الظلم ويخلّده فيما اشتهت نفسه ونيل له منزلة الكرامة عنده) (674)

آگاه باشيد كسى كه تقوا پيشه كند، خداوند براى او راهى در جهت رهايى از فتنه ها فراهم خواهد ساخت و در گمراهى ها نور و بصيرتى را به او ارزانى مى دارد و وى را بدانچه كه تمايل دارد نايل خواهد ساخت و در جوار خويش جايش خواهد داد.

ب ) مصونيت: قال على عليه‌السلام: (اعلموا عباداللّه ان التقوى حصن حصين و الفجور حصن ذليل) (675) بندگان خدا! بدانيد كه تقوا دژ مستحكم الهى است و گناه و تبهكارى، جايگاه ذلت و خوارى است.

ج ) درمان: قال على عليه‌السلام: (انّ تقوى اللّه دواء داء قلوبكم وبصر عمى افئدتكم و شفاء مرض اجسادكم وصلاح فساد صدروكم وطهور دنس انفسكم و جلا غشاء ابصاركم) (676) تقوا دواى درد قلب و روح و مايه بينايى ديدگان دل و باعث درمان بيمارى و روان و نيز سبب طهارت و پالايش دل از آلودگى هاست.

د) عزت: قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (من اراد ان يكون اعزّ الناس فليتّق اللّه) (677)

كسى كه مى خواهد عزيزترين افراد باشد بايد تقوا الهى را پيشه خود سازد.

ه‍) تقويت اوصاف نفسانى:

قال على عليه‌السلام: (العقل شجرة اصلها التّقى و فرعها الحياء و ثمرتها الورع فالتقوى تدعوا الى خصال ثلاث الى التفقّه فى الدين و الزهد فى الدنيا و الانقطاع الى اللّه تعالى...)(678) عقل درختى است كه ريشه آن تقوا و شاخه آن حيا و ميوه آن ورع و پارسايى است. پس تقوا آدمى را به سه خصلت فرا مى خواند: آگاهى در دين زهد و بريدن از دنيا و الفت به لقاءاللّه.

دعا و نيايش

يكى از اهداف مهمّ تربيت در قرآن كريم، نيايش است. دعا و درخواست از خداوند را مى توان گرايش روحى انسان به مبداء هستى دانست كه به صورت تضرّع و درخواست و طلب نصرت بروز مى كند. دعا و خواستن قلبى، حالتى عرفانى است كه در آن وجود انسان مجذوب خداوند مى گردد.

استاد شهيد مرحوم مطهرى مى گويد: دعا هم طلب است هم مطلوب، هم وسيله است و هم غايت هم مقدّمه است و هم نتيجه اولياى خدا هيچ چيز را به اندازه دعا خوش نداشتند. همه خواهش هاى خويش و آروزهاى دل را با محبوب واقعى در ميان مى گذاشتند و بيش از آن اندازه كه به مطلوب هاى خود اهميت مى دادند به خود طلب و راز و نياز اهميت مى دادند، هيچ گونه احساس خستگى و ملالت نمى كردند اگر دعا از حدّ لقلقه زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگى كند و روح انسان به اهتزاز آيد، يك روحانيت بسيار عالى دارد مثل اين است كه انسان خود را غرق در نور مى بيند.(679)

## دعا در قرآن

1. دعا يك نوع عبادت است. (و قال ربكم ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنم داخرين )(680) پروردگار شما گفته است: مرا بخوانيد تا دعاى شما را اجابت كنم كسانى كه از عبادت من تكبر مى ورزند به زودى با ذلّت وارد دوزخ مى شوند.

2. اگر دعا نبود خداوند به انسان ها اعتنا نمى كرد. (قل ما يعبواءبكم ربّى لولا دعاؤ كم )(681) بگو: پروردگار من به شما اعتنا نمى كند اگر دعاى شما نباشد.

3. خداوند دعاها را مستجاب مى كند. (و اذا ساءلك عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع...)(682) هرگاه بندگان من از تو سؤ ال كنند درباره من، به درستى كه من نزديك هستم و خواسته دعا كننده را اجابت خواهم كرد.

## آداب و شرايط استجابت

الف ) دعا از روى خوف و طمع: (و ادعوه خوفا و طمعا ان رحمة اللّه قريب من المحسنين )(683) خداوند را از روى ترس و طمع بخوانيد به درستى كه رحمت خدا به احسان كنندگان نزديك است.

ب ) دعا از روى تضرع و در پنهانى (ادعوا ربكم تضرّعا و خفية )(684)

ج ) ايمان و عمل صالح (و يستجيب الذين امنوا و عملوا الصالحات و يزيدهم من فضله )(685) و درخواست كسانى را كه ايمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت مى كند و از فضلش بر آنها مى افزايد.

د) اخلاص (فادعوااللّه مخلصين له الدين )(686) تنها خدا را بخوانيد و دين خود را براى او خالص كنيد.

ه‍) وفا به عهد الهى (اوفوا بعهدى اوف بعهدكم )(687) به عهد من وفا كنيد به عهد شما وفا خواهم كرد.

مرحوم علامه طباطبايى در ذيل آيه شريفه (اذا ساءلك عنى عبادى )مى فرمايد: اين آيه شريفه موضوع دعا را با بهترين مضمون و شيواترين اسلوب مطرح كرده است و نكات دقيقى در آن به كار رفته كه از اهميت فوق العاده استجابت دعا حكايت مى كند.

1. اساس سخن در اين آيه بر سخن خداوند از متكلّم وحده نهاده شده و هيچگونه غيبت ومانند آن در آن منظور نشده واين اهميت مطلب را مى رساند.

2. تعبير خداوند متعال به (عبادى ) (بندگانم ) به جاى (الناس ) بر عنايت و راءفت خداوند نسبت به بندگان خويش دلالت دارد.

3. در پاسخ، واسطه را حذف نموده ومستقيما خود جواب فرموده به جاى اينكه بفرمايد: (اذا ساءلك عبادى عنى فقل انى قريب ) فرموده است (فانّى قريب )

4. پاسخ را با كلمه (انّ) (فانّى ) مورد تاءكيد قرار داده است.

5. موضوع قرب به خدا با وصف (قريب ) آمده كه دلالت بر ثبات و دوام اين قرب دارد.

6. موضوع اجابت دعا به صورت جمله فعليّه و بافعل مضارع (اجيب ) آورده شده كه دلالت بر استمرار و تجدد مى كند.

7. اجابت دعا به جمله (اذادعان ) مقيد شده يعنى در صورتى كه مرا بخواند و اين قيد چيزى بر اصل مطلب نيست چون فرض كلام خواندن خداست و اين نشان گر آن است كه دعاى دعاكنندگان بدون هيچ قيد و شرطى مورد پذيرش قرار مى گيرد. اين نكته نيز از آيه شريفه (ادعونى استجب لكم )به دست مى آيد.

هر يك از اين نكات به نوبه خود بر شدت عنايت به امر دعا دلالت دارد و از خصوصيات اين آيه شريفه آن است كه با همه اختصارش هفت مرتبه ضمير متكلم در آن تكرار شده است.

فخر رازى گويد: انسانى كه دعا مى كند، مادامى كه ذهن او به غير خدا مشغول است در حقيقت دعا نمى كند لذا هرگاه انسان از تمام اسباب قطع علاقه كرد آن گاه قرب و نزديكى حاصل مى شود و هرگاه به خودش توجه داشته باشد به خداوند نزديك نيست، چون همين توجه به نفس، انسان را از خدا دور مى كند از اين جا معناى قرب به خدا در پرتو دعا كه عبارت است از قطع علاقه از همه چيز و فقط توجه به خداوند روشن مى شود.

مرحوم فيض كاشانى گويد:

گفتم كه روى خوبت از ما چرانهانست

گفتاتوخودحجابى ورنه رخم عيان ست

گفتم فراق تا كى گفتا كه تا تو هستى

گفتم نفس همين است گفتاسخن همانست

سعدى گويد:

دوست نزديك تر از من به من است

وين عجب تر كه من از وى دورم

## دعا در روايات

1. فضيلت دعا: رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: دعا كردن برتر است از قرائت قرآن. (الدعاء افضل من قرائة القران )(688) و نيز مى فرمايد: دعا سلاح مؤمن و ستون دين و نور آسمان و زمين است. (الدعاء سلاح المؤمن و عمودالدين و نورالسموات و الارض )(689) حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: بهترين سلاح دعا نمودن است (نعم السلاح الدعاء)(690).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: دعا كردن نفوذش بيشتر از نوك نيزه است (الدعاء انفذ من السنان) (691) حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: عالم ترين مردم كسى است كه بيشتر دعاء و سؤال مى كند (اعلم الناس باللّه اكثر هم له مسئلة) (692)

2. دفع بلاء به وسيله دعا: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ادفعوا ابواب البلاء بالدعاء)(693) به وسيله دعا، درهاى گرفتارى ها را به روى خود ببنديد.

3. تمام نيازها را بايد از خداوند خواست: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم:( ليساءل احدكم ربه حاجته كلّها حتى يساءله شسع نعله اذا انقطع) (694) هر يك از شما نياز خود را از خداوند بخواهد حتى اگر بند كفش او پاره شود. (يا موسى سلنى كلّ ما تحتاج اليه حتى علف شاتك و ملح عجينك )(695) اى موسى! همه نيازها حتى علف گوسفند و نمك غذاى خود را از من بخواه.

4. شرايط اجابت دعا:

1. معرفت خداوند: قال قوم للصادق عليه‌السلام: (ندعوا فلايستجاب لنا؟ قال لانّكم تدعون من لاتعرفونه) (696) گروهى به امام صادق عليه‌السلام گفتند: ما دعا مى كنيم و مستجاب نمى شود حضرت فرمود: كسى را مى خوانيد كه به او شناخت نداريد.

2. عمل شايسته: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (يكفى من الدعاء مع البرّ ما يكفى الطعام من الملح) (697) با عمل نيك، دعا به اندازه نمك براى طعام كفايت مى كند.

3. غذاى حلال: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (- لمن قال له اُحبّ ان يستجاب دعائى - طهر ماءكلك و لا تُدخل فى بطنك الحرام) (698) پيامبر به كسى كه عرض كرد: دوست دارم دعايم مستجاب شود؛ فرمود: غذاى خود را پاك كن و از حلال استفاده كن و حرام را در شكم خود داخل نكن.

4. حضور قلب: قال الصادق عليه‌السلام: (ان اللّه لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن بالاجابة) (699) امام صادق عليه‌السلام فرمود: دعاى كسى كه قلب او متوجه خدا نيست مستجاب نمى شود؛ هرگاه خدا را خواندى با قلب خود به خدا رو بياور آن گاه يقين به اجابت داشته باش.

## آداب دعا

1. توجّه به اوقات شريفه مانند: روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه و سحر.

2. توجّه به احوال شريفه مانند: زمانى كه مجاهدان در برابر دشمن آماده نبرد مى باشند. وقت نزول باران، بين اذان واقامه، بعد از نماز و قرائت قرآن.

3. دعا را رو به قبله انجام دهد ودست هاى خود را به طرف آسمان بلند كند.

4. صداى خود را پايين آورَد به گونه اى كه فرياد نكشد و زياد آهسته نيز دعا نكند.

5. با حال تضرّع و خشوع دعا كند.

6. در دعا اصرار كند.

7. با نام خدا و ذكر خدا دعا را شروع كند.

8. قبل از دعا خداوند را تمجيد كند.

9. به پيامبر و آل او صلوات بفرستد.

10. به پيامبر و امامان عليهم السلام توسّل پيدا كند.

11. قبل از دعا دو ركعت نماز بخواند.

12. دعا را كوچك نشمارد.

13. در ميان جمعيت و همراه با آنان دعا كند.

14. در حال دعا گريه و زارى نمايد.

15. در دعا و در خواست از خداوند بلند نظر و با همّت باشد.

16. به گناهان خود اعتراف كند.

17. براى همه مؤمنان دعا كند و دعايش عمومى باشد.

18. با اطمينان و يقين به اجابت دعا كند.

19. از گناهان توبه نمايد و مظالم بندگان را رد كند.

20. از همه انسان ها قطع اميد كند.(700)

## چرا دعا مستجاب نمى شود؟

مرحوم علاّمه طباطبايى مى فرمايد: دعاهايى كه به اجابت نمى رسد به خاطر يكى از دو امر است: يا خواست حقيقى در آن ها نيست، بلكه به واسطه روشن نبودن مطلب براى دعا كننده اشتباها چيزى را مى خواهد كه اگر بر حقيقت امر مطلع مى شد نمى خواست مثلاً دعاكننده كسى را مريض پنداشته وشفايش را از خدا مى خواهد، در صورتى كه عمرش تمام شده وشفاى مرض در آنجا مورد ندارد، بلكه بايد زنده كردن او را از خدا خواست واو چون از زنده شدن مرده به واسطه دعاى ماءيوس است حقيقتا آن را خواستار نمى شود. البته اگر كسى مانند پيامبران چنين اميدى را داشته باشد ودعا كند مستجاب مى شود ويا اينكه سؤ ال هست، ولى حقيقتا از خدا نيست، مثل اين كه حاجتى را از خدا بخواهد ولى دل به اسباب عادى يا امور وهمى بسته باشد كه گمان دارد كفايت امرش مى كند. در اين صورت خواستن به حسب حقيقت از خدا نيست، زيرا خدايى كه دعاها را مستجاب مى كند كارى را با شركت اسباب و اوهام انجام نمى دهد.(701)

## فلسفه دعا

فلسفه دعا و هدف نهايى از دعا كردن، اجابت نيست؛ اصولاً اجابت و گرفتن پاسخ يكى از فوايد مهمّ دعاست ولى هدف نيست، به خاطر دو جهت كه مطرح مى شود:

الف ) اگر هدف نهايى از دعا، اجابت كردن باشد بنابراين از هر كسى كه بتواند خواهش ما را اجابت كند مى توان در خواست كرد و ديگر نبايد مورد خطاب فرق كند، خداوند باشد يا غير خداوند. ممكن است سراغ يك فرد متموّل و قدرتمند و دلسوز برويم و برخى امكانات را از او بخواهيم كه البته از نظر محسوس بودن پاسخ در نظر عام چه از نظر اجابت كردن خواهش هاى دنيوى؛ او از خداوند (معاذ اللّه ) خواسته ما را زودتر اجابت كند. امّا اين كار با روح توحيد كه نفى عبوديت غير خداست مخالف است امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: هنگامى كه يكى از شما اراده مى كند كه چيزى از خدايش درخواست كند كه حتما به او عطا شود، بايد از جميع مردم ماءيوس و نااميد شود. (اذا اراد احدكم ان لا يساءل ربّه شيئا الاّ اعطاه فليياءس من الناس كلّهم) (702)

ب ) اگر فلسفه دعا و هدف از آن اجابت و گرفتن حاجت باشد ديگر تاءخير در اجابت معنا ندارد و تاءخير در اجابت از جانب خداى حكيم (معاذاللّه ) كارى عبث و بيهوده خواهد بود كه البته چنين نيست. چگونه ممكن است خداوند منّان به خاطر دادن نعمتى، امر به دعا كند. در صورتى كه اوّلاً بسيارى از نعمت ها را بى دعا مى دهد و بسيارى از افراد هستند كه در تمام طول عمر خود هرگز دعا نمى كنند امّا غرق در نعمت هاى دنيوى خدا هستند و چگونه ممكن است خداوند متعال خود نقض غرض كند امر به دعا كند آن گاه كه بنده دعا كرد اجابت دعا را تاءخير بياندازد؟ روايتى از امام عليه‌السلام نقل شده كه دو نفر يكى محبوب خداوند و ديگر مبغوض پروردگار است با هم دعا مى كنند خداوند به ملائكه فرمان مى دهد به آن كه مبغوض پروردگار است زودتر پاسخ داده شود و به محبوب خدا ديرتر. راستى اگر فلسفه دعا پاسخ گرفتن باشد اين امر چه معنا مى دهد كه شخص بدكار و مبغوض درگاه الهى زودتر پاسخ بشنود؟ آيا مزد بدكارى و دورى از خدا مى گيرد؟ و يا نه مزد را ديگرى، با ديرتر پاسخ شنيدن مى برد كه البته بايد چنين باشد.

ذكر الهى

يكى از اهداف مهم تربيت نفس اين است كه انسان به مقام و مرتبه اى برسد كه در همه اوقات و لحظات زندگى به ياد خداوند باشد و لحظه اى از او غافل نشود نگاهى به تعاليم اسلام اين نكته را به وضوح به ثبوت مى رساند كه از نظر دين اسلام هيچ چيز به اندازه ياد خداوند از ارزش و اهميت برخوردار نيست بلكه تمام امور ديگر براى تسهيل توجه انسان به خداست.

امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد: (و من اعظم النعم علينا جريان ذكرك على السنتنا واذنك لنا بدعائك )از بزرگ ترين نعمت ها كه به ما داده اى روان شدن ياد تو بر زبان واذنى است كه به ما داده اى تا تو را بخوانيم. سپس مى فرمايد: (استغفرك من كل لذّة بغير ذكرك ومن كل راحة بغير انسك ومن كل سرور بغير قربك ومن كل شغل بغير طاعتك )(703) خداوندا! از تو آمرزش مى طلبم از هر لذت، اگر در آن جز به ياد تو باشم واز هر راحت اگر جز به تو انس داشته باشم و از هر شادمانى اگر غير از نزديكى تو باشد واز هر شغل كه طاعت تو در آن نباشد.

## حقيقت ذكر الهى

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايند: حقيقت ذكر عبارت است از توجه قلبى انسان به ساحت قدس پروردگار و اگر به ذكر لفظى نيز عنوان ذكر اطلاق مى شود به خاطر اين است كه ذكر لفظى از آثار ذكر قلبى است يعنى گفتگو كردن درباره چيزى، ناشى از ياد كردن آن در دل است و گرنه ذكر حقيقى همانا ذكر قلبى و توجه دل به سوى پروردگار است.(704)

## ذكر الهى در قرآن كريم

1. ياد خداوند آرامش قلب: (الا بذكر اللّه تطمئن القلوب )(705) آگاه باشيد با ياد خدا دل ها آرامش مى يابد.

2. ياد خداوند عامل ياد خداوند از بنده: (فاذكرونى اذكركم )(706) مرا ياد كنيد تا شما را ياد كنم.

3. اعراض از ياد خداوند عامل تنگدستى: (و من اعرض عن ذكرى فانّ له معيشة ضنكا)(707) هركس از يادمن اعراض كند و روى گردان شود، زندگى تنگ و سختى خواهد داشت.

4. اعراض از ياد حق و قرين بودن با شيطان: (و من يعش عن ذكر الرحمن نقيّض له شيطانا فهو له قرين )(708) و هر كس از ياد خدا روى گردان شود، شيطان را به سراغ او مى فرستيم و همواره قرين او باشد.

5. فراوان به ياد خداوند بودن: (يا ايها الذين آمنوا اذكروا اللّه ذكرا كثيرا)(709) اى اهل ايمان خداوند را فراوان ياد كنيد.

6. ياد خداوند در تمام احوال: (فاذا قضيتم الصلاة فاذكرواللّه قياما و قعودا و على جنوبكم )(710) و هنگامى كه نماز را به پايان رسانيديد خدا را ياد كنيد در حال ايستادن و نشستن و به هنگامى كه به پهلو خوابيده ايد.

7. ياد خدا از روى تضرّع و خوف: (و اذكر ربك فى نفسك تضرعا و خيفةً)(711) پروردگارت را در دل خود از روى تضرع و خوف و آهسته و آرام ياد كن.

8. كسب و تجارت، مردان الهى را از ياد خدا باز نمى دارد: (رجال لاتلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر اللّه و اقام الصلاة )(712) مردانى كه نه تجارت و نه داد و ستد آن ها را از ياد خدا و برپا داشتن نماز غافل نمى سازد.

9. ياد نعمت هاى الهى: (يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم )(713) اى بنى اسرائيل به ياد نعمتى كه به شما دادم باشيد.

10. فرار اهل كفر از ياد الهى: (و اذا ذكرت ربك فى القرآن وحده ولّوا على ادبارهم نفورا)(714) هنگامى كه پروردگارت را در قرآن به يگانگى ياد مى كنى، پشت مى كنند و از تو روى بر مى گردانند.

11. مال و فرزند نبايد انسان را از ياد حق باز دارد: (يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر اللّه )(715) اى اهل ايمان! ثروت هاى شما و فرزندانتان شما را از ياد خدا باز ندارد.

12. شيطان عامل فراموشى خداوند: (استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر اللّه )(716) شيطان بر آن ها چيره شد و ياد خدا را از خاطر آن ها برده است.

## مراحل ذكر الهى

مرحله اول، ذكر نام پروردگار است مانند: (و اذكر اسم ربك )(717) در مرحله دوم نوبت به يادآورى ذات پاك خداوند در قلب مى رسد: (و اذكر ربك فى نفسك تضرعا وخيفه )(718) پروردگارت را در دل خود از روى تضرع و خوف ياد كن. در مرحله سوم از مقام ربوبيت خداوند فراتر مى رود و به مقام مجموعه صفات جلال و جمال خدا كه در (اللّه ) جمع است مى رسد چنان كه مى فرمايد: (يا ايها الذين آمنوا اذكروااللّه )(719) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! خدا را بسيار ياد كنيد؛ به اين ترتيب اين ذكر همچنان ادامه مى يابد و مرحله به مرحله تكامل پيدا مى كند و صاحب آن را با خود به اوج كمال مى برد.(720)

## حدّ نداشتن ذكر الهى

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: هر چيزى اندازه اى دارد كه وقتى به آن رسد پايان مى پذيرد، جز ذكر خداوند كه پايان ندارد و حدّ و اندازه براى آن نيست.

(عن ابى عبداللّه قال ما من شئ الا و له حد ينتهى اليه الا الذكر فليس له حد ينتهى اليه) سپس امام عليه‌السلام مى افزايد: خداوند نمازهاى فريضه را واجب نمود. هر كس آن ها را ادا كند حد آن تاءمين شده، ماه مبارك رمضان را هر كس روزه بگيرد حدّش تاءمين شده و حج را هر كس يك مرتبه انجام دهد همان، حدّ آن است جز ذكر خداوند كه به مقدار كم راضى نگشته است و براى كثير آن حدى قايل نشده سپس به عنوان شاهد اين آيه شريفه را تلاوت كردند: (يا ايها الذين آمنوا اذكروا اللّه ذكرا كثيرا)(721)

## معناى ذكر كثير

(يا ايها الذين آمنوا اذكروا اللّه ذكرا كثيرا)(722) اى اهل ايمان خداوند را زياد ياد كنيد. در اين كه مقصود از ذكر كثير چيست؟ در روايات اسلامى و كلمات مفسران تفاسير گوناگون شده كه ظاهرا همه از قبيل ذكر مصداق است و مفهوم وسيع آن شامل همه آن ها مى شود از جمله در حديثى از پيامبر اكرم مى خوانيم: (اذا ايقظ الرجل اهله من الليل فتوضاء و صليا كتبا من الذاكرين اللّه كثيرا و الذاكرات )(723) هنگامى كه مرد همسرش را شبانگاه بيدار كند و هر دو وضو بگيرند و نماز شب بخوانند از مردان و زنانى خواهند بود كه بسيار ياد خدا مى كنند. در حديثى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم هر كس تسبيح حضرت زهرا عليهاالسلام را در شب بگويد مشمول اين آيه است. عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال تسبيح فاطمة الزهراء عليهاالسلام من الذكر الكثير الذى قال اللّه عزوجل اذكروا اللّه ذكرا كثيرا.(724)

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤال نمودند: (اىّ العباد درجة عنداللّه يوم القيمة) كدام يك از بندگان در روز قيامت مقامشان از همه برتر است؟ فرمود:( الذاكرون اللّه كثيرا)(725) آنها كه خدا را بسيار ياد مى كنند.

## اهميت ذكر الهى در موارد خاص

1. در جنگ و مقابله با دشمن: (يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا و اذكروااللّه كثيرا)(726) اى اهل ايمان! هرگاه گروهى (از دشمنان ) را ملاقات كرديد، ثابت قدم بايستيد و خدا را فراوان ياد كنيد.

قال على عليه‌السلام: (اذا لقيتم عدوّكم فى الحرب فاقلّوا الكلام و اكثروا ذكر اللّه عزوجل) (727) هرگاه با دشمن خود در جنگ ملاقات كرديد پس كم سخن بگوييد و زياد ياد خدا كنيد.

2. هنگام ورود به بازار: قال على عليه‌السلام: (اكثروا ذكر اللّه عزوجل اذا دخلتم الاسواق و عند اشتغال الناس فانّه كفارة الذنوب و زيادة فى الحسنات و لا تكتبوا فى الغافلين) (728) هرگاه داخل بازار شديد و مردم مشغول كار و كسب بودند فراوان به ياد خدا باشيد زيرا ياد الهى مايه تكفير گناهان و زيادى در حسنات است و شما از غافلان محسوب نمى شويد.

3. هنگام خشم: قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اوحى اللّه الى نبىّ من انبيائه يابن آدم اذكرنى عند غضبك اذكرك عند غضبى) (729)

4. در تنهايى وخلوت: قال الباقر عليه‌السلام: (فى التوراة مكتوب... ياموسى... اذكرنى فى خلواتك وعند سرور لذّاتك اذكرك عند غفلاتك...)(730) اى موسى در خلوت وبه هنگام سرور وشادى از من ياد كن به هنگام غفلت تو من از تو ياد مى كنم.

5. هنگام تصميم گيرى.

6. هنگام سخن گفتن و قضاوت.

7. هنگام تقسيم كردن.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اذكروا اللّه عند همّك اذا هممت و عند لسانك اذا حكمت و عند يدك اذا اقسمت )(731)

8. بعد از انجام مناسك حج: (فاذا قضيتم مناسككم فاذكرواللّه كذكركم ابائكم او اشدّ ذكرا)(732) هرگاه مناسك حج را به جا آورديد خداوند را همانند يادى كه از پدران خود مى كنيد بلكه شديدتر ياد كنيد.

9. بعد از نماز جمعه: (فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل اللّه واذكروااللّه كثيرا لعلكم تفلحون )(733) هرگاه نمازجمعه انجام شد در زمين متفرق شويد و از فضل خدا طلب كنيد وخدا را زياد ياد كنيد شايد رستگار شويد.

## آثار ذكر الهى

1. نيكو شدن اعمال: (من عمرّ قلبه بدوام الذكر حسنت افعاله فى السرّ والجهر)(734)

2. كليد شايستگى: (مداومة الذكر قوت الارواح و مفتاح الصلاح...)(735)

3. زنده شدن قلب: (فى الذكر حياة القلوب )(736)

4. نورانى شدن قلب: (عليك بذكر اللّه فانه نور القلب )(737)

5. كليد انس با پروردگار متعال: (الذكر مفتاح الانس )(738)

6. مايه راندن شيطان: (ذكر اللّه مطردة الشيطان) (739)

7. پاكى از نفاق: (من اكثر ذكر اللّه فقد برئ من النفاق) (740)

8. غذاى روح وهمنشينى بامحبوب: (ذكراللّه قوت النفوس ومجالسة المحبوب )(741)

9. مايه آرامش جان: (ذكر اللّه جلاء الصدور و طماءنينة القلوب )(742)

10. سرور اهل تقوا ولذت اهل يقين: (ذكراللّه مسرّة كل متّقٍ ولذة كل موقن) (743)

11. جلاى ديدگان و نور باطن: (الذكر جلاء البصائر و نور السرائر)(744)

12. مايه شرح صدر: (الذكر شرح الصدر)(745)

13. مايه نزول رحمت الهى: (بذكر اللّه تنزل الرحمة) (746)

14. مايه هدايت عقل و فكر: (الذكر هداية العقول و تبصرة النفوس، دوام الذكر ينير القلب و الفكر)(747)

15. مشمول عطيّه و لطف الهى شدن: (عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال ان اللّه يقول من شغل بذكرى عن مساءلتى اعطيته افضل ما اعطى من ساءلنى) (748)

16. در سايه بهشت الهى به سر بردن: (من اكثر ذكر اللّه اظلّه اللّه فى جنّته) (749)

17. شفا يافتن قلب: (يا من اسمه دواء و ذكره شفاء)(750)

18. محبوب خداوند شدن: (من اكثر ذكر اللّه احبّه) (751)

19. كفّاره گناهان: (اذكروااللّه كثيرا يكفّر سيئاتكم) (752)

20. كفايت نمودن خداوند: (يابن آدم اذكرنى بعد الصبح ساعة و بعد العصر ساعة اكفّك ما اهمّك )(753)

## راه آرامش قلب

هميشه اضطراب ونگرانى يكى از بزرگ ترين بلاهاى زندگى انسان بوده و هست وعوارض ناشى از آن در زندگى فردى واجتماعى كاملاً محسوس است و هميشه آرامش يكى از گمشده هاى مهم بشر بوده و به هر درى مى زند تا آن را پيدا كند. تاريخ بشر پر است از صحنه هاى غم انگيزى كه انسان براى تحصيل آرامش به هر چيزى دست انداخته و در هر وادى گام نهاده است و تن به انواع اعتيادها داده است ولى قرآن كريم با يك جمله كوتاه و پر مغز مطمئن ترين و نزديك ترين راه را نشان داده و مى گويد: بدانيد كه ياد خداوند آرامش دل هاست براى روشن شدن اين حقيقت بايد به عوامل نگرانى توجه كنيم.

## عوامل پريشانى و نگرانى

1. گاهى اضطراب و نگرانى به خاطر تاريكى آينده است كه در برابر فكر انسان خودنمايى مى كند. احتمال زوال نعمت ها، بيمارى و ناتوانى و احتياج انسان را رنج مى دهد، امّا ايمان به خداوند مهربان كه همواره كفالت بندگان خويش را به عهده دارد مى تواند اين گونه نگرانى ها را از بين ببرد.

2. گاه گذشته تاريك زندگى، فكر انسان را به خود مشغول مى كند وهمواره او را نگران مى سازد. نگرانى از گناهانى كه انجام داده از كوتاهى ها، لغزش ها، امّا توجه به اين كه خداوند توبه پذير ومهربان است به او آرامش مى دهد.

3. ضعف و ناتوانى انسان در برابر عوامل طبيعى و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلى و خارجى او را نگران مى سازد كه من در برابر اين همه دشمن نيرومند در ميدان جهاد چه كنم؟ امّا هنگامى كه به ياد خدا مى افتد و متكى به قدرت و رحمت او مى شود قدرتى كه برترين قدرت هاست و هيچ چيز در برابر او ياراى مقاومت ندارد قلبش آرام مى گيرد.

4. عامل ديگر نگرانى آن است كه انسان گاهى براى رسيدن به يك هدف زحمت زيادى را تحمل مى كند امّا كسى را نمى بيند كه براى زحمت او ارج نهد و قدردانى و تشكر كند اين ناسپاسى او را شديدا رنج مى دهد امّا هنگامى كه احساس كند كسى از تمام تلاش هاى او آگاه است و به آن ها ارج مى نهد پاداش مى دهد ديگر چه جاى نگرانى و بى قرارى است. البته عوامل ديگرى هم براى نگرانى هست ولى بيشتر عوامل به يكى از عوامل فوق باز مى گردد.(754)

توبه

يكى از اهداف تربيت در قرآن مساءله توبه و رجوع به خداوند است، به اين معنا كه انسان هميشه در زندگى توبه و رجوع و انابه به سوى خداوند داشته باشد و از عوامل و افكار سابق خود واقعا نادم و پشيمان باشد.

همه انسان ها در هر سطحى كه باشند لازم است توبه كنند، چون هر كس نسبت به مقام ومنزلتى كه دارد طبعا يك خطاهايى و تقصيراتى در زندگى و در اعمال دارد كه بايد از آنها در نزد پروردگار استغفار كند.

خداوند به اندازه اى لطف و مرحمت نسبت به بندگان دارد كه پذيرش توبه را مستقيم به خود نسبت مى دهد و كسى را در قبولى توبه واسطه و شفيع قرار نمى دهد. قرآن مى فرمايد: (هوالذى يقبل التوبة عن عباده )(755) او خداوندى است كه توبه بندگانش را قبول مى كند. در آيه ديگر مى فرمايد: (غافر الذنب و قابل التوب )(756) خداوند گناه بندگان را مى بخشد و توبه آنان را مى پذيرد.

## كمّيت و كيفيّت در توبه

يكى از اهداف قرآن كريم در تزكيه روح بشر اين است كه انسان ها داراى روحيه توبه و انابه باشند و هميشه خود را بنده مقصر خداوند بدانند، لذا در قرآن كريم مساءله توبه از نظر كمى و كيفى بيان شده است. امّا از نظر كميت قرآن مى فرمايد: (توبوا الى اللّه جميعا)(757) همه انسان ها به سوى خداوند از همه گناهان توبه كنند. امّا از نظر كيفيت (توبوا الى اللّه توبة نصوحا)(758) نصوح از نصح (به ضم ) مشتق است و به معناى اخلاص است.

(قيل للامام على عليه‌السلام ما التوبه النصوح فقال عليه‌السلام ندم بالقلب و استغفار باللسان و القصد على ان لا يعود)(759) از حضرت على عليه‌السلام پرسيدند: توبه نصوح چيست؟ فرمود: پشيمانى قلبى و استغفار به زبان و تصميم بر ترك گناه.

توبه در قرآن

## تعريف توبه

الف ) بازگشت از خطا به طاعت و پشيمانى از گناه. (انه من عمل سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح )(760)

ب ) به معناى بخشش وپذيرش توبه: هرگاه با حرف (عَلى ) همراه باشد از سوى خداوند مانند: (فتلّقى آدم من ربّه كلمات فتاب عليه )(761)

به صورت اسم فاعل مذكر ومؤ نث به معنى توبه كننده از گناه (التائبون العابدون الحامدون...)(762)، (عسى ربّه ان طلقكّن... مسلمات مؤمنات قانتات تائبات )(763)

به صورت صيغه مبالغه (توّاب ) به دو معنا آمده است:

الف ) بسيار توبه كننده: (ان اللّه يحب التوابين )

ب ) بسيار توبه پذير و بخشنده: (انّه هو التواب الرحيم )(764)

## شرايط پذيرش توبه

الف ) تقوا: (واتقوا اللّه ان اللّه هو التواب الرحيم )(765) تقوا پيشه كنيد، به درستى كه خداوند بسيار توبه پذير و مهربان است.

ب ) تسبيح واستغفار: (فسبّح بحمد ربك واستغفره انه كان توّابا)(766) پروردگار را تسبيح وحمد كن واز او آمرزش بخواه كه او بسيار توبه پذير است.

ج ) استغفار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (و لو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاءُوك فاستغفرواللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه توّابا رحيما)(767) اى پيامبر! اگر مخالفانى كه به خود ستم كردند نزد تو مى آمدند و از خدا طلب آمرزش مى كردند و پيامبر هم براى آنها استغفار مى كرد خدا را توبه پذير و مهربان مى يافتند.

د ) فضل و رحمت الهى: (و لو لا فضل اللّه عليكم و رحمته و ان اللّه تواب رحيم )(768) اگر فضل و رحمت الهى نبود و اين كه او توبه پذير و حكيم است (بسيارى از شما گرفتار مجازات سخت الهى مى شديد).

## آثار توبه

الف ) غفران و رحمت الهى: (انه من عمل منكم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم )(769) هركس از شما از روى نادانى عمل بدى را مرتكب شود سپس توبه كند وكارهايش را اصلاح كند خداوند آمرزنده و مهربان است.

ب ) هدايت الهى: (و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدى )(770) به تحقيق كه من (خداوند) آمرزنده هستم براى كسى كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد كه در نتيجه هدايت مى شود.

ج ) تبديل سيّئات به حسنات: (الاّ من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك يبدل اللّه سيئاتهم حسنات )(771) كسى كه توبه كند و ايمان بيآورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند اعمال زشت اين افراد را به نيكويى مبدّل مى سازد.

د) رستگارى: (فاما من تاب و آمن و عمل صالحا فعسى ان يكون من المفلحين )(772) كسى كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، اميد است كه از رستگاران باشد.

ه‍) پاك شدن و محبوبيت الهى: (ان اللّه يحب التوابين و يحب المتطهّرين )(773) به تحقيق كه خداوند توبه كنندگان را دوست دارد و پاكان را نيز دوست دارد.

و) ورود به بهشت: (الا من تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يدخلون الجنة )(774) كسى كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد اين افراد داخل بهشت مى شوند.

## پذيرش توبه مشروط به دو توبه خداوند

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد: توبه در لغت به معناى برگشت است و توبه از بنده برگشت اوست به سوى پروردگارش با پشيمانى، و توبه از بنده به سوى خدا مساوى با دو برگشت خداوند است به سوى بنده؛ زيرا توبه يك عمل پسنديده اى است كه محتاج به نيروست و نيرو دهنده هم خداست، پس توفيق كار خير را اوّل خداوند عنايت مى كند، تا بنده قادر به توبه مى شود و از گناه خود بر مى گردد سپس وقتى موفق به توبه شد محتاج تطهير از آلودگى گناهان و آمرزش است؛ آن جا نيز بار ديگر مشمول عنايت و رحمت الهى مى شود و اين دو عنايت و برگشت خداوند دو توبه اى هستند كه توبه بنده را در ميان گرفته اند. قرآن مى فرمايد: (ثم تاب عليهم ليتوبوا) اين همان توبه اول است و مى فرمايد: (فاولئك اتوب عليهم )اين نيز توبه دومى است. بنابراين در ميان اين دو توبه، توبه بنده قرار مى گيرد.(775)

## پذيرفته شدن توبه و ردّ آن

انسان ها از نظر پذيرفته شدن توبه و ردّ آن سه گروه هستند:

الف ) توبه گروهى قطعا پذيرفته مى شود و آنان كسانى اند كه از روى نادانى و جهالت معصيت كرده اند (انّما التوبة على اللّه للذين يعملون السّوء بجهالة )(776)

ب ) توبه گروهى از انسان ها قطعا پذيرفته نمى شود و آنان كسانى اند كه در حال احتضار توبه كنند يا در حال كفر از دنيا بروند. (وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان و لاالذين يموتون و هم كفار)(777)

يك نمونه كسانى كه توبه آنان پذيرفته نشد فرعون است (حتى اذا ادركه الغرق قال امنت )(778)

ج ) گروهى نه توبه آن ها قطعا پذيرفته مى شود و نه قطعا رد مى شود بلكه به مشيّت خداوند بستگى دارد و آن ها كسانى اند كه از روى عمد و قصد گناه انجام داده اند. (و يغفر مادون ذلك لمن يشاء)(779)

## توبه در روايات

1. اهميّت توبه: قال الباقر عليه‌السلام: (ان اللّه اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده فى ليلة ظلماء فوجدها فاللّه اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها)(780)

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: خداوند متعال خوشحال تر مى شود به توبه بنده خود، از مردى كه در شب تاريك در بيابانى مركب و توشه خود را گم كند و ناگاه آن را بيايد.

2. توبه مايه پاكى از گناه: حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (التوبه تطهر القلوب و تغسل الذنوب )توبه، وسيله تطهير و پاكى قلوب و باعث پاك شدن گناهان است و نيز مى فرمايد: (حسن التوبة يمحو الحوبة )(781) نيكو توبه نمودن، معصيت را از بين مى برد.(782)

3. توبه مايه نزول رحمت: حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (التوبه تستنزل الرحمه) توبه موجب نزول رحمت الهى است.

4. آسان تر از توبه: قال على عليه‌السلام: (ترك الذنب اهون من طلب التوبة) (783) ترك گناه، آسان تر از توبه است.

5. عدم جواز تاءخير توبه: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (يابن مسعود لا تقدّم الذنب و لاتؤ خر التوبة و لكن قدمّ التوبة و اخّر الذنب )(784) پيامبر فرمود: اى پسر مسعود! گناه را جلو نيانداز و توبه را تاءخير نيانداز، بلكه توبه را مقدم بدار و گناه را به تاءخير بيانداز.

6. نشانه هاى تائبان قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اءتدرون من التائب؟ قالوا: الّلهم لا. قال: اذا تاب العبد و لم يرض الخصماء فليس بتائب، من تاب و لم يزد فى العبادة فليس بتائب، من تاب و لم يغيّر لباسه فليس بتائب، من تاب و لم يغيّر رفقائه فليس بتائب، من تاب و لم يفتح قلبه و لم يوسع كفّه فليس بتائب، من تاب و لم يقصّر امله و لم يحفظ لسانه فليس بتائب، من تاب و لم يغيّر خلقه و نيّته فليس بتائب، من تاب و لم يغيّر خلقه و نيّته فليس بتائب، من تاب و لم يقدم فضل قوته من بدنه فليس بتائب، اذا استقام على هذه الخصال فذاك التائب )(785)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اصحاب خود پرسيدند: آيا مى دانيد تائب چه كسى است؟ عرض كردند: نه، فرمود: اگر كسى توبه كند وكسانى را كه به آنان بدى كرده است راضى نكند ولباس خود را تغيير ندهد ودوستان (منحرفش ) را تغيير ندهد وقلب خود را باز نكند وبذل وبخشش پيدا نكند وآرزويش را كوتاه و زبانش را حفظ نكند واخلاق ونيتش را تغيير ندهد و طعام خود را كم نكند، تائب نيست و هرگاه انسانى اين صفات را تحصيل كند توبه كننده واقعى است.

## كلام مرحوم فيض كاشانى

مرحوم فيض كاشانى مى فرمايد: توبه از امور اختصاصى نيست بلكه نسبت به اشخاص و احوال عموميت دارد و هيچ كس از آن بى بهره نيست قال اللّه تعالى: (وتوبوا الى اللّه جميعا)(786) همگى به درگاه خدا توبه كنيد. در اين آيه خطاب عمومى است و اختصاص به گروه معينى ندارد.

امّا اين كه بر هر انسانى لازم است در تمام حالات توبه و انابه نمايد. براى آن است كه هيچ كس از معصيت جوارحى بر كنار نيست و به فرض آن كه گاهى از اوقات اعضا و جوارحش مرتكب معصيت نشود، در قلب مرتكب معصيت مى شود و اگر قلبا به ارتكاب معصيت نپردازد از وسوسه شيطان كه او را از ذكر خدا غافل مى سازد بر كنار نيست و ثابت است كه همه اين موضوعات موجبات نقص او را فراهم مى سازند و هر يك از اين ها داراى اسبابى است و اسباب تركشان همان است كه به ضد آن ها بپردازد و از آن ها رجوع كند و توبه هم به معناى رجوع است و هيچ كس خالى از اين نقيصه نيست ليكن در مقدارش، متفاوتند و در اصل گناه مشتركند و اما گناه انبيا و اوصيا مانند گناه ما نيست گناه آن ها اين است كه از ذكر دايمى حق باز مى مانند و به امور مباح مى پردازند و چون از توجه به مباحات باز مانند اجرشان مضاعف گردد.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: رسول اكرم با آن كه گناهى مرتكب نمى شد، در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار مى كرد. خداوند متعال اولياى خود را بدون هيچ گناهى به مصيبت ها و ناراحتى هايى دچار مى فرمايد تا اجرشان را مضاعف گرداند.

و اين كه گناه را استثنا كرده براى آنست كه گناه آنان مانند گناه ما نيست و گناه هر يك از آن ها به اندازه قرب منزلت اوست. قال الصادق عليه‌السلام انّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يتوب الى اللّه و يستغفر فى كل يوم و ليلة ماءة مرّة من غير ذنب ان اللّه يخصّ اوليائه بالمصائب لياءجرهم عليها من غير ذنب يعنى من غير ذنب كذنوبنا فان ذنب كل احد انما هو بحسب قدره و منزلته عنداللّه.(787)

## كلام امام خمينى قدس سره

امام خمينى قدس سره مى فرمايد: (شخص تائب، پس از توبه نيز آن صفاى باطنى برايش باقى نمى ماند، چنان كه صفحه كاغذى را اگرسياه كنند و باز بخواهند جلا دهند البته به حال جلاى اولى بر نمى گردد يا ظرف شكسته اى را اگر اصلاح كنند باز به حالت اولى مشكل است عود كند. بسيار فرق است بين دوستى كه در تمام عمر، با صفا و خلوص با انسان رفتار كند با دوستى كه خيانت كند و پس از آن عذر تقصير طلب نمايد). بنابراين، انسان بايد حتى الامكان گناه نكند و اگر خداى نخواسته گناه كرد هر چه زودتر در صدد توبه و علاج برآيد. و بهار توبه ايام جوانى است كه بار گناهان كم است. انسان در پيرى حرص و طمع او بيشتر است. برفرض كه انسان بتواند در ايام پيرى توبه كند از كجا به پيرى برسد و اجل به او مهلت دهد. كمياب بودن پيران دليل بر اين است كه مرگ به جوانان نزديك تر است. انسان در يك شهر پنجاه هزار نفرى، پنجاه نفر پير هشتاد ساله نمى بيند.(788)

تواضع

يكى از اهداف مهم تربيت نفس پيدا كردن صفت تواضع در برابر خداوند و بندگان اوست. تواضع و انقياد در برابر احكام و دستورات الهى و نيز فروتنى در برابر بندگان حق از طهارت نفس و تزكيه روح انسان حكايت دارد.

## تواضع در قرآن

واژه (تواضع ) كه به معناى فروتنى است، در قرآن كريم ذكر نشده ولكن تعبيرهاى مختلفى كه مفهوم تواضع و فروتنى را در بر دارد مطرح شده است. مانند (خبت ) (خفض جناح ) (لين ) (ذلّة ) (هون )

آيات ذيل شاهد بر اين مطلب است:

1. (انّ الذين امنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة )(789)

2. (و بشرّ المخبتين )(790)

3. (و اخفض جناحك للمؤمنين )(791)

4. (فبما رحمة من اللّه لنت لهم )(792)

5. (اذلة على المؤمنين اعزّة على الكافرين )(793)

6. (عبادالرحمن الذين يمشون على الارض هونا)(794)

## ابعاد مختلف تواضع

1- تواضع در برابر خداوند سبحان: (انّ الذين امنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الى ربّهم اولئك اصحاب الجنة )(795)

2- تواضع در برابر مؤمنان: (و اخفض جناحك للمؤمنين )(796)

(اذلّة على المؤمنين )(797)

3- تواضع در برابر مستمندان: (ولاتطرد الذين يدعون ربّهم بالغداة والعشىّ) (798)

4- تواضع در برابر والدين: (و اخفض لهما جناح الذّل من الرحمة )(799)

5 تواضع در برابر استاد: (قال له موسى هل اتبعك على ان تعلّمن ممّا علّمت رشدا)(800)

6- تواضع مسئولين نسبت به مردم: (فبما رحمة من الله لنت لهم )(801)

7- تواضع در راه رفتن: (و لا تمش فى الارض مرحا)(802)

8- تواضع در سخن گفتن: (فقولا له قولا ليّنا)(803)

9- تواضع در نشستن: قال الصادق عليه‌السلام: (انّ من التواضع ان يجلس الرجل دون شرفه) (804)

10. تواضع در شيوه زندگى: (عباد الرّحمن الذين يمشون على الارض هونا) (805)

## چرا بايد انسان متواضع باشد؟

پاسخ: به دلايل ذيل:

1- چون انسان از خاك خلق شده است: (و اللّه خلقكم من تراب )(806)

2- چون از آب پست خلق شده است: (ثم جعل نسله من سُلالة من ماءٍ مهين )(807)

3- انسان ضعيف است: (خلق الانسان ضعيفا)(808)

4- انسان محتاج و نيازمند است: (يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد)(809)

5- علم و دانش انسان محدود است: (و ما اوتيتم من العلم الاّ قليلا)(810)

6- قدرت انسان در معرض زوال است: (هلك عنّى سلطانيه )(811)

7- ثروت انسان كار ساز نيست: (ما اغنى عنّى ماليه )(812)

(ما اغنى عنه ماله و ما كسب )(813)

8- عدم توانايى انسان بر جلب منفعت و دفع ضرر: (قل لا املك لنفسى ضرّا و لا نفعا الاّ ما شاء الله )(814)

## تواضع در احاديث

1. اهميّت تواضع

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تحقيقا نزديك ترين و محبوب ترين شما در نظر من در روز قيامت، آن فردى است كه اخلاق او نيكوتر و تواضع وى بيشتر باشد و البته دورترين افراد نسبت به من در روز قيامت كسى است كه اهل تكبر باشد. قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انّ احبّكم و اقربكم منّى يوم القيمة مجلسا احسنكم خلقا و اشدّكم تواضعا و انّ ابعدكم يوم القيمة منّى الثرثارون و هم المستكبرون (815)

2. نشانه هاى تواضع

الف ) عدم تقيّد به مكان مخصوص در مجالس.

ب ) سلام نمودن به همه مردم.

ج ) ترك جدال.

د) عدم علاقه به ستايش.

قال الصادق عليه‌السلام (انّ من التواضع ان يرضى الرجل بالمجلس دون المجلس وان يسلّم على من يلقى وان يترك المراء وان كان محقّا ولايحبّ ان يحمد على التقوى) (816)

3. تواضع بزرگ ترين عبادت

قال على عليه‌السلام: (عليك بالتواضع فانّه من اعظم العبادة )(817) بر تو باد به تواضع زيرا بزرگترين عبادت است.

4. تواضع از بهترين اعمال

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (افضل الاعمال ثلاثة التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و العطية بغير المنّة) (818). برترين اعمال سه چيز است: تواضع در هنگام توانمندى و عفو و گذشت هنگام قدرت بر انتقام و بخشش بدون منّت.

5. تواضع نعمت بدون حسد:

قال العسكرى عليه‌السلام: (التواضع نعمة لا تحسد)(819) تواضع نعمتى است كه مورد حسادت ديگران قرار نمى گيرد.

6. تواضع برترين عبادت:

قال الصادق عليه‌السلام: (افضل العبادة العلم باللّه و التواضع له) (820) برترين عبادت، علم و آگاهى نسبت به خدا و تواضع در پيشگاه اوست.

7. تواضع از اوصاف پرهيزكاران:

قال على عليه‌السلام (مشيهم التواضع) (821)

8. تواضع از اوصاف عاقل:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (صفة العاقل ان يحلم عمّن جهله عليه و يتجاوز عمّن ظلمه و يتواضع لمن هودونه....)(822)(

)9. تواضع استاد و شاگرد نسبت به يكديگر:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لاتكونوا علماء جبارين فيذهب باطلكم بحقّكم).(823) فروتنى كنيد نسبت به كسى كه به او تعليم مى دهيد و فروتنى نمائيد نسبت به كسى كه از او علم مى آموزيد و از دانشمندان جبّار نباشيد كه حقّ شما به وسيله باطل از بين برود.

10. تواضع مايه حلاوت عبادت:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (مالى لا ارى عليكم حلاوة العبادة؟ قالوا: و ما حلاوة العبادة؟ قال: التواضع) (824) چرا حلاوت و شيرينى عبادت را از شما نمى بينم؟ اصحاب گفتند: شيرينى عبادت چيست؟ فرمود: تواضع و فروتنى.

11. زيبايى تواضع ثروتمندان در برابر تهيدستان:

قال على عليه‌السلام: (ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند اللّه و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالاً على اللّه) (825) چه نيكوست تواضع و فروتنى اغنيا در برابر فقرا جهت دريافت پاداش مهمّ الهى و نيكوتر از آن عدم كرنش فقرا در برابر ثروتمندان است به خاطر توجه آنان به خداوند.

12. تواضع نكردن در برابر سه گروه

اسلام، در باره تواضع و فروتنى سفارش فراوان كرده است، لكن اين همه ترغيب و تشويق به تواضع به اين معنا نيست كه تواضع در همه جا و در برابر همه افراد صفت نيكويى است بلكه در موارد خاصى از آن نهى و مذمت شده است مانند:

الف ) تواضع در برابر گناهكاران: قال على عليه‌السلام: (امرنا رسول اللّه ان نلقى اهل المعاصى بوجوه مكفّهره) (826) پيامبر ما را فرمان داد تا با اهل گناه با چهره اى گرفته برخورد كنيم.

ب ) تواضع در برابر ثروتمندان: قال على عليه‌السلام: (من اتى غنيا فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دينه) (827) هر كسى براى ثروت شخص ثروتمند فروتنى كند دوسوم دين او از بين رفته است.

ج ) تواضع در برابر متكبران: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (اذا راءيتم المتواضعين من امّتى فتواضعوا لهم و اذا راءيتم المتكبرين فتكبّروا عليهم فانّ ذلك لهم مذلة و صغار)(828) هنگامى كه متواضعان امت من را ديديد، در برابر آنان تواضع كنيد و هرگاه متكبران را مشاهده كرديد بر آنان تكبر كنيد چرا كه تكبر بر متكبران يك نوع ذلت و خوارى براى آنان محسوب مى شود.

13. آثار تواضع

الف ) سربلندى: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ما تواضع احد الاّ رفعه اللّه )(829)

ب ) كسب سلامت: قال على عليه‌السلام: (التواضع يكسبك السلامة) (830)

ج ) مهابت: قال على عليه‌السلام: (التواضع يكسوك المهابة) (831)

د) منظم شدن امور: قال على عليه‌السلام: (بخفض الجناح تنتظم الامور)(832)

ه‍) ترقّى: قال على عليه‌السلام: (التواضع سُلّم الشرف )(833)

و) تمام شدن نعمت: قال على عليه‌السلام: (بالتواضع تتمّ النعمة) (834)

ز) عدم خستگى از طاعت الهى: قال على عليه‌السلام: (من تواضع قلبه للّه لم يساءم بدنه من طاعة اللّه) (835)

ح ) محبّت: قال على عليه‌السلام: (ثمرة التواضع المحبّة) (836)

## حدّ و مرز تواضع

برخى از صفات چنان در مجاورت يكديگر قرار دارد كه اگر انسان مراقب نباشد، يك صفت پسنديده مبدّل به يك صفت ناپسند مى گردد. مانند تواضع و ذلّت و تكبر و عزّت.

تواضع صفتى پسنديده است لكن بعضى از افراد به خيال تواضع خود را در نزد ديگران تحقير مى كنند و كلماتى را بر زبان جارى مى سازند يا اعمالى را انجام مى دهند كه از آن ذلت احساس مى شود، چنان كه عزّت يك صفت زيبا و شايسته اى است لكن در صورت غفلت گاهى به جاى اين كه انسان عزّت خود را حفظ كند دچار تكبر مى شود. امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق به پيشگاه خداوند عرضه مى دارد. (و اعزّنى ولا تبتلينّى بالكبر) پروردگارا! به من عزّت نفس عطا فرما و مرا به تكبّر مبتلا مكن.

## اخلاص

يكى از اهداف اساسى تربيت نفس و تزكيه روح، اخلاص در عبادت و بندگى خداوند متعال است، به اين معنا كه انسان در عبادت الهى هيچ قصد دنيوى و مادى نداشته باشد و جز رضايت الهى را در نظر نگيرد.

مرحوم فيض كاشانى مى گويد: حقيقت اخلاص آن است كه انسان، نيت خود را از هرگونه شرك ظاهر و باطن پاك كند. قرآن كريم مى فرمايد: (و انّ لكم فى الانعام لعبرة نسقيكم مما فى بطنه من بين فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربين )(837) در چهارپايان براى شما درس هاى عبرتى وجود دارد چرا كه از درون شكم آن ها در ميان غذاهاى هضم شده و خون شير خالص و گوارا به شما مى نوشانيم.

شير خالص آن است كه نه خون در آن باشد نه آلودگى هاى ديگر صاف و پاك باشد و نيت و عمل خالص آن است كه از هرگونه اغراض دنيوى منزّه و پاك باشد.(838)

## اخلاص در قرآن

موضوع اخلاص با تعبيرهاى مختلفى در قرآن مطرح شده است، مانند: (فى سبيل اللّه )، (ابتغاء مرضات اللّه )، (لوجه اللّه )، (قربات عنداللّه )ومانند آن.

1. ماءموريت به اخلاص در دين

(و ما امرواالاّ ليعبدوا الله مخلصين له الدين )(839) به آن ها دستورى داده نشد جز اين كه خدا را پرستش كنند، در حالى كه اخلاص در دين دارند.

2. ياد قيامت عامل اخلاص:

(انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار)(840) به درستى آن ها را (پيامبران ) خالص گردانيديم زيرا زياد به ياد قيامت بودند.

3. جلوه اخلاص در تمام ابعاد زندگى:

(قل ان صلاتى و نسكى و محياى و مماتى للّه ربّ العالمين )(841) بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگى و مرگ من همه براى خداوند پروردگار جهانيان است.

4. اخلاص برنامه دايمى ابرار:

(ان الابرار يشربون من كاءس كان مزاجها كافورا... انما نطعمكم لوجه اللّه لا نريد منكم جزاءً و لا شُكورا)(842) به درستى كه نيكان از جامى نوشند كه با عطر خوش آميخته است... و مى گويند ما براى خدا به شما اطعام مى كنيم و هيچ پاداشى و تشكرى از شما طلب نمى كنيم.

5. نمونه افراد مخلص:

حضرت موسى عليه‌السلام: (و اذكر فى الكتاب انّه كان مخلصا)(843)

حضرت يوسف عليه‌السلام: (انه من عبادنا المخلصين )(844)

پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ان صلاتى ونسكى و محياى و مماتى للّه ربّ العالمين )(845)

حضرت على عليه‌السلام: (و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رَءُوف بالعباد)(846)

## اخلاص در روايات

اهميت اخلاص:

قال على عليه‌السلام: (طوبى لمن اخلص للّه العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما ترى عيناه ولم ينس ذكراللّه بماتسمع اذناه ولم يحزن صدره بما اعطى غيره) (847) خوشا به حال كسى كه عبادت و دعاى خويش را خالصانه انجام مى دهد و قلب خود را به آنچه ديدگانش مى بيند گرفتار نمى سازد و همواره به ياد خدا هست و شنيدنى ها او را از ياد خدا غافل نمى سازد و از آنچه ديگران دارند، محزون نمى شود.

## آثار اخلاص

1. زهد:

قال على عليه‌السلام: (طوبى لمن اخلص للّه عمله وعلمه وحبّه وبغضه واخذه و تركه وكلامه وصمته وفعله وقوله لايكون المسلم مسلما حتى يكون ورعا ولايكون ورعا حتى يكون زاهدا)(848) خوشا به حال كسى كه خالص گرداند براى خدا عمل و علم و دوستى و دشمنى و پذيرفتن و ترك كردن و گفتن و لب فرو بستن وگفتار وكردار خود را ونيز انسان مسلمان، مسلمان نيست، مگر آن كه پارسا و پرهيزگار باشد و پارسايى نيز به دست نمى آيد مگر آن كه انسان، زاهد باشد.

2. محبوبيت نزد خداوند:

قال على عليه‌السلام: (احبّ عباداللّه من اخلص )(849) محبوب ترين بندگان خدا كسى است كه داراى اخلاص باشد.

3. سرانجام نيك:

قالت فاطمة الزهراء عليهاالسلام: (من اصعد الى اللّه خالص عبادته اهبط اللّه عزوجل اليه افضل مصلحته) (850) كسى كه عبادت با اخلاص را به سوى خدا تقديم بدارد خداوند هم برترين مصلحت ها را براى او منظور مى دارد.

4. آزادگى:

قال على عليه‌السلام: (بالاخلاص يكون الخلاص )(851) به وسيله اخلاص است كه انسان از اسارتها آزاد مى شود.

5. جارى شدن حكمت از قلب بر زبان:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (ما اخلص عبدللّه عزوجل اربعين صباحا الاّ جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه) (852) كسى كه تا چهل شبانه روز براى خدا اخلاص پيشه كند، چشمه سار حكمت از قلب وى بر زبانش جارى مى شود.

6. سعادت:

قال على عليه‌السلام: (السعيد من اخلص الطاعة) (853) سعادتمند كسى است كه طاعت خود را براى خدا خالص گرداند.

7. رسيدن به هدف ومقصود:

قال على عليه‌السلام: (اخلص تنل) (854) اخلاص بورز تا به مقصد برسى.

8. معرفت و بصيرت:

قال على عليه‌السلام: (عند تحقق الاخلاص تستنير البصائر)(855) با وجود اخلاص بصيرت ها و بينش ها نافذ و نورانى مى شود.

9. ملاك پذيرش اعمال:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (اذا عملت عملاً فاعمل للّه خالصا لانّه لا يقبل اللّه من عبادة الاعمال الاّ ما كان خالصا)(856) هركارى كه انجام مى دهى خالصانه و براى رضا خدا انجام ده، زيرا جز عمل خالص در پيشگاه خداوند پذيرفته نمى شود.

## نشانه هاى اخلاص

1. رضا و توكّل:

(جاء جبرئيل الى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقال له النبىّ: يا جبرئيل ما تفسير الاخلاص؟ قال: المخلص الذى لا يساءل الناس شيئا حتى يجد و اذا وجد رضى و اذا بقى عنده شى اعطاه... و اذا اعطى للّه عزوجل فهو على حدّ الثقة بربّه عزوجل) (857)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جبرئيل فرمود: اخلاص چيست؟ جبرئيل پاسخ داد: مخلص كسى است كه دست حاجت به سوى ديگران دراز نكند و تلاش كند تا بى نياز شود و بدانچه دست يافت بدان راضى باشد و از بقيه آن به دستگيرى نيازمندان بپردازد... و هنگامى كه به دستگيرى نيازمندان پرداخت پس به خداى خويش اعتماد دارد.

2. عدم انتظار ستايش:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (لكل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لايحبّ ان يحمد على شى ء من عمل للّه) (858) براى هر چيزى حقيتى است. انسان مؤمن به حقيقت اخلاص نمى رسد، جز آن كه دوست ندارد در برابر كارى كه براى خدا انجام مى دهد مورد ستايش ديگران قرار مى گيرد.

3. برابرى ستايش و نكوهش:

قال الصادق عليه‌السلام: (لا يصير العبد عبدا خالصا للّه عزوجل حتّى يصير المدح و الذمّ عنده سواء)(859) آدمى بنده خالص خدا نخواهد بود جز آن كه به مقامى رسد كه ستايش و نكوهش مردم پيش او مساوى باشد

4. اجتناب از حرام:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (من قال لا اله الاّ اللّه مخلصا دخل الجنة و اخلاصه بها ان يحجزه لا اله الاّ اللّه عمّا حرم اللّه) (860) كسى كه ذكر (لا اله الاّ اللّه ) را با اخلاص به زبان آورد، داخل بهشت خواهد شد و البته نشانه اخلاص اين است كه ذكر (لا اله الا اللّه ) وى را از ارتكاب معاصى باز دارد.

5. پرهيز از خودبينى:

قال الصادق عليه‌السلام: (و ادنى حدّ الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا يجعل لعمله عنداللّه قدرا فيوجب به على ربّه مكافاة بعمله لعلمه انّه لو طالبه بوفاء حق العبوديّة لعجز) امام صادق عليه‌السلام فرمود: كم ترين نشانه اخلاص آن است كه آدمى در اطاعت و عبادت كوشا باشد و براى عمل خود اهميتى قايل نباشد و خود را در برابر خدا طلب كار نداند، زيرا بنده مى داند كه اگر خدا از بندگان خود عبادت واقعى را خواستار بشود همگان عاجز خواهند بود.

6. پرهيز از مردم آزارى:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (و اما علامة المخلص فاربعة يسلم قلبه و يسلم جوارحه و بذل خيره وكفّ شرّه) نشانه هاى اخلاص چهار چيز است داشتن قلب سليم و اعضا و جوارح سالم و توسعه در خير و نيكى و پرهيز از بدى ها.

## هدف نهايى از تربيت، تكامل و قرب به خداوند

هدف نهايى از تربيت روحى تكامل يافتن و به مقام قرب الهى رسيدن است. قرآن كريم و احاديث دلالت روشن بر اين مطلب دارند. بايد دانست كه حركت انسان يك حركت واقعى و حقيقى است نه اعتبارى. اين حركت مربوط به روح مجرّد است نه جسم در اين حركت گوهر ذات انسان تلاش مى كند و دگرگون مى شود. بنابراين، مسير حركت انسان نيز يك طريق واقعى است نه اعتبارى و مجازى، امّا مسير حركت از ذات متحرك جدا نيست بلكه متحرك در باطن ذات خود حركت مى كند و مسير را به همراه خود مى برد و اين حركت يك روزى بايد آرام بگيرد و به مقصد و غايتى نايل گردد. اكنون اين سؤ ال به ذهن مى آيد كه غايت و نهايت حركت انسان چيست؟ و در اين جهان انسان ها به سوى چه غايتى در حركت هستند و سرنوشتشان بالاخره به كجا خواهد رسيد؟ از قرآن كريم و احاديث استفاده مى شود كه نهايت حركت بشر به سوى خداست (انا للّه و انا اليه راجعون )(861) و غايتى كه براى حركت انسان مقدّر شده، قرب به خداوند است لكن همه انسان ها به مقام قرب الهى نايل نمى شوند، بلكه كسانى كه داراى ايمان و عمل صالح هستند به درجات و مراتب اخروى در بهشت نايل مى گردند.

## معناى قرب به خداوند

اكنون بايد ديد كه مقصود از قرب به خدا چيست و چگونه مى توان تصور كرد كه انسان به خدا نزديك مى شود؟ قرب به معناى نزديكى است و در سه مورد استعمال مى شود.

قرب مكانى:

وقتى دو موجود كه از جهت مكان به هم نزديك باشند گفته مى شود قريب به هم هستند.

قرب زمانى:

در صورتى كه دو چيز از جهت زمان نزديك به هم باشند، گفته مى شود اين دو به يكديگر قريب هستند. البته روشن است كه قرب بندگان خدا از اين دو قسم نخواهد بود زيرا خداوند در ظرف زمان و مكان واقع نمى شود تا چيزى نسبت به او قرب زمانى يا مكانى داشته باشد بلكه خداوند خالق زمان و مكان و محيط به آن هاست.

قرب مجازى:

گاهى مى گويند فلان شخص به فلان شخص قريب و نزديك است. مقصودشان اين است كه مورد احترام و علاقه مى باشد و به تقاضاهايش ترتيب اثر مى دهد. اين نوع نزديكى، قرب مجازى و اعتبارى و تشريفاتى است نه حقيقى. آيا قرب بنده به خدا مى تواند از اين قسم باشد يا نه؟

البته اين مطلب صحيح است كه خداوند به بندگان شايسته اش علاقه و محبت دارد و خواسته هاى آن ها را اجابت مى كند، لكن قرب خداوند به بنده را از اين نوع نمى توان دانست؛ زيرا در علوم عقليه به اثبات رسيده و آيات و احاديث هم دلالت دارند كه حركت ذاتى انسان و مسير و صراط مستقيم او امورى واقعى و حقيقى هستند نه اعتبارى و مجازى. رجوع به خداوند هم كه در آيات قرآن آمده حقيقت دارد و نمى تواند اعتبارى باشد. از باب نمونه خداوند در قرآن مى فرمايد: (من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها ثم الى ربكم ترجعون )(862) هر كس عمل صالحى انجام دهد سودش به خود او خواهد رسيد و هر كس عمل زشتى مرتكب شود به زيان خودش عمل كرده، آن گاه همه شما به سوى پروردگارتان رجوع خواهيد كرد يا اين كه مى فرمايد: (الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا للّه و انا اليه راجعون )(863) كسانى كه به هنگام مصيبت مى گويند: ما مملوك خدا هستيم و به سوى او رجوع خواهيم كرد.

به هر حال رجوع الى اللّه و استكمال نفس، امورى واقعى هستند نه اعتبارى. حركت انسان به سوى خدا يك حركت آگاهانه و اختيارى است كه نتيجه آن بعد از مرگ ظاهر مى گردد. از آغاز وجود اين حركت شروع مى شود و تا هنگام مرگ ادامه دارد. بنابراين، قرب به خدا هم يك امر واقعى است. بندگان شايسته الهى واقعا به خدا نزديك مى شوند و بندگان غير صالح و گنهكار واقعا از خدا دورند. بنابراين بايد ديد معناى قرب به خدا چيست؟

## حقيقت قرب به خداوند

قرب به خداوند از قرب هاى متعارف نيست، بلكه نوع ديگرى است كه مى توان آن را قرب كمالى و درجه وجودى ناميد. براى روشن شدن مطلب به يك مقدمه اشاره مى كنيم:

در كتب حكمت و فلسفه اسلامى به اثبات رسيده كه وجود و هستى حقيقتى است مشكك و داراى مراتب و درجات مختلف وجود كه مانند نور است كه مراتب شديد و ضعيف دارد. پايين ترين مرتبه نور مثلاً يك وات نور است تا عالى ترين مراتب نور كه آن هم چيزى جز نور نيست در بين مرتبه اعلا و پايين، مراتبى از نور وجود دارد كه همه نور هستند و تفاوت آن ها به شدّت و ضعف مى باشد.

وجود هم به همين گونه داراى مراتب مختلفى است كه تفاوت آن ها به واسطه شدت و ضعف مى باشد. پايين ترين مراتب وجود طبيعت و ماده است و عالى ترين مراتب وجود، ذات مقدّس خداوند است كه از جهت كمال وجودى غير متناهى است. در بين اين دو مرتبه درجاتى از وجود داريم كه تفاوت آن ها نيز به واسطه شدت و ضعف مى باشد. پس، از اين جا روشن مى شود كه وجود هر چه قوى تر و درجه اش بالاتر باشد به همان نسبت به ذات خداوند نزديك تر خواهد بود. اكنون با توجه به مقدّمه مذكور مى توان معناى قرب بنده به خداوند متعال را تصور كرد. انسان از جنبه روح حقيقت مجردى است كه از جهت فعل به ماده تعلّق دارد و به همين جهت مى تواند حركت كند و كامل و كامل تر گردد تا به مرتبه نهايى وجود خود برسد. از آغاز حركت تا رسيدن به مقصد، يك شخص و يك حقيقت بيشتر نيست ليكن هر چه بيشتر كسب كمال و فضايل نمايد و در مراتب وجود سير و صعود كند به همان نسبت تكامل روح خود به منبع وجود يعنى ذات مقدس خداوند نزديك تر مى شود.

## قرب به خداوند در قرآن كريم

هدف نهايى از تربيت وتزكيه، كه قرب به خداوند ونزديكى معنوى وواقعى در نزد پروردگار است در قرآن كريم به صورت هاى مختلف بيان شده است.

گاهى به صورت لفظ (قرب و قربة ) مطرح شده و گاهى به صورت هاى ديگر مانند (عند ربهم )يا (عند مليك مقتدر) يا (لهم درجات )و مانند آن كه حاكى از تقرب و منزلت انسان نزد پروردگار است ذكر شده است كه در حدود 35 مرتبه جمله (عند ربهم )نزد پروردگارشان در قرآن آمده است. گاهى قرآن مى فرمايد: ايمان و عمل صالح انسان موجب تقرب به خداوند مى شود نه اولاد و اموال. (و ما اموالكم و لا اولادكم بالتى تقرّبكم عندنازلفى الامن آمن و عمل صالحا) اموال و اولاد، شما را نزد ما مقرب نمى سازد و نزديك نمى كند مگر كسانى كه ايمان و عمل صالح داشته باشند. گاهى قرآن مى فرمايد: سجده و خضوع در برابر خداوند مايه تقرّب است: (و اسجد و اقترب )(864) سجده كن و تقرب به سوى خداوند بجوى. لذا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (اقرب ما يكون العبد من اللّه اذا كان ساجدا)(865) نزديك ترين حالت بنده به خداوند زمانى است كه در سجده باشد. گاهى قرآن مى فرمايد: مؤمنين افرادى هستند كه انفاق در راه خدا مى كنند و آن را مايه تقرب خود نزد پروردگار مى دانند و جالب اين است كه اين طرز تفكر مؤمنين را تصديق مى كند و مى فرمايد: آرى اين انفاق مايه تقرب به خداوند است.

(و من الاعراب من كان يؤ من باللّه و اليوم الاخر و يتخذ ما ينفق قربات عنداللّه و صلوات الرسول الا انها قربة لهم سيدخلهم اللّه فى رحمته انّ اللّه غفور رحيم )(866) گروهى از اعراب به خداوند و روز رستاخيز ايمان دارند و انفاق خويش را باعث تقرب نزد خداوند مى دانند و مايه دعاى پيامبر اكرم محسوب مى دارند آگاه باشيد كه اين انفاق باعث تقرّب و نزديكى اين هاست، خداوند به زودى آن ها را در رحمت خود وارد خواهد ساخت چرا كه خداوند آمرزنده و مهربان است.

خداوند متعال در قرآن مردم را به سه دسته تقسيم مى نمايد:

1. اصحاب ميمنه 2. اصحاب مشئمه 3. سابقون.

گروه اول افراد سعاتمند هستند. و گروه دوم افراد بدبخت و شقاوتمند هستند گروه سوم پيشگامان در ايمان و عمل صالح هستند كه اين گروه را به عنوان مقربين معرفى مى نمايد. (و كنتم ازواجا ثلثة فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة و اصحاب المشئمه ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئك المقربون فى جنات النعيم )(867) در آن روز (قيامت ) شما به سه گروه تقسيم خواهيد شد گروهى اصحاب ميمنه مى باشند چه اصحاب ميمنه اى گروه ديگر اصحاب شومند چه اصحاب شومى و سومين گروه پيشگامان هستند، پيشگام آن ها مقرّبانند در باغ هاى پر نعمت بهشت جايى دارند.

در جاى ديگر مى فرمايد: (فاما ان كان من المقرّبين فروح و ريحان و جنّة نعيم )(868) اما اگر او از مقربان باشد در روح و ريحان و بهشت پر نعمت است.

مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد مراد از مقرّبين در اين آيه كه براى آن ها روح و ريحان و جنّت نعيم است همان مقربين هستند كه سابقون در ايمان و عمل صالح بودند و در آيات اوليه سوره واقعه ذكر شده اند.(869)

خداوند متعال در مورد عاقبت و سرنوشت نهايى متقين مى فرمايد: (انّ المتّقين فى جنات و نهر فى مقعد صدق عند مليك مقتدر)(870) پرهيزكاران در باغ ها و نهرهاى بهشتى جاى دارند، در جايگاه صدق نزد خداوند مالك مقتدر. در مورد ديگر تقاضاى همسر فرعون را چنين بيان مى كند: (رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة )(871) پروردگارا! براى من خانه اى نزد خود در بهشت بنا كن. در سوره انفال مى فرمايد: مؤمنان حقيقى، براى آن ها درجات و مراتبى (فوق العاده ) در نزد پروردگارشان است وبراى آن ها آمرزش وروزى بى نقص وبى عيب مى باشد. (لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم )(872) در جاى ديگر مى فرمايد: كسانى كه مطيع فرمان خداوند هستند و از خشنودى و رضايت او پيروى مى كنند اين گروه در بهشت خود داراى درجه و موقعيتى هستند (هم درجات عنداللّه )(873) جالب اين كه در اين آيه نمى فرمايد براى اين ها درجه و مرتبه اى است؛ اگر چه در آيات ديگر مى فرمايد: (لهم درجات )امّا در اين آيه مى فرمايد: خود اين ها درجه و مرتبه هستند (هم درجات )و اين تفاوتِ تعبير دلالت بر تفاوت منزلت و تقرب آن ها نزد پروردگار است.

در جاى ديگر مى فرمايد: (لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم مما كانوا يعملون )(874) براى آن ها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود و او ولى و ياور آن هاست به خاطر اعمالى كه انجام دادند.

والحمدللّه رب العالمين و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 1](#_Toc457376997)

[فصل اوّل: تربيت در اسلام 4](#_Toc457376998)

[مفهوم تربيت 5](#_Toc457376999)

[قرآن، كتاب تربيت 7](#_Toc457377000)

[تعليم مقدّم است يا تربيت؟ 9](#_Toc457377001)

[امكان تربيت 10](#_Toc457377002)

[راه تربيت 11](#_Toc457377003)

[تشويق به تربيت 13](#_Toc457377004)

[رستگارى در پرتو تربيت 15](#_Toc457377005)

[اسناد تربيت به خداوند و انسان 16](#_Toc457377006)

[انسان مسئول تربيت نفس 17](#_Toc457377007)

[محور تربيت نفس انسان 18](#_Toc457377008)

[تغذيه نفس به وسيله علم 19](#_Toc457377009)

[كرامت نفس 20](#_Toc457377010)

[حساسيت تربيت 21](#_Toc457377011)

[اهميت معرفت نفس 22](#_Toc457377012)

[ارتباط معرفت نفس با معرفت خداوند 23](#_Toc457377013)

[تجليل نفس و تحقير آن 25](#_Toc457377014)

[نكوهش از نفس 26](#_Toc457377015)

[ستايش از نفس 27](#_Toc457377016)

[جهاد با نفس 29](#_Toc457377017)

[جهاد اكبر 30](#_Toc457377018)

[تفاوت هاى جهاد اصغر با جهاد اكبر 31](#_Toc457377019)

[آثار جهاد با نفس 33](#_Toc457377020)

[آثار پيروى از هواى نفس در قرآن 34](#_Toc457377021)

[آثار پيروى از هواى نفس در احاديث 36](#_Toc457377022)

[تربيت به معناى تزكيه نفس و اخلاق 37](#_Toc457377023)

[مفهوم اخلاق 39](#_Toc457377024)

[علم اخلاق 40](#_Toc457377025)

[فلسفه اخلاق 41](#_Toc457377026)

[اخلاق نظرى و اخلاق عملى 42](#_Toc457377027)

[رابطه تربيت و اخلاق 43](#_Toc457377028)

[اصول فضايل اخلاقى 44](#_Toc457377029)

[معيار فضيلت اخلاقى 47](#_Toc457377030)

[اهمّيت تربيت اخلاقى 48](#_Toc457377031)

[آثار سوء خلق 49](#_Toc457377032)

[آثار حسن خلق 50](#_Toc457377033)

[تفاوت محاسن اخلاق با مكارم اخلاق 52](#_Toc457377034)

[فصل دوّم: روش هاى تربيت و تزكيه نفس 54](#_Toc457377035)

[انذار و تبشير 55](#_Toc457377036)

[انذار و تبشير دو اصل مهم تربيتى 56](#_Toc457377037)

[بشارت و انذار هدف بعثت پيامبران 57](#_Toc457377038)

[تاءثير انذار در تربيت 58](#_Toc457377039)

[تاءثير انذار در افراد حق طلب 59](#_Toc457377040)

[موعظه 60](#_Toc457377041)

[محور موعظه توحيد در اعتقاد و اخلاص در عمل 61](#_Toc457377042)

[شيوه موعظه 62](#_Toc457377043)

[نياز به موعظه در تمام عمر 63](#_Toc457377044)

[دعوت به خداوند به وسيله موعظه 64](#_Toc457377045)

[سيماى موعظه در روايات 65](#_Toc457377046)

[نمونه اى از موعظه هاى رهبران الهى 66](#_Toc457377047)

[نصيحت و خيرخواهى 69](#_Toc457377048)

[وصيت به خير و حق 71](#_Toc457377049)

[ياد مرگ و قيامت 73](#_Toc457377050)

[ياد مرگ و قيامت در ابعاد مختلف 75](#_Toc457377051)

[مراقبه و محاسبه 77](#_Toc457377052)

[اهميّت محاسبه نفس 78](#_Toc457377053)

[راه محاسبه نفس 79](#_Toc457377054)

[سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اباذر درباره محاسبه 81](#_Toc457377055)

[آثار محاسبه 82](#_Toc457377056)

[چرا به محاسبه نفس اهميّت نمى دهيم؟ 83](#_Toc457377057)

[مراقبه 84](#_Toc457377058)

[تاءثير عبادات در تربيت 86](#_Toc457377059)

[نماز در قرآن 88](#_Toc457377060)

[نماز در احاديث 90](#_Toc457377061)

[روزه در قرآن 93](#_Toc457377062)

[روزه در احاديث 94](#_Toc457377063)

[فوايد و آثار روزه 97](#_Toc457377064)

[درجات روزه 99](#_Toc457377065)

[اخلاق روزه داران 100](#_Toc457377066)

[زكات در قرآن 102](#_Toc457377067)

[مصارف زكات 103](#_Toc457377068)

[آثار و فوائد زكات در روايات 105](#_Toc457377069)

[زكات در نعمت هاى مادّى و معنوى 106](#_Toc457377070)

[حج در قرآن 108](#_Toc457377071)

[حج در احاديث 110](#_Toc457377072)

[آثار و فوايد حج 112](#_Toc457377073)

[فلسفه حج 113](#_Toc457377074)

[جهاد در قرآن 115](#_Toc457377075)

[اهداف جهاد 116](#_Toc457377076)

[دستور جامع درباره جهاد 117](#_Toc457377077)

[جهاد در احاديث 118](#_Toc457377078)

[آثار جهاد 120](#_Toc457377079)

[امر به معروف و نهى از منكر 122](#_Toc457377080)

[امر به معروف و نهى از منكر در قرآن 123](#_Toc457377081)

[امر به معروف و نهى از منكر در احاديث 124](#_Toc457377082)

[صفات آمرين به معروف 126](#_Toc457377083)

[آثار امر به معروف 127](#_Toc457377084)

[شيوه امر به معروف 128](#_Toc457377085)

[امر به معروف و نهى از منكر وظيفه خصوصى است يا عمومى؟ 130](#_Toc457377086)

[استفاده از الگوهاى تربيتى 132](#_Toc457377087)

[1. شكيبايى حضرت نوح عليه‌السلام 136](#_Toc457377088)

[2. ادب حضرت ابراهيم عليه‌السلام 138](#_Toc457377089)

[3. تسليم و صبر حضرت اسماعيل عليه‌السلام 140](#_Toc457377090)

[4. صبر و مقاومت حضرت هود عليه‌السلام 141](#_Toc457377091)

[5. عفو و بخشش حضرت يوسف عليه‌السلام 142](#_Toc457377092)

[6. شكر حضرت موسى عليه‌السلام 143](#_Toc457377093)

[7. تواضع حضرت داوود و سليمان عليهماالسلام 144](#_Toc457377094)

[8. حضرت لقمان و دستورات ده گانه تربيتى 145](#_Toc457377095)

[مهربانى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 149](#_Toc457377096)

[الگوهاى تربيتى در كلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام 151](#_Toc457377097)

[فصل سوّم: تربيت عقلانى 154](#_Toc457377098)

[ارزش و اهميت تربيت عقلانى 154](#_Toc457377099)

[مفهوم عقل 155](#_Toc457377100)

[حقيقت عقل 156](#_Toc457377101)

[اقسام عقل 157](#_Toc457377102)

[عقل نظرى و عملى 159](#_Toc457377103)

[تقابل عقل و جهل 160](#_Toc457377104)

[تلازم بين عقل و وحى 161](#_Toc457377105)

[حدود حجيت عقل 163](#_Toc457377106)

[تربيت عقلانى يا دستور به تعقل 164](#_Toc457377107)

[اهميّت عقل 168](#_Toc457377108)

[نشانه هاى عاقل 170](#_Toc457377109)

[نشانه عقل كامل 172](#_Toc457377110)

[عاقل ترين مردم كيست؟ 173](#_Toc457377111)

[آثار عقل 174](#_Toc457377112)

[معيار حسابرسى بر اساس عقل 175](#_Toc457377113)

[صفات انسان عاقل 176](#_Toc457377114)

[وظايف انسان عاقل 178](#_Toc457377115)

[عوامل پرورش عقل 179](#_Toc457377116)

[عوامل نقصان عقل 180](#_Toc457377117)

[ميزان شناخت عقل 181](#_Toc457377118)

[جنود عقل و جهل 183](#_Toc457377119)

[اوّلين روش: تفكر و انديشيدن 187](#_Toc457377120)

[طريق دوّم: تفكر از راه استدلال 197](#_Toc457377121)

[تاءثير علم در تربيت عقلانى 205](#_Toc457377122)

[فضيلت علم در قرآن 206](#_Toc457377123)

[علم وسيله است نه هدف 210](#_Toc457377124)

[فضيلت علم در احاديث 211](#_Toc457377125)

[رفع محدوديت در طلب علم 215](#_Toc457377126)

[تشويق قرآن به آزاد انديشى 217](#_Toc457377127)

[نقش مؤثر مثال 221](#_Toc457377128)

[تمثيل در قرآن 222](#_Toc457377129)

[تمثيل در روايات 224](#_Toc457377130)

[فصل چهارم: اهداف تربيت 229](#_Toc457377131)

[پرورش روح ايمان و عمل صالح 230](#_Toc457377132)

[معناى ايمان 231](#_Toc457377133)

[حقيقت ايمان چيست؟ 233](#_Toc457377134)

[شرايط ايمان واقعى 234](#_Toc457377135)

[ايمان بدون عمل فاقد ارزش 235](#_Toc457377136)

[اوصاف مؤمنان حقيقى 236](#_Toc457377137)

[آيا ايمان صرف اعتقاد قلبى است؟ 237](#_Toc457377138)

[تاءثير متقابل ايمان و عمل صالح 238](#_Toc457377139)

[آثار ايمان و عمل صالح 239](#_Toc457377140)

[درجات ايمان 241](#_Toc457377141)

[تقوا در قرآن 244](#_Toc457377142)

[آثار تقوا 246](#_Toc457377143)

[تقوى امرى قلبى 247](#_Toc457377144)

[تقوا در احاديث 248](#_Toc457377145)

[دعا در قرآن 252](#_Toc457377146)

[آداب و شرايط استجابت 253](#_Toc457377147)

[دعا در روايات 256](#_Toc457377148)

[آداب دعا 258](#_Toc457377149)

[چرا دعا مستجاب نمى شود؟ 260](#_Toc457377150)

[فلسفه دعا 261](#_Toc457377151)

[حقيقت ذكر الهى 263](#_Toc457377152)

[ذكر الهى در قرآن كريم 264](#_Toc457377153)

[مراحل ذكر الهى 266](#_Toc457377154)

[حدّ نداشتن ذكر الهى 267](#_Toc457377155)

[معناى ذكر كثير 268](#_Toc457377156)

[اهميت ذكر الهى در موارد خاص 269](#_Toc457377157)

[آثار ذكر الهى 271](#_Toc457377158)

[راه آرامش قلب 273](#_Toc457377159)

[عوامل پريشانى و نگرانى 274](#_Toc457377160)

[كمّيت و كيفيّت در توبه 276](#_Toc457377161)

[تعريف توبه 277](#_Toc457377162)

[شرايط پذيرش توبه 278](#_Toc457377163)

[آثار توبه 279](#_Toc457377164)

[پذيرش توبه مشروط به دو توبه خداوند 280](#_Toc457377165)

[پذيرفته شدن توبه و ردّ آن 281](#_Toc457377166)

[توبه در روايات 282](#_Toc457377167)

[كلام مرحوم فيض كاشانى 284](#_Toc457377168)

[كلام امام خمينى قدس سره 286](#_Toc457377169)

[تواضع در قرآن 287](#_Toc457377170)

[ابعاد مختلف تواضع 288](#_Toc457377171)

[چرا بايد انسان متواضع باشد؟ 289](#_Toc457377172)

[تواضع در احاديث 290](#_Toc457377173)

[حدّ و مرز تواضع 294](#_Toc457377174)

[اخلاص 295](#_Toc457377175)

[اخلاص در قرآن 296](#_Toc457377176)

[اخلاص در روايات 298](#_Toc457377177)

[آثار اخلاص 299](#_Toc457377178)

[نشانه هاى اخلاص 301](#_Toc457377179)

[هدف نهايى از تربيت، تكامل و قرب به خداوند 303](#_Toc457377180)

[معناى قرب به خداوند 304](#_Toc457377181)

[حقيقت قرب به خداوند 306](#_Toc457377182)

[قرب به خداوند در قرآن كريم 308](#_Toc457377183)